

جزوه درس
حقوق تطبیقی
نظام‌های رومی ژرمنی و کامن لا

مدرس
محسن هنرجو

فرانسه، آلمان، انگلستان، ایالات متحده

۱۴۰۵

پیشگفتار

شناخت نظام‌های حقوقی، آشنایی با راه‌های متفاوت سازمان‌دهی زندگی اجتماعی است. در یک نظام، قانون مدنی و مفاهیم عمومی تعهد و مالکیت نقطه آغاز تحلیل‌اند؛ در نظامی دیگر، حدود حق از خلال آرای دادگاه‌ها و نسبت میان پرونده‌ها روشن می‌شود. این تفاوت‌ها بر زبان حقوق‌دان، شیوه رسیدگی و نوع حمایتی که شخص می‌تواند مطالبه کند اثر می‌گذارند.

فرانسه و آلمان دو تجربه مهم از خانواده رومی-ژرمنی را نمایندگی می‌کنند. هر دو به قانون مدون تکیه دارند، اما تاریخ کدگذاری، سازمان دادگاه‌ها و برخی قواعد اساسی حقوق خصوصی آنها متفاوت است. در خانواده کامن‌لا نیز انگلستان و ایالات متحده، با وجود خاستگاه مشترک، از نظر قانون اساسی، فدرالیسم و حدود قدرت قضایی یکسان نیستند. بررسی این چهار نظام امکان می‌دهد نسبت میان سنت مشترک و انتخاب ملی به‌روشنی دیده شود.

شناخت هر نظام از تاریخ پیدایش آن آغاز می‌شود و با بررسی سازمان حکومت و دادگاه‌ها ادامه می‌یابد. سپس نوبت به روش استدلال، اثبات وقایع و نقش قاضی و وکیل می‌رسد. این پیوند نشان می‌دهد چرا وجود یک حق در قانون، به‌تنهایی، کیفیت حمایت از آن را روشن نمی‌کند؛ مرجع رسیدگی، امکان دسترسی به دلیل و تضمین دفاع نیز در نتیجه مؤثرند.

مطالعه تطبیقی به داوری شتاب‌زده درباره برتری یک کشور نیاز ندارد. نخست باید منطق راه‌حل‌ها شناخته شود؛ سپس می‌توان درباره آثار، محدودیت‌ها و امکان استفاده از آنها در محیطی دیگر داوری کرد. این شناخت، در عین توجه به تجربه‌های خارجی، ابزار دقیق‌تری برای فهم و نقد حقوق داخلی فراهم می‌آورد.

فهرست مطالب

۲	پیشگفتار
۴	فهرست نمودارها
۶	درآمد
۷	فصل اول مبانی شناخت دو خانواده حقوقی
۱۱	فصل دوم نظام حقوقی فرانسه
۱۵	فرایندهای انتخاباتی فرانسه
۳۰	فصل سوم نظام حقوقی آلمان
۳۴	فرایندهای انتخاباتی آلمان
۵۰	فصل چهارم نظام حقوقی انگلستان
۵۴	فرایندهای انتخاباتی انگلستان
۶۸	فصل پنجم نظام حقوقی ایالات متحده
۷۲	فرایندهای انتخاباتی ایالات متحده
۸۸	فصل ششم سنجش تطبیقی و جمع‌بندی
۹۰	منابع و مآخذ
۹۲	منابع رسمی فرایندهای انتخاباتی

فهرست نمودارها

۹	نمودار ۱ تفکیک استدلال حقوقی و اثبات وقایع
۱۴	نمودار ۲ فرانسه ساختار سیاسی و روابط نهادهای حاکم
۱۸	نمودار ۳ فرانسه فرایند انتخاب رئیس جمهور
۱۹	نمودار ۴ فرانسه فرایند انتخابات مجلس ملی
۲۰	نمودار ۵ فرانسه فرایند انتخابات سنا
۲۳	نمودار ۶ فرانسه ساختار دادگاههای مدنی و مسیر اعتراض
۲۴	نمودار ۷ فرانسه مسیرهای اصلی دادگاههای کیفری
۲۸	نمودار ۸ فرانسه رابطه قاضی، وکیل و طرفهای رسیدگی
۳۳	نمودار ۹ آلمان دولت پارلمانی، مشارکت ایالتها و نظارت قضایی
۳۷	نمودار ۱۰ آلمان فرایند انتخاب رئیس جمهور فدرال
۳۸	نمودار ۱۱ آلمان فرایند انتخابات بوندستاگ
۳۹	نمودار ۱۲ آلمان فرایند تعیین اعضای بوندسرات
۴۲	نمودار ۱۳ آلمان مسیرهای اصلی اعتراض در دعاوی مدنی
۴۳	نمودار ۱۴ آلمان مسیرهای اصلی اعتراض به حکم کیفری

فهرست نمودارها ادامه

۴۸	نمودار ۱۵ آلمان استقلال نقش‌ها در رسیدگی مدنی و کیفری
۵۳	نمودار ۱۶ انگلستان روابط نهادهای حاکم در چارچوب پادشاهی متحد
۵۶	نمودار ۱۷ انگلستان انتخابات مجلس عوام و تشکیل دولت پادشاهی متحد
۵۷	نمودار ۱۸ انگلستان انتصاب اعضای مادام‌العمر مجلس اعیان
۶۰	نمودار ۱۹ انگلستان راه‌های اصلی اعتراض در دعاوی مدنی
۶۱	نمودار ۲۰ انگلستان مسیرهای کیفری و دو نقش کراون کورت
۶۶	نمودار ۲۱ انگلستان نقش‌ها در محاکمه کیفری با هیئت منصفه
۷۱	نمودار ۲۲ ایالات متحده قوای فدرال و روابط نظارت متقابل
۷۵	نمودار ۲۳ فرایند انتخاب رئیس‌جمهور ایالات متحده
۷۶	نمودار ۲۴ فرایند انتخابات مجلس نمایندگان ایالات متحده
۷۷	نمودار ۲۵ فرایند انتخابات سنای ایالات متحده
۸۰	نمودار ۲۶ ایالات متحده مسیرهای مستقل دادگاه‌های مدنی
۸۱	نمودار ۲۷ ایالات متحده مسیرهای مستقل دادگاه‌های کیفری
۸۶	نمودار ۲۸ ایالات متحده نقش قاضی، هیئت منصفه و وکلای طرفین

درآمد

حقوق تطبیقی و خانواده‌های حقوقی

حقوق تطبیقی مطالعه منظم شباهت‌ها و تفاوت‌های نظام‌های حقوقی است. این مطالعه زمانی از توصیف حقوق خارجی فراتر می‌رود که مسئله‌ای مشترک در میان باشد و پاسخ هر کشور با توجه به منابع، نهادها و شیوه اجرای حقوق در همان کشور توضیح داده شود. برای نمونه، شناخت مواد قانون مدنی فرانسه درباره قرارداد، به تنهایی، مطالعه حقوق خارجی است؛ بررسی اینکه فرانسه و انگلستان چگونه از اعتماد طرف قرارداد حمایت می‌کنند و چرا راه‌حل‌هایشان متفاوت است، وصف تطبیقی دارد.

«نظام حقوقی» مجموعه‌ای مرتبط از قواعد، نهادها و روش‌های ایجاد و اجرای حقوق در یک جامعه است. «خانواده حقوقی» عنوانی برای گروهی از نظام‌هاست که در تبار تاریخی، منابع، مفاهیم و شیوه استدلال خویشاوندی دارند. خانواده رومی ژرمنی و خانواده کامن لا دو گروه اثرگذارند، اما همه حقوق جهان را دربر نمی‌گیرند. سنت‌های اسلامی، حقوق بومی و نظام‌های مختلط نیز اهمیت دارند. طبقه‌بندی خانواده‌ها ابزار شناخت است و نباید تفاوت‌های داخلی هر کشور یا تحول تاریخی آن را پنهان کند (زوایگرت و کوتس، ۱۹۹۸؛ سیمز، ۲۰۲۲).

فرانسه و آلمان دو تجربه مهم از سنت رومی ژرمنی‌اند. انگلستان و ایالات متحده نیز دو صورت متفاوت از سنت کامن‌لا را نشان می‌دهند. تعلق به یک خانواده به معنای یکسانی ساخت سیاسی یا دادگاه‌ها نیست: فرانسه ساختی واحد دارد و آلمان فدرال است؛ در انگلستان اصل حاکمیت پارلمان برجسته است و در آمریکا قانون اساسی نوشته اختیار کنگره را محدود می‌کند. از این رو، خاستگاه تاریخی حقوق و سازمان سیاسی دولت باید جداگانه شناخته شوند و سپس ارتباطشان بررسی شود.

مقایسه حقوقی به رتبه‌بندی مطلق کشورها یا انتقال بی‌واسطه قواعد خارجی نمی‌انجامد. یک راه‌حل ممکن است در کشوری با دادگاه تخصصی، نظام ثبت دقیق و دسترسی گسترده به وکیل کارآمد باشد، اما در محیطی دیگر نتیجه متفاوتی بدهد. در ارزیابی هر نظام، انسجام قواعد، استقلال دادگستری، دسترسی مردم به عدالت، هزینه رسیدگی و توان حمایت از حقوق باید در کنار یکدیگر سنجیده شوند. حقوق ایران نیز با وجود تأثیرپذیری از صورت کدگذاری قاره‌ای، مبانی فقهی و نهادهای قانون اساسی خاص خود را دارد و صرفاً نسخه‌ای از حقوق فرانسه نیست.

فصل اول مبانی شناخت دو خانواده حقوقی

سنت رومی ژرمنی

خانواده رومی ژرمنی با حقوق روم، آموزش دانشگاهی در اروپای قاره‌ای و جنبش تدوین قوانین جامع پیوند دارد. بازخوانی مجموعه حقوقی ژوستینین در دانشگاه‌های سده‌های میانه، زبانی مشترک برای تحلیل مالکیت، تعهد، ارث و دادرسی فراهم کرد. این زبان علمی در کنار عرف‌های محلی، حقوق کلیسا و فرمان‌های حکومتی رشد یافت. عنوان «رومی ژرمنی» به معنای بقای مستقیم همه قواعد روم یا یکسان بودن حقوق فرانسه و آلمان نیست؛ به اشتراک‌های تاریخی و روشی اشاره دارد.

با تشکیل دولت‌های ملی و گسترش مبادلات، پراکندگی قوانین و امتیازهای محلی دشوارتر شد. کدگذاری، یعنی تدوین منظم قواعد یک شاخه در مجموعه‌ای قانونی، پاسخی به نیاز وحدت، دسترسی و پیش‌بینی‌پذیری بود. قانون مدنی فرانسه در سال ۱۸۰۴ و قانون مدنی آلمان که از سال ۱۹۰۰ اجرا شد، دو الگوی مهم این حرکت‌اند. اولی بیشتر با عبارت‌های عمومی و نسبتاً کوتاه شناخته می‌شود؛ دومی از تقسیم‌بندی مفهومی دقیق و بخش عمومی گسترده بهره می‌گیرد. هر دو بارها اصلاح شده‌اند و شناخت آنها به خواندن متن تاریخی محدود نمی‌شود.

در این سنت، قانون مدون معمولاً نقطه آغاز تحلیل است. دادرس مسئله را در مفاهیمی مانند قرارداد، مالکیت یا مسئولیت طبقه‌بندی می‌کند، ماده مربوط را با توجه به قواعد عمومی و خاص می‌خواند و شرایط اجرای آن را بر وقایع احرازشده منطبق می‌سازد. این روش فقط جای دادن مکانیکی یک واقعه زیر یک ماده نیست. مفهومی‌های باز، سکوت قانون و تعارض ظاهری مواد، تفسیر را ضروری می‌کنند. آرای دادگاه‌های عالی و نوشته‌های دانشگاهی به تعیین معنای قواعد و انسجام آنها کمک می‌کنند.

«دکترین» در این بحث به تحلیل‌های علمی حقوق‌دانان، شرح قوانین و نظریه‌های دانشگاهی گفته می‌شود. دکترین معمولاً مانند قانون الزام‌آور نیست، اما می‌تواند بر تفسیر دادگاه یا اصلاح قانون اثر بگذارد. «رویه قضایی» نیز مجموعه تصمیم‌ها و گرایش‌های دادگاه‌هاست. نبود قاعده عام سابقه الزام‌آور در یک کشور قاره‌ای، به معنای بی‌اهمیتی رویه نیست؛ رأی مرجع عالی ممکن است در عمل بسیار تعیین‌کننده باشد و برخی تصمیم‌ها، به حکم قانون، اثر الزام‌آور ویژه داشته باشند.

سنت کامن لا و انصاف

کامن لا در دادگاه‌های شاهی انگلستان رشد کرد. گسترش این دادگاه‌ها به پیدایش قواعدی مشترک انجامید که از عرف یک ناحیه فراتر می‌رفتند. در دوره تاریخی نظام فرمان‌ها، ورود به دادگاه به یافتن قالب شناخته‌شده‌ای برای دعوا وابسته بود. به همین دلیل، حق ماهوی و شیوه مطالبه حمایت قضایی ارتباطی نزدیک پیدا کردند. این پیشینه توضیح می‌دهد چرا در حقوق انگلیسی، بررسی نوع دعوا، وقایع مؤثر و راه جبران در کنار تعریف حق اهمیت دارد.

سختی برخی قالب‌های کامن لا زمینه رشد «انصاف» را در دیوان چنسری فراهم کرد. انصاف مجموعه‌ای از قواعد و حمایت‌های حقوقی شد؛ تصمیم سلیقه‌ای قاضی بر اساس احساس عدالت نبود. اجرای عین تعهد، برخی دستورهای منع و قواعد تراست با این سنت پیوند دارند. در تراست، عنوان حقوقی مال نزد امین قرار

می‌گیرد تا آن را مطابق تکالیف امانی به سود ذی‌نفع اداره کند. ذی‌نفع نیز حقوقی درباره مال دارد که صرفاً طلب شخصی از امین نیست. موقعیت امین و حقوق ذی‌نفع را نمی‌توان بدون توضیح با مالکیت ساده یا وکالت در حقوق ایران یکسان دانست.

اصلاحات قضایی سده نوزدهم در انگلستان، اداره کامن لا و انصاف را در ساختاری مشترک گرد آوردند. از آن پس، یک دادگاه می‌تواند حمایت‌های متعلق به هر دو سنت را اعمال کند، اما همه تفاوت‌های ماهوی آنها از میان نرفته است. برای مثال، خسارت پولی و اجرای عین تعهد همیشه شرایط یکسان ندارند. در حقوق معاصر، قوانین پارلمان نیز بسیاری از این حوزه‌ها را تنظیم کرده‌اند؛ بنابراین، تعبیر «حقوق نانوشته» اگر به معنای فقدان قانون باشد، درباره کامن لا نادرست است.

در سنت کامن لا، رأی پیشین می‌تواند برای دادگاه بعدی الزام‌آور باشد. باین‌حال، هر جمله رأی چنین اثری ندارد. مبنای لازم برای تصمیم، با توجه به وقایع مؤثر پرونده، از اظهارنظرهای فرعی جدا می‌شود. دادگاه بعدی ممکن است رأی را دنبال کند، به سبب تفاوت مؤثر وقایع آن را قابل اعمال نداند یا در حدود اختیار خود از قاعده پیشین عدول کند. این قواعد در انگلستان و آمریکا جزئیات یکسان ندارند و در پیوند با سلسله‌مراتب دادگاه‌ها فهمیده می‌شوند.

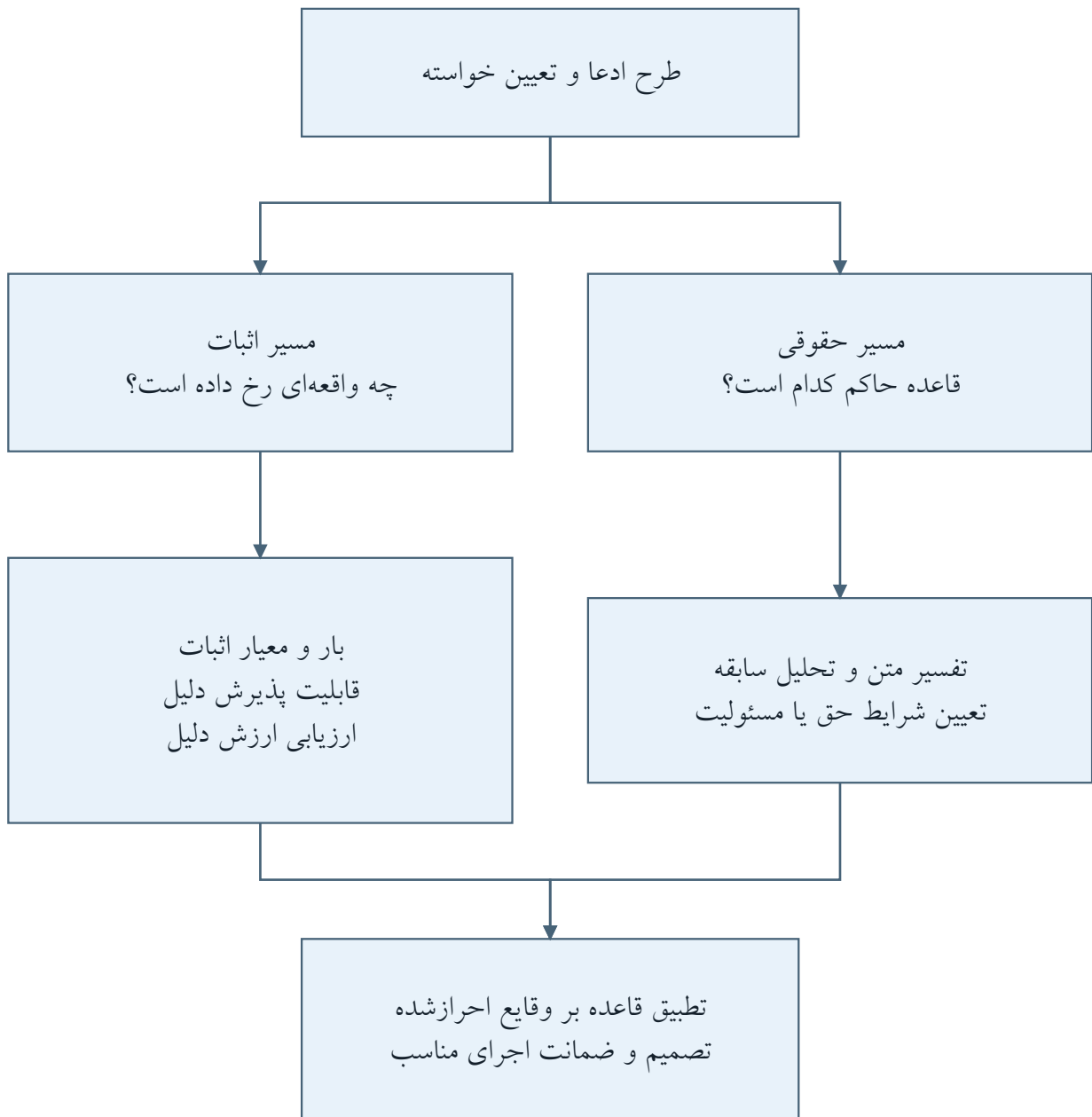
منطق حقوقی و اثبات وقایع

در هر دعوا دو مسئله به هم وابسته وجود دارد: کدام قاعده حاکم است و چه اتفاقی رخ داده است. تعیین قاعده، موضوع تفسیر و استدلال حقوقی است؛ احراز رویدادها، موضوع اثبات. ممکن است قانون، فروشنده را مسئول عیب کالا بداند، اما هنوز ثابت نشده باشد کالا هنگام تحویل معیوب بوده است. همچنین ممکن است وقوع خسارت روشن باشد، ولی درباره وجود تعهد قانونی به جبران آن اختلاف بماند. اثبات حادثه به‌تنهایی جای استدلال درباره مبنای مسئولیت را نمی‌گیرد.

سه اصطلاح در این زمینه از هم جدا هستند. «بار اثبات» مشخص می‌کند کدام طرف باید واقعیتی را ثابت کند و در صورت باقی ماندن تردید چه کسی با خطر شکست روبه‌رو می‌شود. «معیار اثبات» درجه اطمینانی است که برای پذیرش آن واقعیت لازم است. «قابلیت پذیرش دلیل» به این پرسش مربوط می‌شود که دادگاه اصولاً می‌تواند یک سند، اظهارنظر، شهادت یا داده را مبنای تصمیم قرار دهد یا نه. دلیلی ممکن است مرتبط باشد، اما به سبب نحوه تحصیل یا ممنوعیت قانونی پذیرفته نشود؛ دلیل پذیرفته‌شده نیز لزوماً قانع‌کننده نیست.

تفاوت رسیدگی مدنی و کیفری در اینجا اساسی است. در دعوای مدنی، اختلاف معمولاً درباره حق خصوصی، تعهد یا جبران زیان است. در رسیدگی کیفری، اتهام ارتکاب جرم و امکان اعمال مجازات مطرح می‌شود و اصل برائت از متهم حمایت می‌کند. بار اصلی اثبات اتهام بر عهده مرجع تعقیب است؛ متهم اصولاً مکلف نیست بی‌گناهی خود را ثابت کند. قواعد دقیق بار اثبات، استثنای و شیوه بیان معیار اقناع در هر کشور متفاوت‌اند و نباید فرمول یک کشور به همه نظام‌ها تعمیم داده شود.

نمودار ۱ تفکیک استدلال حقوقی و اثبات وقایع



در اختلاف درباره کالای معیوب، اثبات وجود عیب هنگام تحویل در مسیر اثبات قرار می‌گیرد. تعیین اینکه فروشنده بر چه مبنایی و با چه شرایطی مسئول است، به مسیر حقوقی تعلق دارد. این دو مسیر در رسیدگی واقعی بر یکدیگر اثر می‌گذارند؛ نتیجه هر یک، پرسش‌های مسیر دیگر را دقیق‌تر می‌کند.

دادگاه و راه‌های اعتراض

دادگاه بدوی نخستین مرجعی است که دعوا را در حدود صلاحیت خود رسیدگی می‌کند. تجدیدنظر ممکن است بررسی امور موضوعی و حقوقی را دربرگیرد، ولی دامنه آن در همه کشورها یکسان نیست. در نظام‌هایی مانند فرانسه، فرجام اساساً به کنترل درستی اجرای قانون و رعایت قواعد رسیدگی مربوط است و دیوان کشور معمولاً محاکمه سوم برای شنیدن دوباره همه دلایل نیست. نقض رأی می‌تواند به بازگشت پرونده برای رسیدگی مجدد بینجامد؛ در نتیجه، «بالا تر بودن دادگاه» به معنای یکسان بودن وظیفه همه مراحل نیست.

در این بحث، محاکم حقوقی به دادگاه‌های رسیدگی‌کننده به دعاوی مدنی گفته می‌شود و در برابر محاکم کیفری قرار دارد. دادگاه اداری به اختلاف‌های مقرر درباره اعمال قدرت عمومی رسیدگی می‌کند و نهاد نظارت قانون اساسی نیز وظیفه‌ای متمایز دارد. دادستان، هرچند ممکن است در سازمان قضایی جای گیرد، با قاضی صادرکننده حکم یکی نیست. هیئت منصفه نیز گروهی از شهروندان است که در برخی رسیدگی‌ها، با هدایت حقوقی قاضی، درباره مسائل مقرر تصمیم می‌گیرد؛ حضور آن در همه دعاوی کاملاً الزامی نیست.

«ترافعی» بودن رسیدگی بر نقش طرفین در عرضه ادعا و دلیل تأکید می‌کند. «تحقیقی» بودن به ابتکار بیشتر مقام قضایی در روشن کردن واقعیت اشاره دارد. این دو، الگوهای تحلیلی‌اند و نظام‌های واقعی ترکیبی از آنها را به کار می‌گیرند. قاضی فعال لزوماً جانبدار نیست و قاضی بی‌طرف نیز لزوماً منفعل نمی‌ماند. برای ارزیابی یک رسیدگی باید دید چه کسی دلیل را گرد می‌آورد، چه کسی آن را به چالش می‌کشد و چه تضمین‌هایی فرصت دفاع مؤثر را فراهم می‌کنند.

فصل دوم نظام حقوقی فرانسه

تاریخچه

حقوق فرانسه از پیوند حقوق روم، عرف‌های محلی، حقوق کلیسا و تصمیم‌های حکومت پادشاهی پدید آمد. پیش از انقلاب، جنوب کشور بیشتر از سنت حقوق نوشته و شمال بیشتر از عرف‌های محلی تأثیر می‌پذیرفت. یکسان نبودن قواعد، همراه با امتیازهای طبقاتی و محلی، مانع شکل‌گیری حقوقی عمومی برای همه شهروندان بود. انقلاب ۱۷۸۹ بر برابری در برابر قانون، مالکیت و آزادی فردی تأکید کرد و وحدت حقوقی را بخشی از ساخت دولت جدید قرار داد. در این زمینه، قانون به نماد اراده عمومی و ابزار از میان بردن امتیازها تبدیل شد.

اهمیت این پیشینه در آن است که کدگذاری، صرفاً گردآوری فنی مواد پراکنده نبود؛ به مسئله وحدت کشور و برابری اشخاص نیز پاسخ می‌داد. هنگامی که قواعد یک رابطه خصوصی از شهری به شهر دیگر تغییر می‌کرد، پیش‌بینی نتیجه معامله دشوار می‌شد. قانون مدنی مشترک می‌توانست این پراکندگی را کاهش دهد و اختلاف را به زبان حقوقی واحدی ترجمه کند. البته برابری اعلام‌شده در آغاز با برابری کامل اجتماعی و خانوادگی همراه نبود و بسیاری از نابرابری‌های تاریخی به تدریج با اصلاح قوانین کنار رفتند.

قانون مدنی ۱۸۰۴ مهم‌ترین محصول این تحول بود. تدوین‌کنندگان، دستاوردهای انقلاب را با بخش‌هایی از حقوق پیشین سازگار کردند و قواعد اشخاص، اموال و روابط خصوصی را در مجموعه‌ای منظم جای دادند. مواد آن غالباً کوتاه و کلی بود؛ از این رو، دوام قانون به تفسیر قضایی و اصلاحات بعدی نیز وابسته ماند. این کد نه تمام حقوق خصوصی فرانسه را یک‌باره ایجاد کرد و نه پس از تصویب ثابت ماند. قواعد خانواده، مسئولیت و قراردادهای در دوره‌های بعد دگرگون شدند، درحالی‌که قانون مدنی همچنان زبان مشترک حقوق خصوصی باقی ماند.

بی‌اعتمادی انقلابیان به دادگاه‌های رژیم پیشین، تفکیک قضاوت از قانون‌گذاری و جدایی رسیدگی اداری از دادگستری عادی را تقویت کرد. با این حال، همین نظام قانون‌محور بستری برای رشد رویه قضایی شد. دیوان کشور معنای مواد کلی قانون مدنی را گسترش داد و شورای دولتی به تدوین اصول حقوق اداری پرداخت. بنابراین، تاریخ فرانسه را نمی‌توان با حذف نقش قاضی توضیح داد؛ بخش مهمی از تحول حقوق در گفت‌وگوی میان قانون‌گذار، دادگاه و دانشگاه رخ داده است.

جمهوری پنجم با قانون اساسی ۱۹۵۸، جایگاه قوه مجریه را تقویت و شکل تازه‌ای از نظارت بر قانون ایجاد کرد. گسترش حمایت از حقوق بنیادین و مشارکت در همگرایی اروپایی، قانون ملی را در شبکه‌ای از قواعد برتر قرار داد. در حقوق خصوصی نیز اصلاح قراردادهای ۲۰۱۶ و قانون تأییدی ۲۰۱۸ بسیاری از دستاوردهای رویه و دکتترین را وارد متن قانون کرد. فرانسه معاصر، در نتیجه، هم میراث کدگذاری را حفظ کرده و هم برای پاسخ به تحولات اجتماعی و اقتصادی از منابع و نهادهای تازه بهره گرفته است.

ویژگی‌ها و امتیازات و ساختار نظام حقوقی

فرانسه دولتی واحد با سازمان اداری غیرمتمرکز است. واحد بودن به معنای فقدان اداره‌های محلی منتخب نیست؛ مقصود آن است که این واحدها، برخلاف ایالت‌های یک فدراسیون، صاحب حاکمیت تقنینی مستقل در چارچوب قانون اساسی فدرال نیستند. شکل حکومت جمهوری و ساختار آن معمولاً «نیمه‌ریاستی» توصیف می‌شود: رئیس‌جمهور با رأی مستقیم انتخاب می‌شود، اما دولت به ریاست نخست‌وزیر در برابر مجلس ملی مسئولیت سیاسی دارد. از این رو، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را نباید دو عنوان برای یک مقام دانست.

رئیس‌جمهور وظایفی در پاسداری از قانون اساسی، استمرار دولت و انتصاب نخست‌وزیر دارد. دولت سیاست کشور را تعیین و اجرا می‌کند و نخست‌وزیر فعالیت آن را هدایت می‌کند. نسبت عملی این دو مقام به ترکیب سیاسی مجلس نیز وابسته است، ولی صلاحیت حقوقی هر یک از قانون اساسی ناشی می‌شود. پارلمان از مجلس ملی و سنا تشکیل شده است. مجلس ملی با انتخاب مستقیم و سنا با انتخاب غیرمستقیم شکل می‌گیرد و سنا نمایندگی واحدهای سرزمینی را نیز بر عهده دارد. مسئولیت سیاسی دولت در برابر مجلس ملی و امکان رأی عدم اعتماد، پیوند حکومت با اکثریت پارلمانی را نشان می‌دهد (قانون اساسی فرانسه، اصول ۵، ۸، ۲۰، ۲۱، ۲۴ و ۴۹).

برای مثال، اگر مجلس ملی با شرایط مقرر رأی عدم اعتماد تصویب کند، نخست‌وزیر باید استعفای دولت را به رئیس‌جمهور تسلیم کند؛ این رأی به‌خودی‌خود دوره ریاست‌جمهوری را پایان نمی‌دهد. از سوی دیگر، رئیس‌جمهور با رعایت شرایط اصل ۱۲ می‌تواند مجلس ملی را منحل کند و راه انتخابات تازه را بگشاید؛ این اختیار شامل سنا نیست. بنابراین، سازوکار پاسخ‌گویی دولت و اختیار انحلال مجلس، دو جهت متفاوت رابطه قوه مجریه و پارلمان را نشان می‌دهند. وقتی گرایش سیاسی رئیس‌جمهور با اکثریت مجلس ملی متفاوت باشد، وضعیتی که «هم‌زیستی سیاسی» نامیده می‌شود ممکن است شکل گیرد و تفکیک وظایف رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر اهمیت عملی بیشتری پیدا کند.

تفکیک قوا در این نظام به معنای جدایی مطلق نیست. دولت در ابتکار و فرایند قانون‌گذاری نقش دارد و قانون اساسی میان قلمرو قانون و مقررات تقسیم برقرار کرده است. موضوع‌های مقرر در اصل ۳۴ در قلمرو قانون قرار دارند و اصل ۳۷ برای امور خارج از آن، قلمرو مقررات را شناسایی می‌کند. دولت می‌تواند با مجوز پارلمان، در حدود و مدت تعیین‌شده، فرمان‌های تقنینی صادر کند؛ وضعیت و آثار این فرمان‌ها تابع شرایط اصل ۳۸ است. بدین ترتیب، شناسایی صادرکننده و نوع سند، مقدمه تشخیص اعتبار آن است.

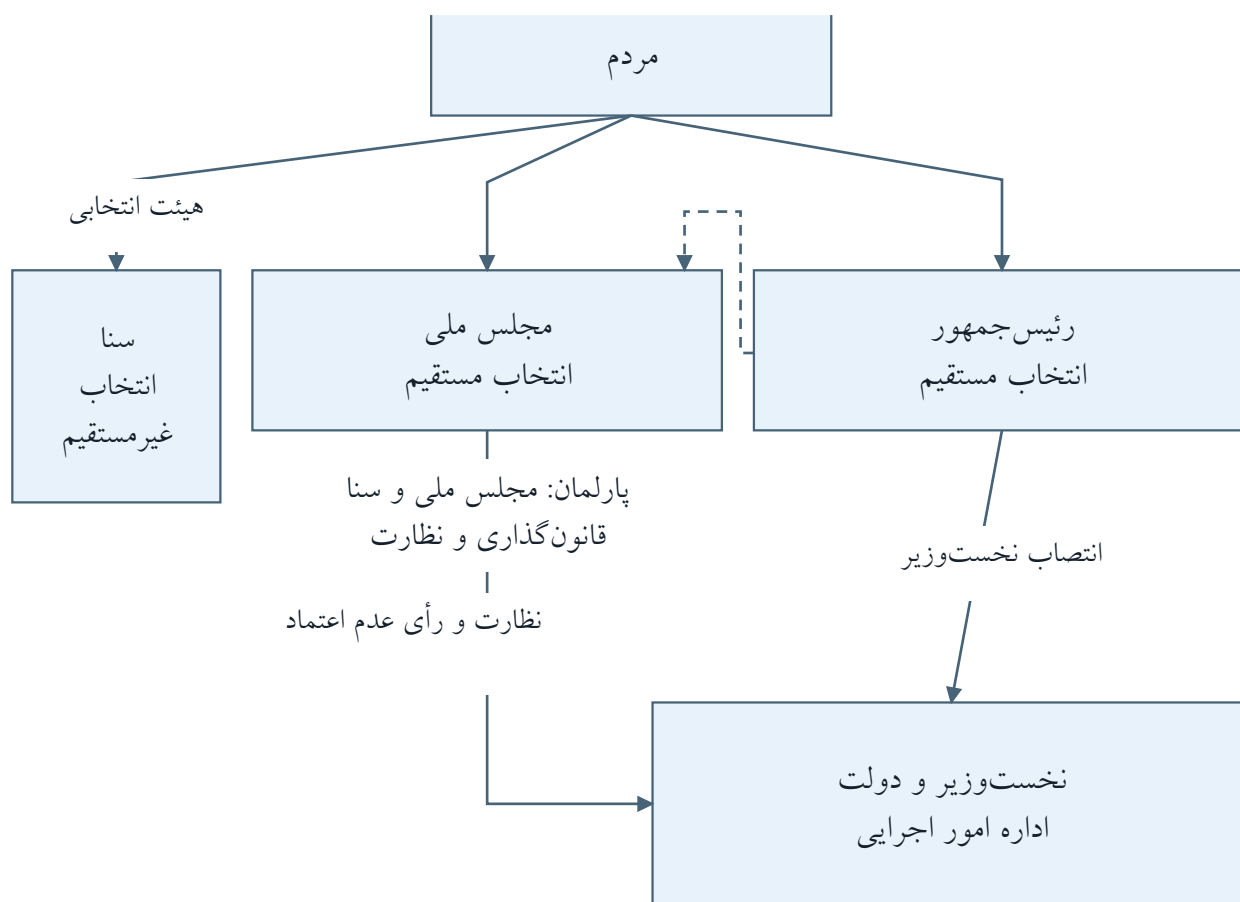
استقلال مقام قضایی در اصول ۶۴ و ۶۵ تضمین شده و شورای عالی قضایی در انتصاب و مسئولیت انتظامی قضات نقش دارد. شورای قانون اساسی، دیوان کشور و شورای دولتی نیز وظایف متفاوت دارند. شورای قانون اساسی انطباق قانون با قانون اساسی و برخی اختلاف‌های انتخاباتی را بررسی می‌کند؛ دیوان کشور در رأس دادگستری عادی است؛ شورای دولتی بالاترین مرجع نظم قضایی اداری و نیز مشاور حقوقی دولت است. جمع کردن این سه نهاد زیر عنوان مبهم «دیوان عالی» تفاوت صلاحیت آنها را پنهان می‌کند.

همچنین، شورای عالی قضایی با شورای قانون اساسی متفاوت است: اولی به تضمین‌های حرفه قضایی و امور انتصابی و انتظامی مربوط می‌شود و دومی اعتبار قوانین را با معیار قانون اساسی می‌سنجد. این تفکیک مانع یک اشتباه رایج می‌شود؛ استقلال قاضی بدین معنا نیست که هیچ نهادی درباره صلاحیت حرفه‌ای یا تخلف او تصمیم نمی‌گیرد، بلکه تضمین می‌کند تصمیم پرونده تابع دستور سیاسی یا اداری نباشد.

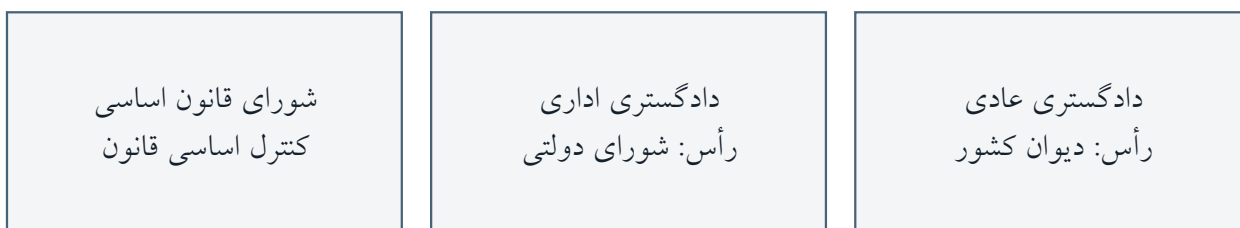
منابع حقوق تنها به قانون عادی محدود نیستند. قانون اساسی و اسناد حقوق بنیادین مرتبط با آن، از جمله اعلامیه ۱۷۸۹، معیار نظارت اساسی‌اند. معاهدات واجد شرایط اصل ۵۵ بر قانون عادی برتری دارند و حقوق اتحادیه اروپا نیز در قلمرو خود مؤثر است. رسیدگی به تعارض قانون با قانون اساسی با بررسی تعارض آن با معاهده یکسان نیست. برای نمونه، رأی نیکولو در ۱۹۸۹ پذیرش کنترل سازگاری قانون با معاهده را در شورای دولتی تثبیت کرد؛ این کنترل به معنای اعطای اختیار عمومی ابطال قانون اساسی‌ستیز به همان مرجع نبود.

امتیاز اصلی کدگذاری، دسترسی منظم به قواعد و ایجاد زبان مشترک برای دادگاه، وکیل و شهروند است. قاعده‌ای کلی می‌تواند مسائل متعددی را پوشش دهد و اصلاح قانونی، هماهنگی گسترده‌ای ایجاد کند. در مقابل، ایجاز مواد گاه فهم حقوق جاری را بدون مراجعه به رویه دشوار می‌سازد. رویه قضایی، عرف و دکترین — یعنی تحلیل‌های علمی حقوق‌دانان — مکمل شناخت قانون‌اند، هرچند جایگاه رسمی آنها یکسان نیست. فرانسه نمونه‌ای از هماهنگی قانون‌محوری با تأثیر عملی نیرومند دادگاه‌هاست.

نمودار ۲ فرانسه ساختار سیاسی و روابط نهادهای حاکم



تضمین های قضایی؛ نهادهای متمایز



پیکان ها رابطه انتخاب، انتصاب یا نظارت را نشان می دهند. خط چین، اختیار مشروط انحلال مجلس ملی است. دولت از نظر سیاسی در برابر مجلس ملی مسئول است. سنا عمدتاً به واسطه نمایندگان محلی انتخاب می شود. سه نهاد قضایی پایین، درجات یک سلسله مراتب واحد نیستند.

منبع: قانون اساسی فرانسه؛ اصول ۶، ۸، ۱۲، ۲۴، ۴۹، ۶۱ و ۶۴.

فرایندهای انتخاباتی فرانسه

فرانسه فرایند انتخاب رئیس جمهور

رئیس جمهور فرانسه با رأی مستقیم مردم و برای دوره‌ای پنج ساله انتخاب می‌شود؛ هیچ شخصی نمی‌تواند بیش از دو دوره پیاپی این سمت را بر عهده داشته باشد. مستقیم بودن انتخابات به این معناست که میان رأی شهروند و انتخاب رئیس جمهور، هیئتی مانند مجمع گزینندگان آمریکا قرار ندارد. با این حال، نامزدی تابع شرایط قانونی است. از جمله، نامزد باید معرفی‌نامه دست‌کم پانصد مقام منتخب واجد صلاحیت را به دست آورد. این معرفی‌کنندگان باید از دست‌کم سی دپارتمان یا واحد فرادریایی باشند و سهم یک واحد از حد قانونی یک‌دهم تجاوز نکند. این معرفی‌نامه‌ها، رأی انتخاباتی مردم محسوب نمی‌شوند؛ کارکرد آنها ورود نامزد به رقابت رسمی است.

پس از بررسی شرایط و تنظیم فهرست نامزدها توسط شورای قانون اساسی و انتشار آن، رقابت رسمی و رأی‌گیری برگزار می‌شود. معیار پیروزی در دور نخست، کسب بیش از نصف آرای معتبر است. بنابراین، رأی سفید یا باطله در مخرج این اکثریت قرار نمی‌گیرد و تعداد همه اشخاص ثبت‌شده در فهرست انتخاباتی نیز معیار آن نیست. اگر هیچ‌کس این اکثریت را به دست نیاورد، در حالت معمول چهارده روز بعد، دو نامزد دارای بیشترین رأی دور نخست به دور دوم می‌روند. در صورت کناره‌گیری نامزد مقدم، ترتیب مقرر در اصل هفتم رعایت می‌شود.

برای مثال، اگر از هزار رأی مأخوذه، یکصد رأی سفید یا باطله باشد، اکثریت مطلق بر مبنای نهصد رأی معتبر محاسبه می‌شود؛ چهارصد و پنجاه رأی کافی نیست و حداقل چهارصد و پنجاه و یک رأی لازم است. پس از رأی‌گیری، شورای قانون اساسی بر صحت انتخابات نظارت می‌کند، اعتراض‌ها را بررسی و نتیجه را رسماً اعلام می‌کند. تعیین رئیس جمهور را باید از انتصاب نخست‌وزیر و پاسخ‌گویی سیاسی دولت در برابر مجلس ملی جدا دانست؛ این مراحل به یک انتخابات واحد فروکاسته نمی‌شوند.

اکثریت مطلق یعنی بیش از نصف آرای معتبر؛ رأی سفید و باطله در آن محاسبه نمی‌شود. دو نامزد دور دوم با رعایت حکم اصل ۷ درباره کناره‌گیری نامزد مقدم تعیین می‌شوند؛ موارد فوت یا مانع نامزدی قواعد ویژه دارند. معرفی‌نامه پانصد مقام منتخب، شرط نامزدی است و جای رأی مستقیم مردم را نمی‌گیرد.

فرانسه فرایند انتخابات مجلس ملی

مجلس ملی فرانسه از نمایندگان تشکیلی می‌شود که مستقیماً در حوزه‌های تک‌نماینده‌ای انتخاب می‌شوند. تعداد کرسی‌ها ۵۷۷ است و دوره عادی نمایندگی پنج سال طول می‌کشد؛ انحلال مجلس می‌تواند انتخابات زودهنگام را ضروری کند. شهروند به نامزد حوزه خود رأی می‌دهد و از جمع برندگان حوزه‌ها، ترکیب مجلس پدید می‌آید. در نتیجه، سهم یک حزب از کل آرای کشور لزوماً با سهم همان حزب از کرسی‌ها برابر نیست. این انتخابات از انتخابات سنا مستقل است و پیروزی در آن، به‌خودی‌خود، کرسی در مجلس دیگر ایجاد نمی‌کند.

فرایندهای انتخاباتی فرانسه

برای پیروزی در دور نخست، دو شرط باید هم‌زمان فراهم باشد: بیش از نصف آرای معتبر و رأیی دست‌کم برابر با یک‌چهارم ثبت‌نام‌شدگان حوزه. اگر این دو شرط جمع نشود، دور دوم برگزار می‌شود. حق حضور در دور دوم اصولاً متعلق به نامزدهایی است که رأی دور نخست آنان حداقل ۱۲٫۵ درصد کل ثبت‌نام‌شدگان باشد. اگر فقط یک نفر به این حد برسد، نفر بعدی نیز حق حضور دارد؛ اگر هیچ‌کس نرسد، دو نفر نخست می‌توانند رقابت کنند. بنابراین، برخلاف ریاست‌جمهوری، دور دوم مجلس ملی الزاماً رقابتی دونفره نیست.

فرض شود حوزه‌ای صد هزار ثبت‌نام‌شده و چهل هزار رأی معتبر دارد. نامزدی با بیست‌و‌دو هزار رأی، هرچند بیش از نصف آرای معتبر را گرفته، چون به بیست‌وپنج هزار رأی نرسیده است در دور نخست انتخاب نمی‌شود. حد معمول ورود به دور دوم در این مثال دوازده هزار و پانصد رأی است؛ این عدد از کل ثبت‌نام‌شدگان به دست می‌آید، نه از آرای معتبر. در دور دوم، بیشترین رأی برای انتخاب کافی است. پس از شمارش و اعلام نتیجه، اختلاف درباره صحت انتخاب نماینده در صلاحیت شورای قانون اساسی قرار دارد. حق اعتراض، مرحله‌ای احتمالی است و نباید آن را شرط همیشگی تشکیل مجلس دانست.

اگر فقط یک نامزد حد ۱۲٫۵٪ را کسب کند، نفر بعدی نیز حق حضور دارد؛ اگر هیچ‌کس کسب نکند، دو نفر نخست واجد حق حضورند. دور دوم ممکن است بیش از دو نامزد داشته باشد؛ کناره‌گیری یک نامزد، همیشه به نامزد فاقد حد نصاب حق جانشینی نمی‌دهد. نصاب یک‌چهارم و نصاب ۱۲٫۵٪ بر پایه ثبت‌نام‌شدگان‌اند؛ اکثریت مطلق بر پایه آرای معتبر است.

فرانسه فرایند انتخابات سنا

سنای فرانسه نمایندگی واحدهای سرزمینی جمهوری را بر عهده دارد و با رأی غیرمستقیم تشکیل می‌شود. شهروندان در روز انتخابات سنا مستقیماً به نامزد سناتوری رأی نمی‌دهند؛ رأی‌گیری میان اعضای هیئت انتخاب‌کنندگان انجام می‌شود. این هیئت از گروه‌های قانونی معین، از جمله نمایندگان شوراهای شهرداری، اعضای شوراهای منطقه‌ای و دیپارتمانی و نمایندگان مجلس ملی و سناتورها تشکیل می‌شود. وزن نمایندگان شوراهای شهرداری در آن بسیار بالاست. برای کرسی‌های فرانسویان مقیم خارج، هیئت مخصوص مقرر شده است. غیرمستقیم بودن در اینجا به معنای انتصاب سناتور توسط رئیس‌جمهور یا انتخاب او از سوی مجلس ملی نیست.

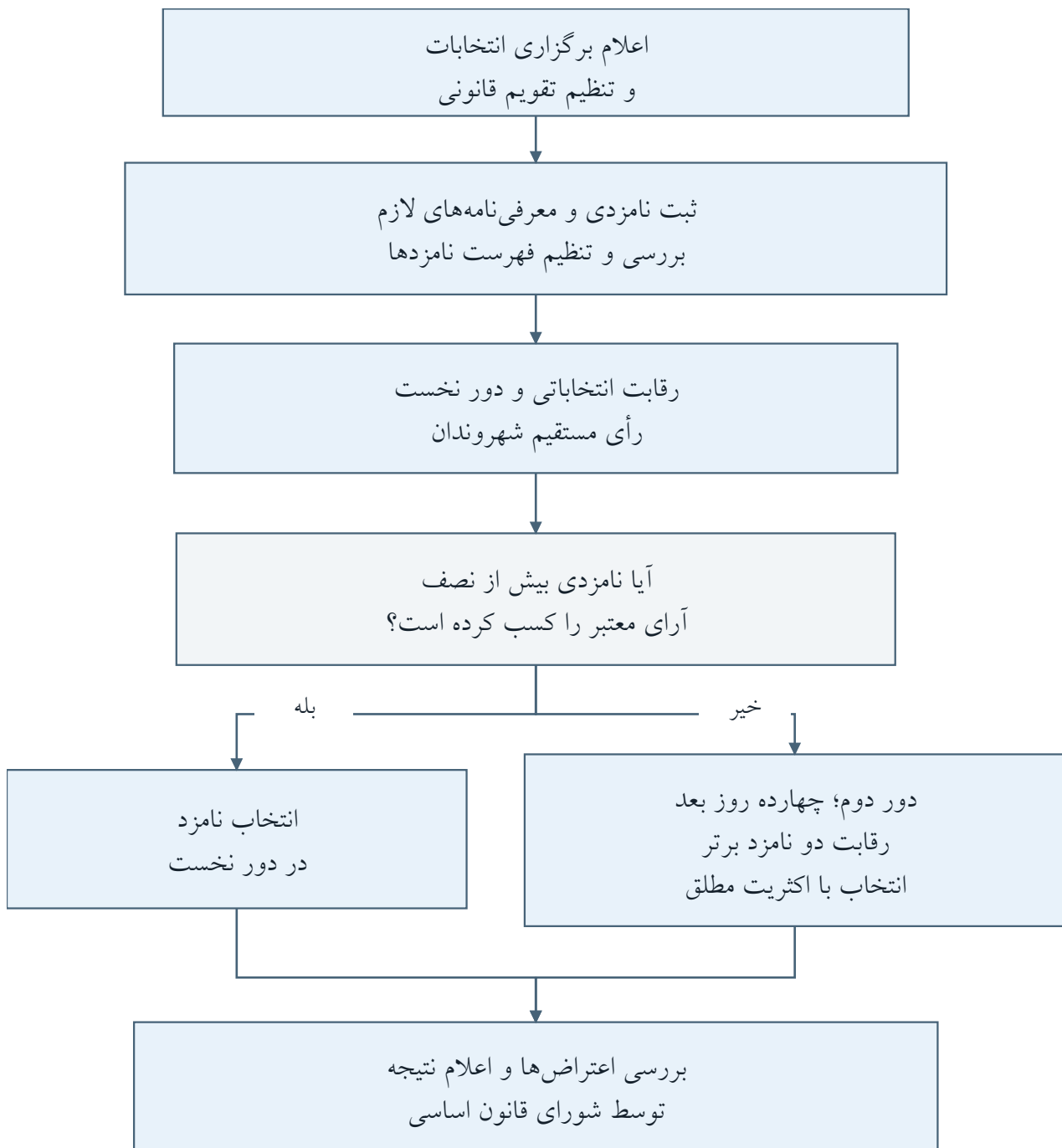
دوره سناتوری شش‌ساله است و حدود نیمی از اعضا هر سه سال تجدید انتخاب می‌شوند. انحلال مجلس ملی موجب انتخابات سنا نمی‌شود. پس از تعیین اعضای هیئت انتخاب‌کنندگان و ثبت نامزدها، شیوه تبدیل آرا به کرسی بر اساس تعداد کرسی‌های حوزه مشخص می‌شود. در حوزه دارای یک یا دو کرسی، روش اکثریتی دودوری اجرا می‌شود. انتخاب در دور نخست به اکثریت مطلق آرای معتبر و دست‌کم یک‌چهارم آرای ثبت‌نام‌شدگان هیئت نیاز دارد. برای کرسی‌های پرنشده، دور دوم همان روز با اکثریت نسبی (بیشترین رأی) برگزار می‌شود.

فرایندهای انتخاباتی فرانسه

در حوزه دارای سه کرسی یا بیشتر، رأی‌گیری فهرستی و تناسبی در یک دور انجام می‌شود و کرسی‌ها بر پایه روش بالاترین میانگین توزیع می‌شوند. در این روش، آرای هر فهرست بر یک، دو، سه و به همین ترتیب تقسیم می‌شود و کرسی‌ها به ترتیب به بزرگ‌ترین حاصل‌ها اختصاص می‌یابند. در این مسیر، به دور دوم نیازی نیست. برای مثال، حوزه‌ای با دو کرسی تابع شاخه اکثریتی است، اما حوزه‌ای با چهار کرسی تابع شاخه تناسبی خواهد بود؛ این تفاوت از شمار کرسی‌ها ناشی می‌شود، نه از میزان مشارکت. اختلاف درباره صحت انتخاب سناتور، مانند انتخاب نماینده مجلس ملی، در صلاحیت شورای قانون اساسی است.

در این نمودار، «ثبت‌نام‌شدگان» اعضای ثبت‌شده هیئت انتخاب‌کنندگان سنا هستند؛ شهروندان عادی مستقیماً در این رأی‌گیری شرکت نمی‌کنند. شاخه اکثریتی برای هر کرسی خوانده می‌شود؛ دور دوم همان روز فقط برای کرسی‌های پرنشده است. شاخه تناسبی یک‌دوری است. دوره شش‌ساله و تجدید بخشی از اعضا هر سه سال، استمرار سنا را تأمین می‌کند؛ انحلال مجلس ملی شامل سنا نیست.

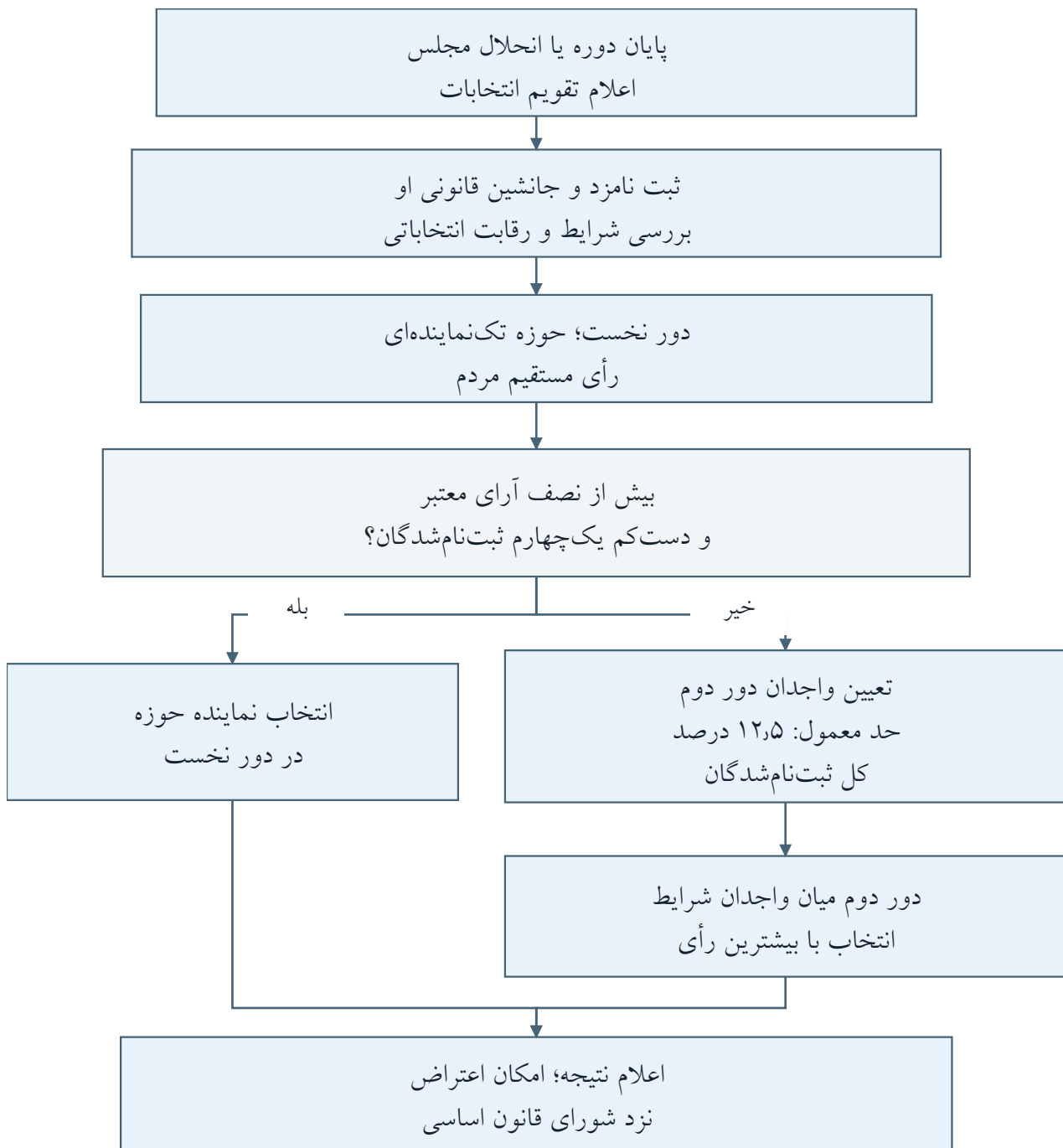
نمودار ۳ فرایند انتخاب رئیس جمهور



معیار اکثریت، آرای معتبر است؛ رأی سفید و باطله محاسبه نمی‌شود. معرفی نامه دست‌کم پانصد مقام منتخب، شرط نامزدی است. دو نامزد دور دوم با رعایت قواعد کناره‌گیری تعیین می‌شوند؛ فوت یا مانع نامزدی تابع مقررات ویژه است.

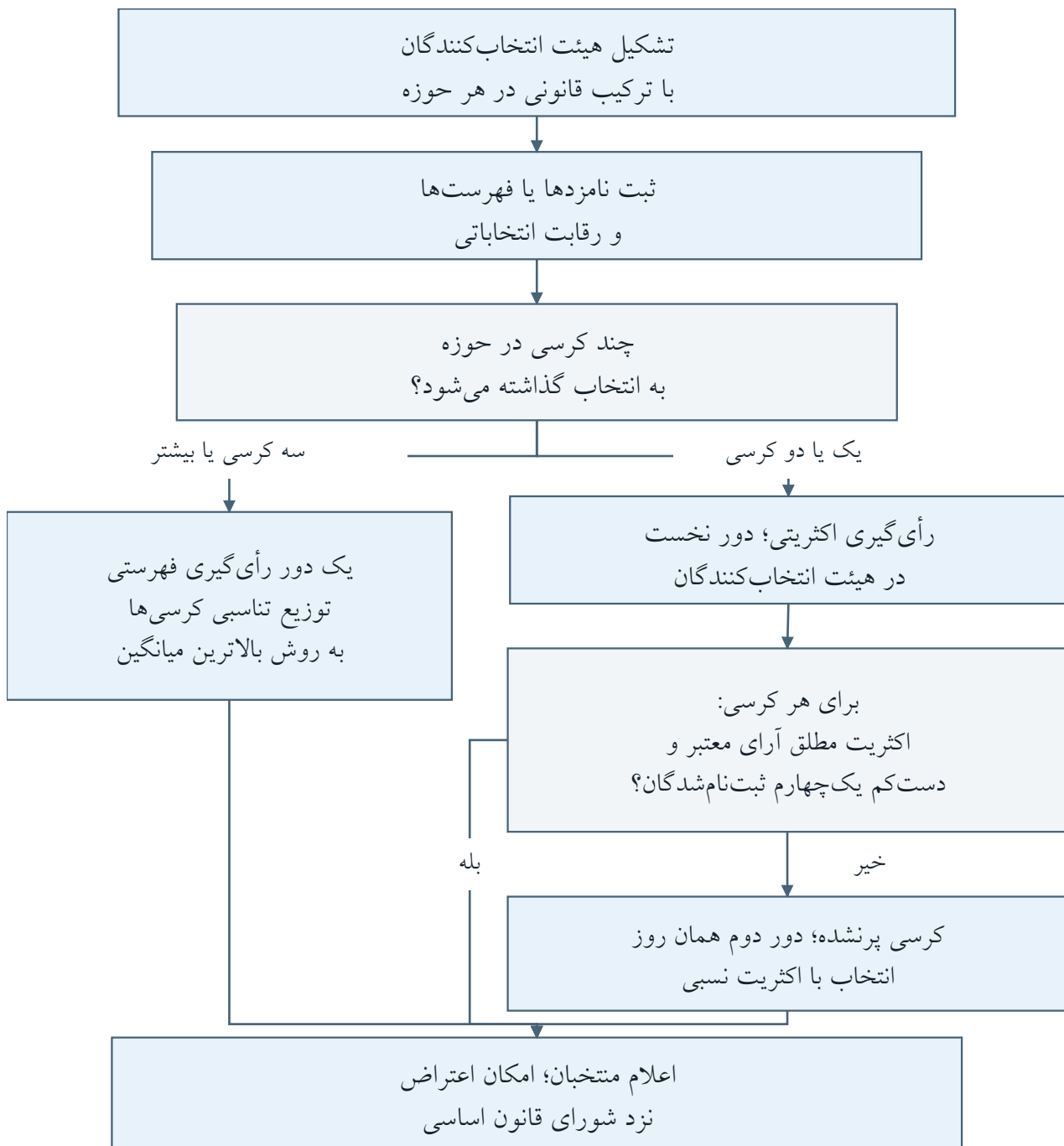
منبع: قانون اساسی فرانسه، اصول ۶، ۷ و ۵۸؛ قانون ۶ نوامبر ۱۹۶۲.

نمودار ۴ فرانسه فرایند انتخابات مجلس ملی



اگر فقط یک نامزد به حد ۱۲٫۵ درصد برسد، نفر بعدی نیز حق حضور دارد؛ اگر هیچ‌کس نرسد، دو نفر نخست می‌توانند وارد دور دوم شوند. دور دوم مجلس ملی ممکن است بیش از دو نامزد داشته باشد.
منبع: قانون انتخابات فرانسه، مواد L۱۲۳ تا L۱۲۶ و L۱۶۲؛ اصل ۵۹ قانون اساسی.

نمودار ۵ فرانسه فرایند انتخابات سنا



ثبت‌نام‌شدگان، اعضای هیئت انتخاب‌کنندگان سنا هستند. شاخه اکثریتی برای هر کرسی خوانده می‌شود؛ دور دوم فقط برای کرسی‌های پرنشده است. دوره شش‌ساله است و بخشی از اعضا هر سه سال تجدید انتخاب می‌شوند.

منبع: سنای فرانسه؛ قانون انتخابات، مواد L۲۹۴ و L۲۹۵؛ اصل ۵۹ قانون اساسی.

ساختار و سلسله مراتب محاکم حقوقی و کیفری

سازمان قضایی فرانسه دو نظم اصلی دارد: دادگستری عادی برای عمده دعاوی خصوصی و جرائم، و دادگستری اداری برای بسیاری از اختلاف‌های مربوط به اعمال اداره. معیار جدایی فقط هویت طرف دعوا نیست؛ هر اختلافی که دولت در آن حضور دارد، لزوماً اداری محسوب نمی‌شود. «دادگاه حل تعارض صلاحیت» اختلاف میان این دو نظم را در موارد مقرر حل می‌کند. رأی بلانکو در ۱۸۷۳، درباره آسیب دیدن کودکی از فعالیت یک مؤسسه دولتی، پیوند قواعد ویژه مسئولیت اداری با صلاحیت مرجع اداری را برجسته کرد. این رأی را باید نقطه‌ای مهم در تحول حقوق اداری دانست، نه قاعده‌ای که همه مسئولیت‌های دولت را برای همیشه یکسان تعیین کرده باشد.

در دعاوی مدنی، «دادگاه قضایی» یا تریبونال ژودیسیئر مرجع عمومی بدوی است. دعاوی خانواده و بسیاری از اختلاف‌های اموال و تعهدات در این ساختار رسیدگی می‌شوند، اما محاکم تخصصی نیز وجود دارند؛ دادگاه تجارت به دعاوی تجاری مقرر و دادگاه کار، موسوم به شورای پرودوم، به اختلاف‌های فردی کارگر و کارفرما می‌پردازد. مقصود از «بدوی» نخستین رسیدگی قضایی به اصل دعواست. تعیین دادگاه صالح به موضوع، محل و گاه ارزش خواسته وابسته است و تخصصی بودن مرجع، لزوماً به معنای داشتن سلسله‌مراتب تجدیدنظر جداگانه نیست.

برای نمونه، مطالبه دستمزد پرداخت‌نشده از سوی کارگر، اصولاً در دادگاه کار مطرح می‌شود، اما اختلاف خصوصی دو همسایه درباره زیان واردشده به ملک معمولاً به دادگاه قضایی مربوط است. در هر دو مورد، پس از تشخیص صلاحیت بدوی باید جداگانه پرسید آیا حکم قابل تجدیدنظر است و مرجع اعتراض کدام است. نام تخصصی دادگاه، به تنهایی پاسخ این پرسش دوم را تعیین نمی‌کند. منظور از محاکم «حقوقی» در این بحث، محاکم رسیدگی‌کننده به اختلاف‌های مدنی، تجاری و کار است؛ این تعبیر به معنای خارج بودن دادگاه‌های کیفری از حقوق نیست.

اعتراض به حکم قابل تجدیدنظر معمولاً در دادگاه تجدیدنظر بررسی می‌شود. این دادگاه در محدوده اعتراض، هم مسائل حقوقی و هم مسائل موضوعی را بازبینی می‌کند. پس از آن، در صورت وجود شرایط، فرجام‌خواهی در دیوان کشور ممکن است. فرجام اصولاً رسیدگی دوباره به همه اسناد و شهادت‌ها نیست؛ دیوان بررسی می‌کند قانون و قواعد دادرسی درست اجرا شده‌اند یا خیر. اگر رأی را نقض کند، غالباً پرونده برای رسیدگی مجدد به مرجعی دیگر ارجاع می‌شود، هرچند قانون موارد تصمیم بدون ارجاع را نیز پیش‌بینی کرده است. بعضی احکام بدوی قابل تجدیدنظر نیستند، ولی ممکن است مستقیماً قابل فرجام باشند.

تفاوت دو مرحله را می‌توان در یک اختلاف مالی دید. اگر اعتراض ناظر به آن باشد که دادگاه، مفاد رسید پرداخت را نادرست فهمیده است، موضوع معمولاً با بازبینی موضوعی در مرحله تجدیدنظر ارتباط دارد. اگر ایراد این باشد که قاضی بار اثبات پرداخت را برخلاف قانون بر دوش طلبکار گذاشته، یک مسئله حقوقی مطرح است که ممکن است مبنای فرجام قرار گیرد. البته مرز موضوع و حقوق همیشه ساده نیست؛ توصیف حقوقی وقایع و

کفایت مبنای قانونی رأی نیز می‌تواند زیر نظارت دیوان کشور قرار گیرد. بنابراین، فرجام مرحله سوم یک محاکمه کاملاً تازه نیست.

در امور کیفری، تقسیم جرائم در تعیین مرجع اهمیت دارد. تخلفات خفیف در «دادگاه پلیس» رسیدگی می‌شوند؛ این عنوان به معنای آن نیست که پلیس خود قضاوت می‌کند. جرائم جنحه‌ای در «دادگاه جنحه» یا تریبونال کورکسیونل بررسی می‌شوند. این دادگاه‌ها در ساختار دادگستری عادی قرار دارند و اعتراض‌های قابل پذیرش به احکام آنها در شعب کیفری دادگاه تجدیدنظر و سپس، از حیث مسائل حقوقی، در دیوان کشور بررسی می‌شود. صلاحیت رسیدگی به جرائم اطفال و برخی جرائم خاص تابع ترتیبات ویژه است.

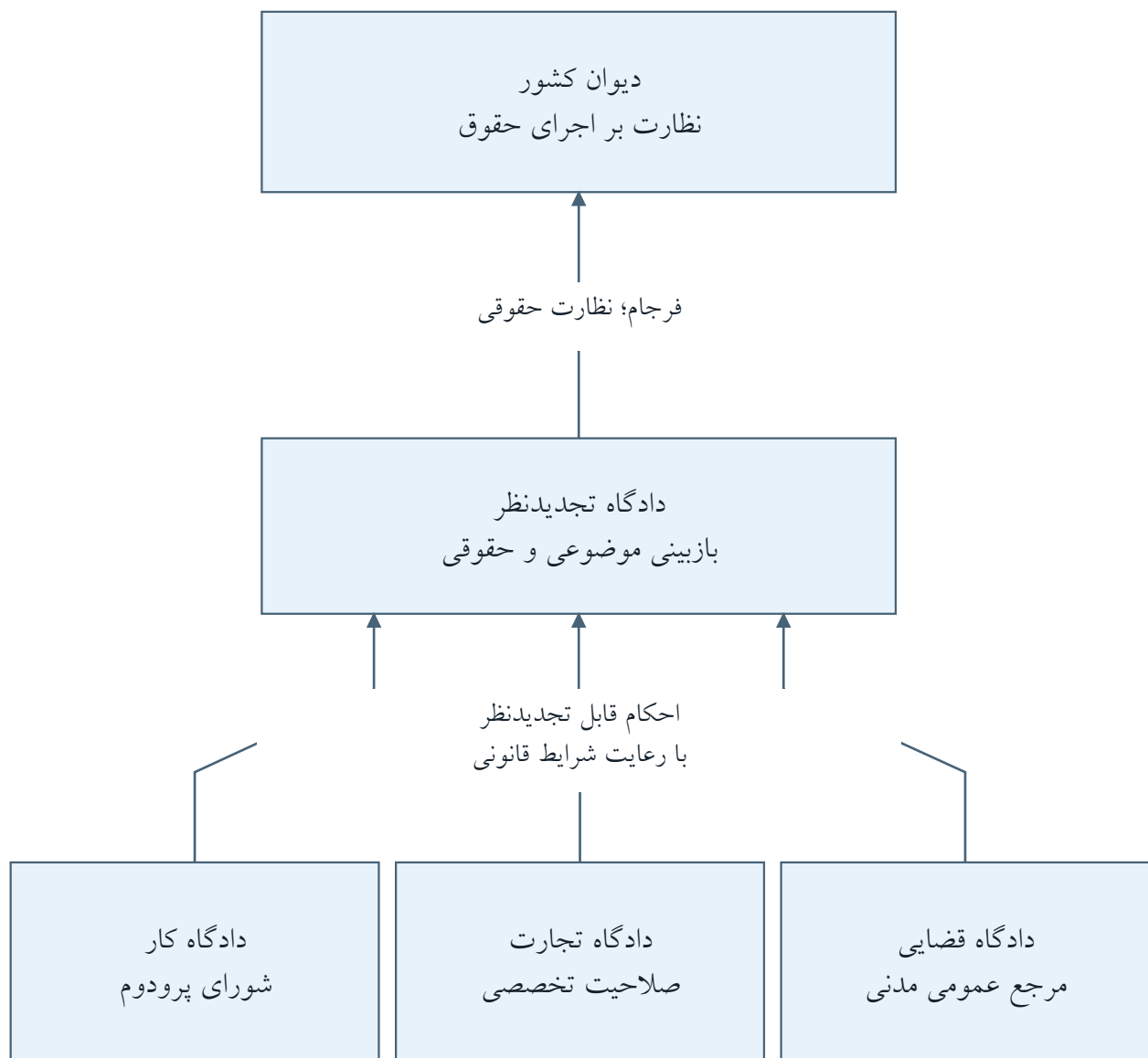
در این تقسیم، عنوان قانونی جرم و مجازات پیش‌بینی شده برای آن اهمیت دارد، نه صرفاً برداشت عمومی از شدت رفتار یا مجازاتی که سرانجام تعیین می‌شود. همچنین همه احکام دادگاه پلیس راه تجدیدنظر یکسان ندارند؛ در بخشی از آنها، با توجه به شرایط قانونی، راه اعتراض مستقیم فرجامی مطرح می‌شود. مسیر تجدیدنظر از دادگاه پلیس فقط درباره احکامی برقرار است که قانون تجدیدنظر از آنها را اجازه می‌دهد. راه‌هایی مانند واخواهی از برخی احکام غیابی نیز با تجدیدنظر در مرجع دیگر تفاوت دارند.

جنایات سنگین عموماً در «دادگاه جنایی» یا کور داسیز رسیدگی می‌شوند که در ترکیب معمول خود قضات حرفه‌ای و اعضای هیئت منصفه دارد. در کنار آن، دادگاه کیفری دیپارتمان با پنج قاضی حرفه‌ای و بدون هیئت منصفه، در چارچوب شرایط قانونی، به جنایات بزرگسالان با مجازات قانونی پانزده یا بیست سال و بدون تکرار جرم قانونی رسیدگی می‌کند. این دو مرجع را نباید دو درجه متوالی دانست. اعتراض به رأی دادگاه کیفری دیپارتمان در دادگاه جنایی رسیدگی می‌شود؛ رأی بدوی دادگاه جنایی نیز در دادگاه جنایی دیگری با ترکیب مقرر برای تجدیدنظر بازبینی می‌شود. مرحله بعدی، در شرایط قانونی، فرجام در دیوان کشور است (قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، مواد ۱-۳۸۰ و بعد، و ۱۶-۳۸۰ و بعد).

در نظم اداری، مسیر معمول از دادگاه اداری به دادگاه تجدیدنظر اداری و سپس شورای دولتی می‌رسد، اما استثنای صلاحیتی وجود دارد. شورای دولتی مرجع تجدیدنظر احکام مدنی یا کیفری نیست. همچنین طرح «پرسش اولویت‌دار قانون اساسی» در یک دعوا، راه اعتراض ماهوی تازه‌ای ایجاد نمی‌کند؛ ادعای نقض حقوق تضمین شده به وسیله قانون، با عبور از بررسی اولیه مرجع رسیدگی‌کننده و سپس دیوان کشور یا شورای دولتی، ممکن است به شورای قانون اساسی برسد. موضوع این رسیدگی اعتبار قانون است، نه تعیین مجدد واقعیت‌های پرونده (اصل ۱۶۱ قانون اساسی).

از این رو، سلسله مراتب محاکم را باید از ارتباط میان انواع نظارت جدا کرد. دادگاه اداری ممکن است درباره قانونی بودن تصمیم یک اداره رأی دهد، درحالی‌که در همان زمینه، پرسشی درباره سازگاری یک ماده قانون با حقوق اساسی مطرح شود. انتقال آن پرسش به شورای قانون اساسی، دادگاه اداری را به شعبه‌ای از این شورا تبدیل نمی‌کند. هر مرجع پاسخ مسئله‌ای را می‌دهد که در صلاحیت اوست و نتیجه نظارت اساسی ممکن است بر قاعده قابل اعمال در دعوی اصلی اثر بگذارد.

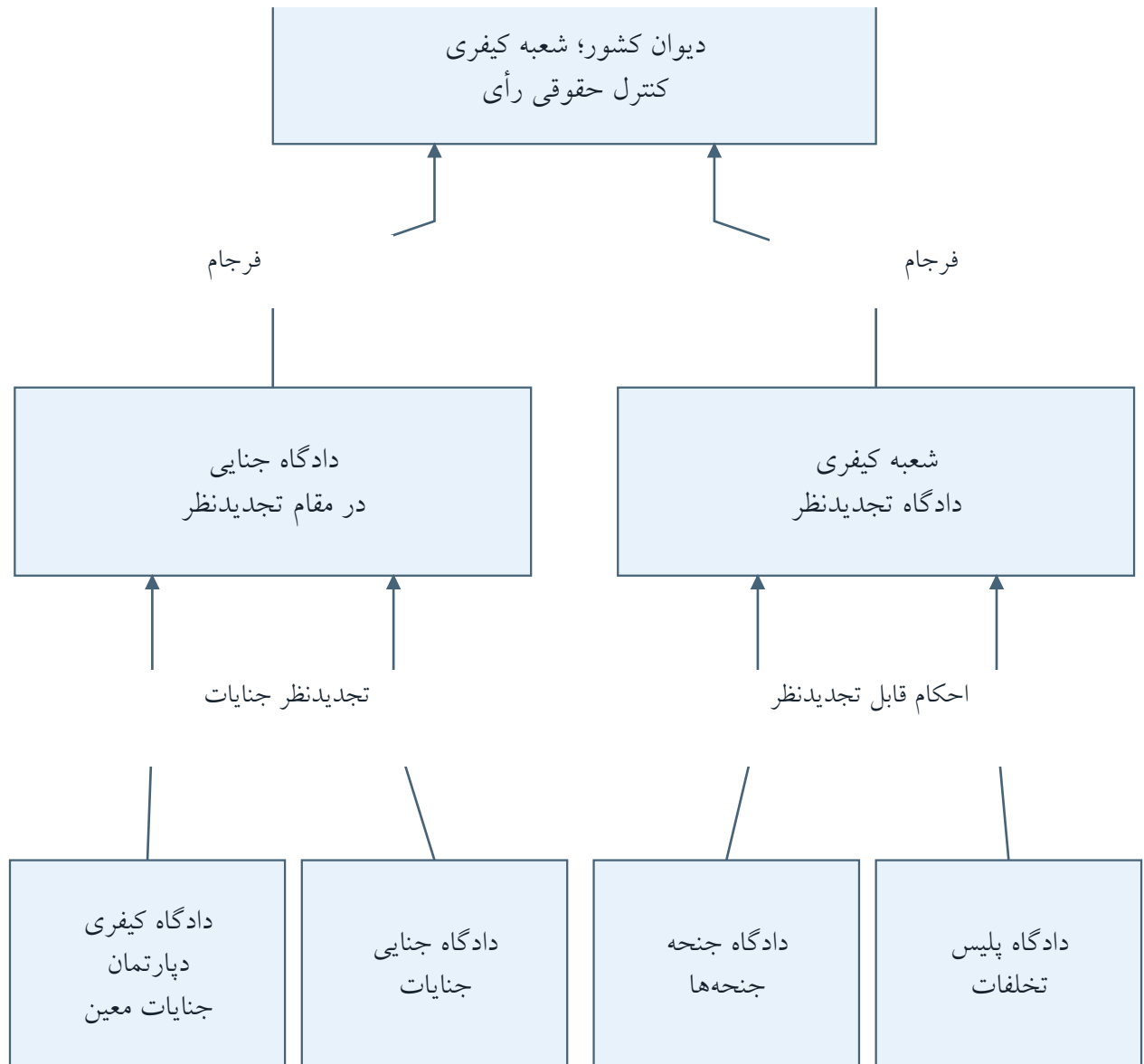
نمودار ۶ فرانسه ساختار دادگاه‌های مدنی و مسیر اعتراض



پیکان‌ها رو به مرجع اعتراض‌اند. تخصصی بودن دادگاه بدوی الزاماً مسیر تجدیدنظر جداگانه ایجاد نمی‌کند. بعضی احکام بدوی تجدیدنظرپذیر نیستند و ممکن است مستقیماً قابل فرجام باشند. دیوان کشور اصولاً وقایع را دوباره محاکمه نمی‌کند. محاکم اداری مسیر جداگانه دارند.

منبع: وزارت دادگستری و سامانه خدمات عمومی فرانسه؛ فرجام‌خواهی.

نمودار ۷ فرانسه مسیرهای اصلی دادگاه‌های کیفری



همه آرای دادگاه پلیس قابل تجدیدنظر نیستند. دادگاه کیفری دپارتمان، با پنج قاضی حرفه‌ای، به جانیات معین بزرگسالان رسیدگی می‌کند. اعتراض به رأی جنایی بدوی در دادگاه جنایی دیگری بررسی می‌شود. محاکم اطفال و اعتراض‌های مرحله تحقیق در این نمودار نیامده‌اند.

منبع: سامانه خدمات عمومی فرانسه؛ محاکم کیفری و فرجام‌خواهی.

منطق حقوقی و چگونگی اثبات

در تحلیل دعوا باید دو پرسش را جدا کرد: «کدام قاعده بر رابطه حاکم است؟» و «چه واقعه‌ای رخ داده است؟» پاسخ نخست از تفسیر منابع حقوق به دست می‌آید؛ پاسخ دوم به ادله وابسته است. اگر خریدار ادعا کند کالای معیوب تحویل گرفته، دادگاه ابتدا باید نوع رابطه و قاعده ضمانت اجرای عیب را بشناسد و سپس احراز کند عیب وجود داشته و شرایط مسئولیت فراهم بوده است. ذکر ماده قانونی، وقوع عیب را ثابت نمی‌کند؛ عکس کالای معیوب نیز به تنهایی پاسخ همه مسائل حقوقی قرارداد نیست.

استدلال حقوقی فرانسه معمولاً از توصیف حقوقی وقایع، شناسایی قاعده و تطبیق شرایط آن آغاز می‌شود. قاضی در کنار عبارت ماده، جایگاه آن در مجموعه قانون، هدف حکم و رویه را بررسی می‌کند. ماده ۴ قانون مدنی اجازه نمی‌دهد قاضی به بهانه سکوت یا ابهام قانون از رسیدگی خودداری کند؛ ماده ۵ نیز صدور احکام کلی و مقررمانند را منع می‌کند. نتیجه، حذف تفسیر نیست: قاضی باید پرونده را حل کند، بی‌آنکه خود را دارای صلاحیت عمومی قانون‌گذاری بداند.

رأی ژاندور در ۱۹۳۰ نشان می‌دهد چگونه تفسیر می‌تواند دامنه مسئولیت را دگرگون کند. دیوان کشور از حکم کلی مسئولیت ناشی از اشیای تحت نگهداری، مبنایی برای مسئولیت نگهدارنده استخراج کرد که اثبات تقصیر شخصی او را شرط همیشگی جبران نمی‌دانست. «نگهدارنده» در این بحث عنوانی حقوقی برای شخص دارای اختیار استفاده، هدایت و کنترل است و لزوماً با مالک یکی نیست. این رأی در فهم ماده ۱۲۴۲ کنونی اهمیت دارد و روشن می‌کند چرا مطالعه قانون بدون رویه، گاه تصویر ناقصی به دست می‌دهد.

در دعوای مدنی، طرفین اصولاً وقایع و ادله لازم برای ادعاهای خود را ارائه می‌کنند و دادگاه قواعد حقوقی را اعمال می‌کند. مطابق ماده ۹ آیین دادرسی مدنی، هر طرف باید وقایع لازم برای موفقیت ادعای خود را اثبات کند. ماده ۱۳۵۳ قانون مدنی نیز مطالبه‌کننده اجرای تعهد را مکلف به اثبات آن می‌داند؛ کسی که مدعی پرداخت یا زوال تعهد است، باید مبنای رهایی خود را نشان دهد. بنابراین، «بار اثبات» فقط یک وظیفه عملی نیست؛ تعیین می‌کند ابهام باقی‌مانده به زیان کدام طرف تمام می‌شود. ممکن است قانون با اماره‌ای خاص این وضعیت را تغییر دهد.

اگر شخصی براساس قرارداد قرض مطالبه بازپرداخت کند، نخست باید وجود تعهد را با دلیل قابل پذیرش نشان دهد. پس از احراز تعهد، پاسخ بدهکار مبنی بر اینکه «پول را پس داده‌ام» ادعای مستقلی درباره زوال دین است و اثبات آن اصولاً بر عهده او قرار می‌گیرد. در این وضعیت، طلبکار مجبور نیست تمام شیوه‌های احتمالی پرداخت را یکی‌یکی نفی کند. تغییر موضوع اثبات از ایجاد دین به پرداخت آن، با جابه‌جایی تصادفی بار اثبات تفاوت دارد و از ساختار خود قاعده ناشی می‌شود.

وسایل اثبات برحسب موضوع متفاوت‌اند. در اثبات بسیاری از وقایع حقوقی، مانند وقوع خسارت، استفاده از شهادت، قرائن و کارشناسی امکان‌پذیر است. در اثبات بعضی اعمال حقوقی، به‌ویژه معاملات مشمول شرایط قانونی، نوشته اهمیت ویژه یا ضرورت دارد؛ سند رسمی، اقرار و سوگند نیز آثار مشخصی دارند. از این‌رو نمی‌توان همه ادله را صرفاً تابع ترجیح آزاد قاضی دانست. همچنین حقوق مدنی فرانسه برای تمام دعاوی یک

فرمول عمومی عددی مانند «بیش از پنجاه درصد احتمال» مقرر نکرده است. اقتناع دادگاه باید در چارچوب قواعد پذیرش و ارزش قانونی ادله حاصل شود (قانون مدنی، مواد ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰).

قاضی می‌تواند برای روشن شدن موضوع، ارائه سند یا کارشناسی را در حدود اختیار قانونی مقرر کند، اما این اختیار او را جانشین طرف دعوا نمی‌سازد. اصل تناظر ایجاب می‌کند هر طرف از ادعا، دلیل و مبنای مؤثر بر تصمیم آگاه شود و فرصت پاسخ داشته باشد. نظریه کارشناس نیز به سبب تخصص او خودبه‌خود حکم دادگاه نیست؛ قاضی باید آن را همراه دیگر عناصر پرونده ارزیابی کند و رأی قابل فهم و مستدل ارائه دهد.

برای مثال، در اختلاف ناشی از نشت آب میان دو آپارتمان، کارشناس می‌تواند منشأ فنی رطوبت و میزان آسیب را بررسی کند. تعیین اینکه براساس قرارداد یا قانون، چه کسی مسئول جبران است همچنان وظیفه دادگاه است. اگر یکی از طرفین به روش آزمایش یا داده‌های گزارش اعتراض کند، اصل تناظر اقتضا می‌کند امکان طرح و بررسی آن اعتراض فراهم باشد. دادگاه نمی‌تواند صرف وجود عنوان «کارشناس» را جانشین توضیح پیوند میان یافته فنی و نتیجه حقوقی کند.

در دادرسی کیفری، فرض برائت اقتضا می‌کند انتساب جرم با ادله کافی احراز شود و متهم مکلف نباشد بی‌گناهی خود را اثبات کند. در نظام ارزیابی آزاد ادله، «اقتناع وجدانی» به معنای حدس شخصی یا قضاوت براساس اطلاعات خارج از پرونده نیست؛ باور قضایی باید از ادله قانونی و بحث‌شده در رسیدگی حاصل شود. ماده ۴۲۷ آیین دادرسی کیفری بر همین پیوند میان اقتناع و بحث تناظری تأکید می‌کند. تردید مؤثر و رفع‌نشده در انتساب جرم به سود متهم عمل می‌کند. تفاوت بیان این معیار با اصطلاحات کامن‌لا، مجوز محکومیت صرفاً براساس احتمال بیشتر نیست.

آزادی ارزیابی کیفری نیز مطلق نیست. قانون برای برخی اسناد و صورت‌جلسه‌ها اعتبار اثباتی ویژه پیش‌بینی می‌کند و شیوه تحصیل دلیل و حقوق دفاع بر امکان استفاده از آن اثر می‌گذارد. بنابراین، باید سه مسئله را از هم جدا کرد: آیا دلیل قابل استفاده است، چه ارزشی دارد و آیا مجموعه دلایل برای انتساب جرم کافی است. پذیرش یک سند در پرونده، به معنای پذیرش قطعی همه مطالب آن یا اثبات کامل اتهام نیست.

جایگاه و وظایف قاضی و حرفه وکیل

در فرانسه، قضاوت غالباً حرفه‌ای است که ورود به آن از مسیر گزینش و آموزش تخصصی قضایی انجام می‌شود؛ مدرسه ملی قضایی در این مسیر جایگاه مهمی دارد. مسیرهای دیگر ورود نیز پیش‌بینی شده‌اند و همه اعضای محاکم تخصصی الزاماً قاضی حرفه‌ای نیستند. این الگو با نظامی که بیشتر قضاوت را پس از سابقه طولانی وکالت برمی‌گزیند تفاوت دارد: آموزش سازمان‌یافته و شکل‌گیری تجربه قضایی درون دستگاه، از ویژگی‌های برجسته آن است.

در بدنه قضایی باید «قاضی رسیدگی‌کننده» را از «عضو دادر» تفکیک کرد. قاضی رسیدگی‌کننده اختلاف را بی‌طرفانه حل می‌کند و از تضمین‌های استقلال و ثبات سمت برخوردار است. دادستان وظیفه تعقیب عمومی و دفاع از منافع عمومی را در حدود قانون دارد و در ساختاری سلسله‌مراتبی فعالیت می‌کند. وزیر دادگستری می‌تواند دستورهای عمومی سیاست کیفری صادر کند، ولی صدور دستور درباره پرونده مشخص ممنوع است.

عضویت هر دو گروه در بدنه قضایی، وظایف و تضمین‌های آنها را یکسان نمی‌کند (اصل ۶۴ قانون اساسی؛ ماده ۳۰ آیین دادرسی کیفری).

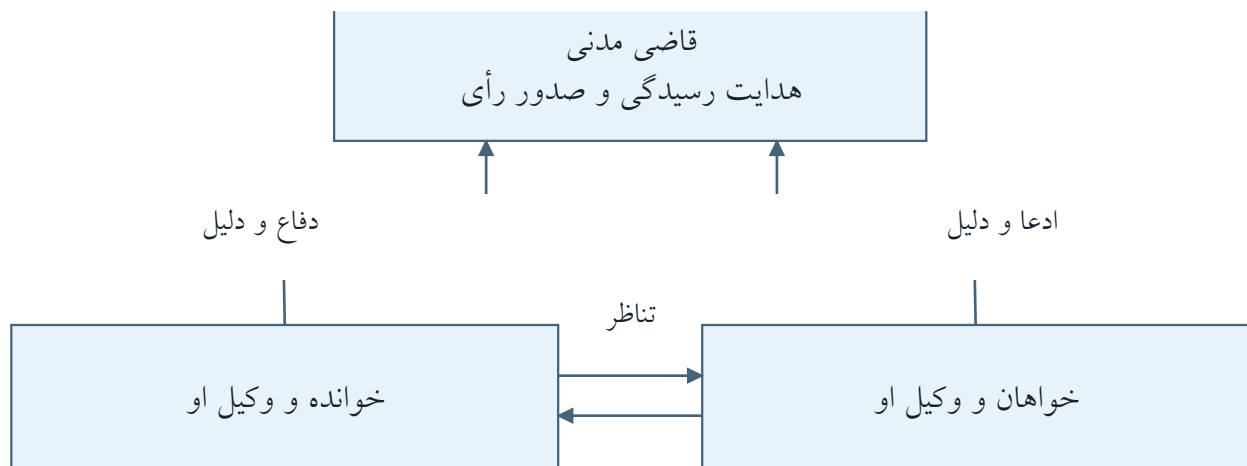
قاضی تحقیق نیز با دادستان و قاضی صادرکننده حکم تفاوت دارد. او در پرونده‌هایی که تحقیق قضایی لازم است، دلایل علیه و به سود شخص را بررسی می‌کند؛ وجود این مقام به معنای حضور او در همه پرونده‌های کیفری نیست. قاضی آزادی‌ها و بازداشت، وظایف مستقلی در کنترل برخی اقدامات محدودکننده آزادی دارد. این تقسیم کار برای آن است که تصمیم درباره تعقیب، تحقیق، بازداشت و محکومیت در یک نقش نامتمایز جمع نشود.

تحقیق قضایی در جانیات جایگاه الزامی دارد، اما در همه جنبه‌ها انجام نمی‌شود. در پرونده‌ای که به قاضی تحقیق ارجاع شده، او می‌تواند شهادت و کارشناسی را برای روشن شدن جنبه‌های اتهامی و تبرئه‌کننده دنبال کند؛ تصمیم نهایی درباره مجرم بودن شخص بر عهده دادگاه رسیدگی‌کننده است. اگر در جریان تحقیق مسئله بازداشت موقت مطرح شود، قاضی آزادی‌ها و بازداشت در حدود صلاحیت خود درباره آن تصمیم می‌گیرد. بازداشت موقت، حتی اگر قانونی باشد، معادل احراز مجرمیت نیست و نباید در ذهن دادرس جانشین اثبات اتهام شود. در رسیدگی مدنی نیز قاضی، ضمن هدایت فرایند، باید از برابری فرصت دفاع و رعایت حدود خواسته حمایت کند.

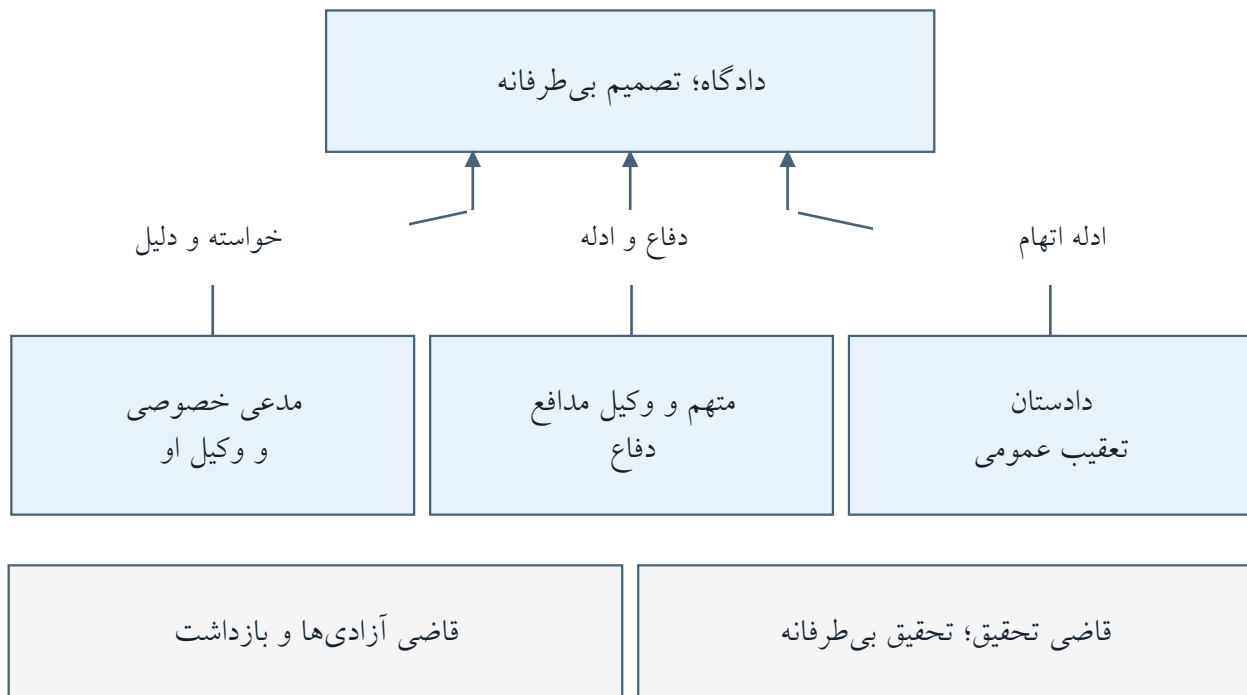
وکیل حرفه‌ای مستقل دارد و وظیفه او مشاوره، تنظیم اسناد و دفاع از حقوق موکل است. استقلال، رازداری و پرهیز از تعارض منافع، امکان اعتماد موکل و دفاع مؤثر را فراهم می‌کند. وفاداری به موکل به معنای جواز جعل دلیل یا گمراه کردن دادگاه نیست. برای برخی رسیدگی‌ها داشتن وکیل الزامی است و معاضدت قضایی، با شرایط قانونی، دسترسی اشخاص کم‌بضاعت را تسهیل می‌کند. وکلای دارای صلاحیت ویژه نزد شورای دولتی و دیوان کشور نیز در بسیاری از رسیدگی‌های این دو مرجع نقش دارند. این تخصص را نباید با تقسیم حرفه وکالت انگلستان به دو شاخه اصلی یکسان گرفت.

رابطه قاضی و وکیل، رابطه مافوق و زیردست اداری نیست. قاضی نظم رسیدگی را اداره می‌کند و درباره خواسته‌ها و اعتراض‌ها تصمیم می‌گیرد؛ وکیل نیز با استقلال حرفه‌ای استدلال و دلیل عرضه می‌کند و می‌تواند تصمیم را در مسیر قانونی به چالش بکشد. در پرونده کیفری، دادستان از جانب تعقیب عمومی سخن می‌گوید، درحالی‌که وکیل مدافع از حقوق متهم حمایت می‌کند. وکیل بزه‌دیده نیز در صورت ورود او به عنوان مدعی خصوصی، مطالبه جبران خسارت را پیگیری می‌کند؛ دادستان وکیل شخصی بزه‌دیده نیست. این تمایز نشان می‌دهد عدالت کیفری فقط رابطه دوطرفه قاضی و متهم نیست و هر نقش، مسئولیت و حدود خاص خود را دارد.

نمودار ۸ فرانسه رابطه قاضی، وکیل و طرفهای رسیدگی



رسیدگی کیفری



پیکانها ارائه موضع و دلیل اند؛ وکیل تابع اداری قاضی نیست. تناظر یعنی فرصت آگاهی از مطالب طرف مقابل و پاسخ به آنها. دادستان وکیل شخصی بزه دیده نیست. دو قاضی پایین، در موارد قانونی، پیش از حکم نقش جداگانه دارند؛ تصمیم بازداشت، حکم مجرمیت نیست.

منبع: آیین دادرسی مدنی و کیفری فرانسه؛ شورای ملی کانونهای وکلا.

ارزیابی نهایی

نظام فرانسه از وحدت ناشی از کدگذاری، تخصص در رسیدگی اداری و امکان توسعه قواعد به وسیله تفسیر قضایی بهره می برد. رابطه میان قانون و رویه، هم امکان حفظ انسجام را فراهم می کند و هم پاسخ به مسائل نو را ممکن می سازد. کنترل اساسی و اروپایی نیز قدرت عمومی را با معیارهایی فراتر از قانون عادی مواجه می کند. مزیت این مجموعه زمانی آشکار می شود که اشخاص بتوانند مرجع صالح را بشناسند و در زمانی معقول به رأی مستدل دست یابند.

همین ساختار محدودیت هایی دارد. تعدد منابع و جدایی دو نظم قضایی ممکن است تشخیص مسیر دعوا را دشوار کند؛ قواعد کلی قانون نیز همیشه بدون شناخت رویه قابل پیش بینی نیستند. فعال بودن قاضی به آموزش، امکانات و رعایت تناظر وابسته است و به تنهایی تضمین کننده کشف حقیقت نیست. ارزیابی منصفانه فرانسه باید میان آرمان قانون عمومی و واقعیت اجرای آن پیوند برقرار کند. این نظام را می توان الگویی دانست که برتری قانون، تخصص نهادی و نوآوری قضایی را در کنار یکدیگر قرار داده، اما هماهنگی میان آنها نیازمند مراقبت و اصلاح مستمر است.

از منظر مقایسه با کامن لا، مسئله اصلی صرفاً شمار قوانین یا آرای منتشر شده نیست. تفاوت مهم تر، شیوه سازمان دادن استدلال و مسیر دستیابی به پاسخ معتبر است: در فرانسه معمولاً متن قانون نقطه عزیمت است و رویه، معنای عملی آن را روشن می کند. کارآمدی این الگو به آن بستگی دارد که دسترسی به متن قانون، دسترسی به تفسیر معتبر و امکان دفاع در دادگاه، هم زمان فراهم باشند.

فصل سوم نظام حقوقی آلمان

تاریخچه

حقوق آلمان در فضایی از تعدد سرزمین‌ها و حکومت‌های محلی رشد کرد. عرف‌های بومی، مقررات سرزمینی و حقوق روم، در کنار یکدیگر، روابط حقوقی را تنظیم می‌کردند. پذیرش و آموزش حقوق روم به حقوق‌دانان زبان مشترکی داد، اما پراکندگی سیاسی مانع از آن بود که همه سرزمین‌ها زودهنگام یک قانون مدنی واحد داشته باشند. در سده نوزدهم، بحث درباره کدگذاری با این پرسش همراه شد که وحدت حقوقی باید فوراً با تصمیم قانون‌گذار ایجاد شود یا ابتدا از رشد تاریخی و علمی حقوق پدید آید.

مکتب تاریخی، با تأکید بر پیوند حقوق با فرهنگ و تحول اجتماعی، با تصور ساختن تمام قواعد از نقطه صفر مخالفت داشت. حقوق‌دانان آلمانی هم‌زمان، مفاهیم رومی را بازسازی و روابط آنها را منظم کردند. حاصل، دانشی بود که برای مفاهیمی مانند عمل حقوقی، اعلام اراده، تعهد و مالکیت جایگاهی دقیق در نظر می‌گرفت. این کوشش علمی بر قانون مدنی آلمان، معروف به «بی‌جی‌بی»، اثر گذاشت؛ قانونی که در ۱۸۹۶ تصویب شد و از آغاز ۱۹۰۰ به اجرا درآمد. وحدت سیاسی و اقتصادی، بدین‌سان با وحدت حقوق خصوصی تکمیل شد.

ساختار قانون مدنی از فرانسه انتزاعی‌تر است. «بخش عمومی» قواعدی را بیان می‌کند که می‌توانند در حوزه‌های متعددی کاربرد داشته باشند؛ سپس حقوق تعهدات، اموال، خانواده و ارث قرار می‌گیرند. برای فهم یک قرارداد ممکن است مراجعه به چند بخش لازم باشد. این شیوه از تکرار قواعد جلوگیری می‌کند، ولی خواننده باید نسبت میان حکم عمومی و مقررات ویژه را بشناسد. پیچیدگی ظاهری مواد، نتیجه تلاش برای تنظیم روابط مفهومی است و نباید آن را با بی‌توجهی به مسائل عملی یکسان دانست.

برای نمونه، اهلیت شخص و اعتبار اعلام اراده او فقط مسئله قرارداد فروش نیست؛ همین پرسش‌ها در انواع دیگر اعمال حقوقی نیز پدید می‌آیند. قرار گرفتن قواعد مشترک در بخش عمومی به این معناست که قانون‌گذار لازم نیست آنها را در ابتدای هر قرارداد دوباره بیان کند. در مقابل، مقررات ویژه ممکن است حکم عمومی را محدود یا تکمیل کنند. ازاین‌رو، استدلال در حقوق آلمان معمولاً با رفت‌وبرگشت میان قاعده عام و موضوع خاص همراه است؛ خواندن جداگانه یک ماده همیشه برای شناخت پاسخ کافی نیست.

تجربه حکومت نازی نشان داد وجود قوانین منظم و دستگاه حرفه‌ای، به‌تنهایی از آزادی و کرامت انسان محافظت نمی‌کند. قانون بنیادین ۱۹۴۹، نظم پس از جنگ را بر حقوق بنیادین، حکومت قانون، دموکراسی و فدرالیسم استوار ساخت. اتحاد دوباره آلمان در ۱۹۹۰ و گسترش حقوق اتحادیه اروپا، زمینه‌های بعدی تحول بودند. اصلاح حقوق تعهدات در ۲۰۰۲ نیز قواعد موجود را با نیازهای جدید و حمایت از مصرف‌کننده هماهنگ کرد.

ویژگی‌ها و امتیازات و ساختار نظام حقوقی

آلمان جمهوری فدرال پارلمانی است. فدرالی بودن یعنی قدرت عمومی میان فدراسیون و ایالت‌ها به موجب قانون بنیادین تقسیم شده است؛ ایالت‌ها قانون اساسی، پارلمان و دولت دارند، اما استقلال آنها در چارچوب نظم

مشترک فدرال قرار می‌گیرد. اصل بر صلاحیت ایالت‌هاست، مگر قانون بنیادین اختیار را به فدراسیون سپرده باشد. حقوق مدنی و کیفری عمدتاً با قوانین فدرال تنظیم می‌شوند، درحالی‌که ایالت‌ها در اداره دادگستری، آموزش و بخش‌های مهم اجرای قوانین نقش دارند. بنابراین، فدرال بودن قانون الزاماً به معنای فدرال بودن اداره مجری یا دادگاه بدوی نیست.

بوندستاگ مجلس نمایندگان منتخب مردم و مرکز اصلی قانون‌گذاری فدرال است. بوندسرات یا شورای فدرال از نمایندگان دولت‌های ایالتی تشکیل می‌شود و در قانون‌گذاری و اداره فدراسیون مشارکت می‌کند. اعضای بوندسرات را دولت‌های ایالتی تعیین می‌کنند؛ برخلاف سناتورهای آمریکا، آنان مستقلاً با رأی مستقیم شهروندان انتخاب نمی‌شوند. در بعضی قوانین رضایت بوندسرات لازم است و در برخی دیگر اختیار اعتراض دارد که آثار و شیوه رفع آن متفاوت است. این نهاد پیوند میان تقنین فدرال و مسئولیت اجرایی ایالت‌ها را برقرار می‌سازد (قانون بنیادین، اصول ۳۸، ۵۰ تا ۵۳ و ۷۶ تا ۷۸).

تفاوت دو نوع دخالت بوندسرات، نتیجه عملی روشنی دارد. هرگاه قانون بنیادین رضایت این شورا را لازم بداند، اکثریت بوندستاگ به‌تنهایی نمی‌تواند فقدان رضایت را جبران کند. در قوانین قابل اعتراض، بوندستاگ می‌تواند با رعایت شرایط و اکثریت لازم، اعتراض شورا را بی‌اثر سازد. پس بوندسرات در همه قوانین قدرت یکسانی ندارد و توصیف آن به‌عنوان مجلسی که همواره حق وتوی مطلق دارد، دقیق نیست. نمایندگی دولت‌های ایالتی نیز باعث می‌شود این نهاد بازتاب‌دهنده تقسیم قدرت سرزمینی باشد، نه صرفاً تکرار ترکیب حزبی مجلس نمایندگان.

در قوه مجریه، صدراعظم مقام اصلی هدایت سیاسی دولت است و با انتخاب بوندستاگ به قدرت می‌رسد. وزیران در حدود خطوط عمومی سیاست دولت، حوزه مسئولیت خود را اداره می‌کنند. رئیس‌جمهور فدرال وظایفی در نمایندگی کشور، انتصاب‌های مقرر و امضای قوانین دارد، اما رئیس‌روزمه دولت نیست. برای برکناری صدراعظم از راه رأی عدم اعتماد، بوندستاگ باید هم‌زمان جانشین او را انتخاب کند. این «عدم اعتماد سازنده» می‌کوشد تغییر دولت را با امکان تشکیل دولت جایگزین همراه سازد (اصول ۶۳، ۶۵ و ۶۷).

برای مثال، اگر چند حزب فقط در مخالفت با صدراعظم توافق داشته باشند، اما بر جانشین او به اکثریت لازم نرسند، سازوکار عدم اعتماد سازنده به برکناری نمی‌انجامد. هدف، حذف نظارت پارلمان نیست؛ هدف آن است که اکثریت برکنارکننده، مسئولیت ایجاد اکثریت اداره‌کننده را نیز بپذیرد. تفکیک قوا در این الگو با پیوند سازمانی مجلس و دولت جمع می‌شود: مجلس صدراعظم را انتخاب می‌کند و بر دولت نظارت دارد، درحالی‌که تصمیم قضایی همچنان از فرمان سیاسی مستقل است. رئیس‌جمهور نیز مقام مستقل ریاست کشور است و ریاست او به معنای اختیار صدور دستور به صدراعظم یا دادگاه‌ها نیست.

قوه قضاییه از دادگاه قانون اساسی فدرال، دادگاه‌های فدرال و دادگاه‌های ایالت‌ها تشکیل می‌شود. استقلال قاضی در اصل ۹۷ تضمین شده است. قانون بنیادین، حقوق را تنها خطاب به قوه مجریه نمی‌داند؛ قانون‌گذار و دادگاه نیز به حقوق بنیادین ملتزم‌اند. کرامت انسان در اصل ۱ و اصول دموکراسی، فدرالیسم، حکومت قانون و دولت اجتماعی در اصل ۲۰ جایگاه بنیادین دارند. دولت اجتماعی یعنی قدرت عمومی در برابر تأمین شرایط

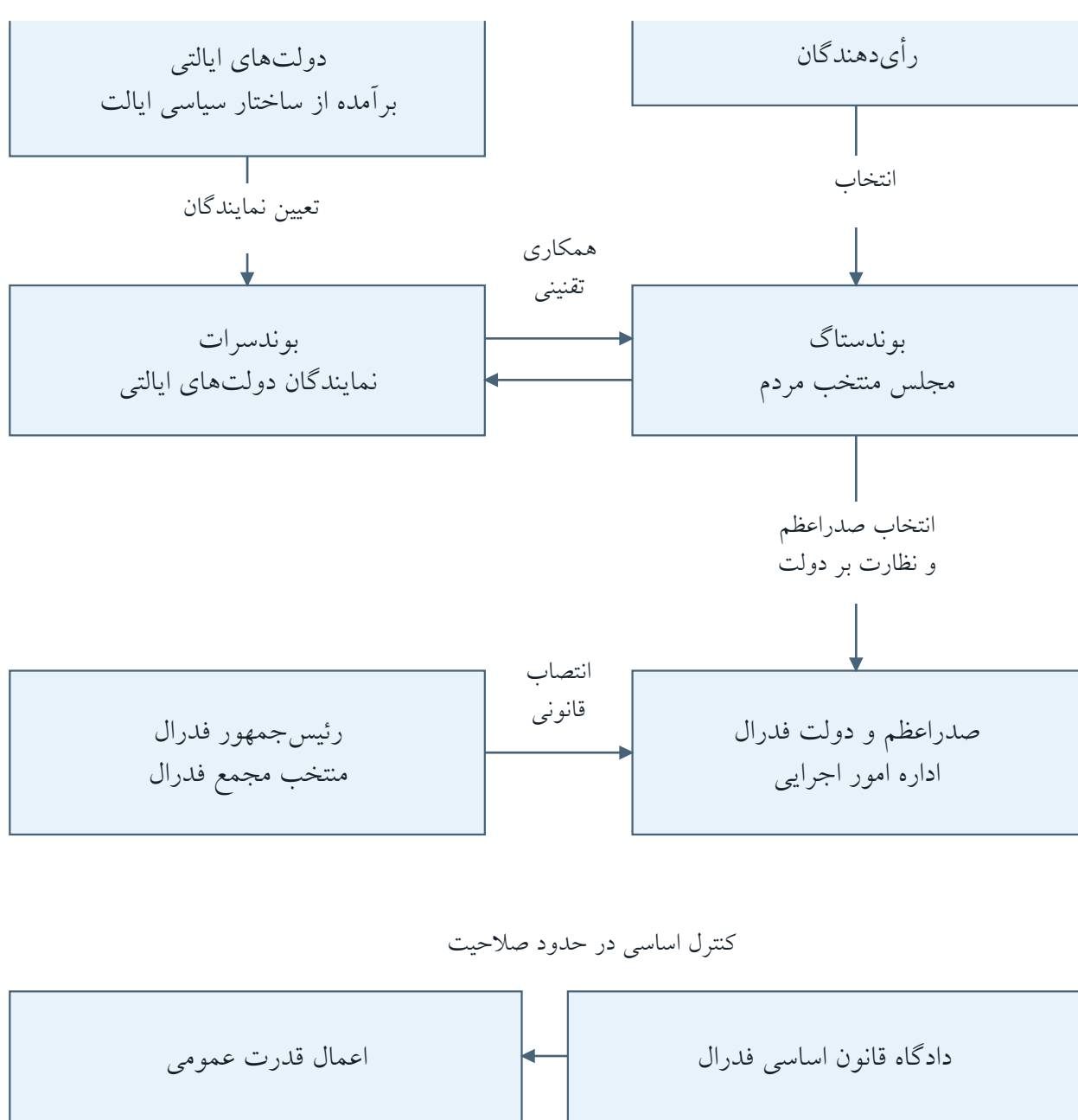
اجتماعی زندگی و حمایت از افراد بی‌پناه مسئولیت دارد؛ این اصل به معنای برابری کامل درآمدها یا تحقق خودکار هر مطالبه اقتصادی نیست.

«بند ابدیت» در بند سوم اصل ۷۹، تغییر برخی مبانی نظم اساسی را حتی از دسترس قدرت بازنگری خارج می‌کند. در کنار این تضمین، دادگاه قانون اساسی بر قوانین و اعمال قدرت عمومی در حدود صلاحیتش نظارت دارد. پس از اصلاح ۲۰۲۴، ساختار و جایگاه دادگاه در اصل ۹۳ و بخش اصلی صلاحیت‌های آن در اصل ۹۴ آمده است. این دادگاه هم‌نام دادگاه فدرال دادگستری نیست؛ اولی نگهبان معیارهای قانون اساسی است و دومی عالی‌ترین مرجع شاخه عادی مدنی و کیفری محسوب می‌شود.

نظارت قانون اساسی به معنای اداره روزمره حکومت به وسیله دادگاه نیست. پارلمان در حدود قانون بنیادین سیاست‌گذاری می‌کند و دولت آن را اجرا می‌کند؛ دادگاه قانون اساسی تنها از مجاری رسیدگی مقرر، مانند اختلاف صلاحیت نهادها، کنترل قانون یا شکایت قانون اساسی، مداخله می‌کند. همچنین انتخاب اعضای این دادگاه با مشارکت بوندستاگ و بوندسرات، آنان را نماینده سیاسی انتخاب‌کنندگان نمی‌سازد. استقلال قضایی اقتضا می‌کند تصمیم دادگاه بر معیار حقوقی استوار باشد، حتی اگر نتیجه آن با خواست اکثریت وقت سازگار نباشد.

امتیاز برجسته نظام آلمان، پیوند انسجام مفهومی با تضمین نهادی حقوق بنیادین است. مواد قانونی، شرح‌های علمی و آرای دادگاه‌های عالی در تفسیر یکدیگر اثر می‌گذارند. آرای عادی عموماً قاعده‌ای با همان جایگاه رسمی قانون ایجاد نمی‌کنند، اما اقتدار عملی آنها برای وحدت تفسیر بسیار مهم است. تصمیم‌های دادگاه قانون اساسی نیز آثار الزام‌آور ویژه دارند. حقوق اتحادیه اروپا در حوزه صلاحیت خود لایه‌ای دیگر به این نظم می‌افزاید؛ عضویت در اتحادیه، اهمیت تشخیص مرجع واضع قاعده و حدود اختیار او را بیشتر می‌کند.

نمودار ۹ آلمان دولت پارلمانی، مشارکت ایالت‌ها و نظارت قضایی



کنترل اساسی در حدود صلاحیت

پیکان‌ها انتخاب، انتصاب، همکاری یا نظارت را نشان می‌دهند. عدم اعتماد به صدراعظم مستلزم انتخاب جانشین است. نقش بوندسرات در قوانین مختلف یکسان نیست. رئیس‌جمهور اداره روزمره دولت را بر عهده ندارد. دادگاه قانون اساسی مرجع اداره دولت یا مرحله بعد دادگاه فدرال دادگستری نیست.

منبع: قانون بنیادین آلمان؛ اصول ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۳، ۶۷، ۷۷ و ۹۴.

فرایندهای انتخاباتی آلمان

آلمان فرایند انتخاب رئیس جمهور فدرال

رئیس جمهور فدرال آلمان با رأی مستقیم مردم انتخاب نمی شود. مرجع انتخاب او «مجمع فدرال» است؛ نهادی که وظیفه اصلی و اختصاصی آن انجام همین انتخاب است. مجمع فدرال را نباید با بوندستاگ یا بوندسرات یکسان دانست: این مجمع از همه اعضای بوندستاگ و به همان تعداد نمایندگان تشکیل می شود که مجالس ایالتی، بر پایه نمایندگی تناسبی، برمی گزینند. نمایندگان ایالت ها الزاماً عضو مجلس ایالتی نیستند و ممکن است از شخصیت های دیگر زندگی عمومی باشند. بدین ترتیب، انتخاب رئیس کشور هم به نمایندگی سراسری مردم پیوند دارد و هم به ساختار فدرالی کشور.

هر عضو مجمع می تواند نامزد معرفی کند. نامزد باید آلمانی، دارای حق رأی در انتخابات بوندستاگ و دست کم چهل ساله باشد. رأی گیری مخفی و بدون بحث پارلمانی درباره نامزدها انجام می شود. در دور نخست یا دوم، انتخاب مستلزم رأی بیش از نصف کل اعضای مجمع است؛ بنابراین، صرف کسب بیشترین رأی یا اکثریت حاضران کفایت نمی کند. اگر هیچ کس در دو دور اول به این حد نصاب نرسد، در دور سوم بیشترین رأی برای انتخاب کافی است. این تغییر معیار مانع آن می شود که نبود توافق بر اکثریت مطلق، انتخاب را نامحدود به تأخیر بیندازد.

دوره ریاست جمهوری پنج سال است و فقط یک بار انتخاب مجدد پیاپی مجاز است. رئیس جمهور، رئیس کشور است؛ هدایت روزمره دولت با صدراعظم است. از این رو، انتخابات ریاست جمهوری در آلمان تعیین مستقیم رئیس دولت یا برنامه اجرایی اکثریت پارلمانی نیست و باید از فرایند انتخاب صدراعظم تفکیک شود.

دور سوم لزوماً رقابت میان فقط دو نامزد نیست؛ معرفی نامزد تازه در دوره های دوم و سوم نیز ممکن است. با تحقق نصاب در دور نخست یا دوم، رأی گیری پایان می یابد؛ مراحل بعدی صرفاً مشروط اند. در پایان زودهنگام تصدی، مجمع باید حداکثر ظرف ۳۰ روز تشکیل شود.

آلمان فرایند انتخابات بوندستاگ

انتخابات بوندستاگ بر نمایندگی تناسبی با عنصر انتخاب شخص در حوزه استوار است. هر رأی دهنده دو رأی دارد، اما این دو رأی به معنای دو دور انتخابات نیست: رأی نخست به یک نامزد حوزه و رأی دوم به فهرست یک حزب در ایالت داده می شود. برای توزیع کرسی های احزاب، رأی دوم تعیین کننده است. شمار مقرر اعضای بوندستاگ ۶۳۰ نفر است و ۲۹۹ حوزه انتخابیه وجود دارد. دوره عادی مجلس چهار سال است؛ بنابراین، رأی مردم در این انتخابات پیش از هر چیز ترکیب مجلس را تعیین می کند، نه شخص رئیس جمهور را.

ابتدا احزاب مشمول توزیع کرسی مشخص می شوند. قاعده عمومی، کسب دست کم پنج درصد آرای

فرایندهای انتخاباتی آلمان

دوم معتبر در سراسر کشور است. مطابق حکم دادگاه قانون اساسی فدرال در سال ۲۰۲۴ که تا قانون‌گذاری تازه اعمال می‌شود، حزبی که نامزدهایش در دست‌کم سه حوزه بیشترین رأی نخست را کسب کرده‌اند، با وجود نرسیدن به پنج درصد نیز در توزیع تناسبی منظور می‌شود. احزاب اقلیت‌های ملی از حد نصاب پنج درصد مستثنا هستند. سپس سهم هر حزب در سطح کشور و سهم فهرست‌های ایالتی آن بر پایه آرای دوم محاسبه می‌شود.

در هر ایالت، نامزدهای حوزه‌ای یک حزب که بیشترین رأی نخست را کسب کرده‌اند، بر اساس سهم خود از آرای نخست معتبر حوزه رتبه‌بندی می‌شوند. آنان فقط تا اندازه سهم کرسی حزب در همان ایالت وارد مجلس می‌شوند؛ این شرط «پوشش با آرای دوم» نام دارد. مثلاً اگر سهم حزب در یک ایالت پنج کرسی باشد ولی نامزدهایش در هفت حوزه اول شده باشند، پنج نفر دارای درصد بالاتر، کرسی می‌گیرند. اگر پس از پذیرش نامزدهای حوزه‌ای هنوز کرسی باقی بماند، نوبت به نامزدهای فهرست می‌رسد. پس اول شدن نامزد حزبی در حوزه، به‌تنهایی ورود قطعی به مجلس نیست. نامزد مستقلِ پیروز از این شرط مستثناست.

۶۳۰ شمار مقرر مجلس است؛ ماده ۴(۴) قانون انتخابات برای حفظ اکثریت حزبی دارای بیش از نصف آرای دوم احزاب منظور شده، استثنایی برای افزایش کرسی مقرر کرده است. استثنای سه حوزه بر «بیشترین رأی نخست در سه حوزه» استوار است؛ نباید آن را مشروط به تخصیص قبلی سه کرسی پس از اعمال پوشش دانست. صدراعظم در فرایندی جداگانه به وسیله بوندستاگ انتخاب می‌شود؛ عنوان نامزد صدراعظمی در تبلیغات، برگه انتخاب مستقیم رئیس دولت ایجاد نمی‌کند.

آلمان فرایند تعیین اعضای بوندسرات

بوندسرات، یا شورای فدرال، محل مشارکت دولت‌های ایالتی در قانون‌گذاری و اداره فدراسیون است. اعضای آن با انتخابات مستقیم سراسری یا با رأی مستقل شهروندان برای عضویت در این شورا تعیین نمی‌شوند؛ هر دولت ایالتی از میان اعضای خود نمایندگان را منصوب می‌کند و اختیار عزل آنان را نیز دارد. ارتباط شورا با رأی مردم از مسیر انتخابات ایالتی و تشکیل دولت ایالت برقرار می‌شود. نتیجه انتخابات بوندستاگ به‌خودی‌خود ترکیب بوندسرات را تغییر نمی‌دهد، زیرا دو نهاد از دو مسیر متفاوت نمایندگی پدید می‌آیند.

هر ایالت متناسب با طبقه جمعیتی خود سه تا شش رأی دارد. آرای یک ایالت باید یکپارچه اعمال شود؛ در نتیجه، نمایندگان نمی‌توانند بخشی از آرای ایالت را موافق و بخشی را مخالف اعلام کنند. این ویژگی با استقلال رأی یک نماینده بوندستاگ متفاوت است. در یک دولت ائتلافی ایالتی، اختلاف احزاب باید پیش از اعمال رأی مشترک مدیریت شود. برای مثال، اگر ایالتی چهار رأی داشته باشد، حضور چهار شخص به معنای اختیار چهار تصمیم متعارض نیست؛ موضوع حقوقی، اراده واحد دولت ایالت در شورای فدرال است.

فرایندهای انتخاباتی آلمان

بوندسرات نقش مجلس منتخب دیگری با همان مبنای بوندستاگ را ندارد. استمرار این نهاد به استمرار مشارکت دولت‌های ایالتی وابسته است و تغییر دولت یک ایالت می‌تواند نمایندگان همان ایالت و جهت سیاسی آرای آن را تغییر دهد. این مسیر نشان می‌دهد که فدرالیسم آلمان فقط تقسیم امور میان مرکز و ایالت‌ها نیست؛ ایالت‌ها در تصمیم‌گیری سطح فدرال نیز حضور سازمان‌یافته دارند. با این حال، میزان اختیار شورا در برابر هر قانون به نوع قانون و مقررات قانون بنیادین بستگی دارد.

این نمودار مسیر تشکیل نمایندگی ایالت‌هاست؛ انتخابات مستقلی با عنوان انتخابات عمومی بوندسرات وجود ندارد. مجمع فدرال انتخاب رئیس‌جمهور با بوندسرات متفاوت است؛ منتخبان مجالس ایالتی در مجمع فدرال الزاماً اعضای دولت ایالت نیستند. حق مشارکت بوندسرات در همه قوانین یکسان نیست؛ لزوم رضایت یا امکان اعتراض، تابع نوع قانون است.

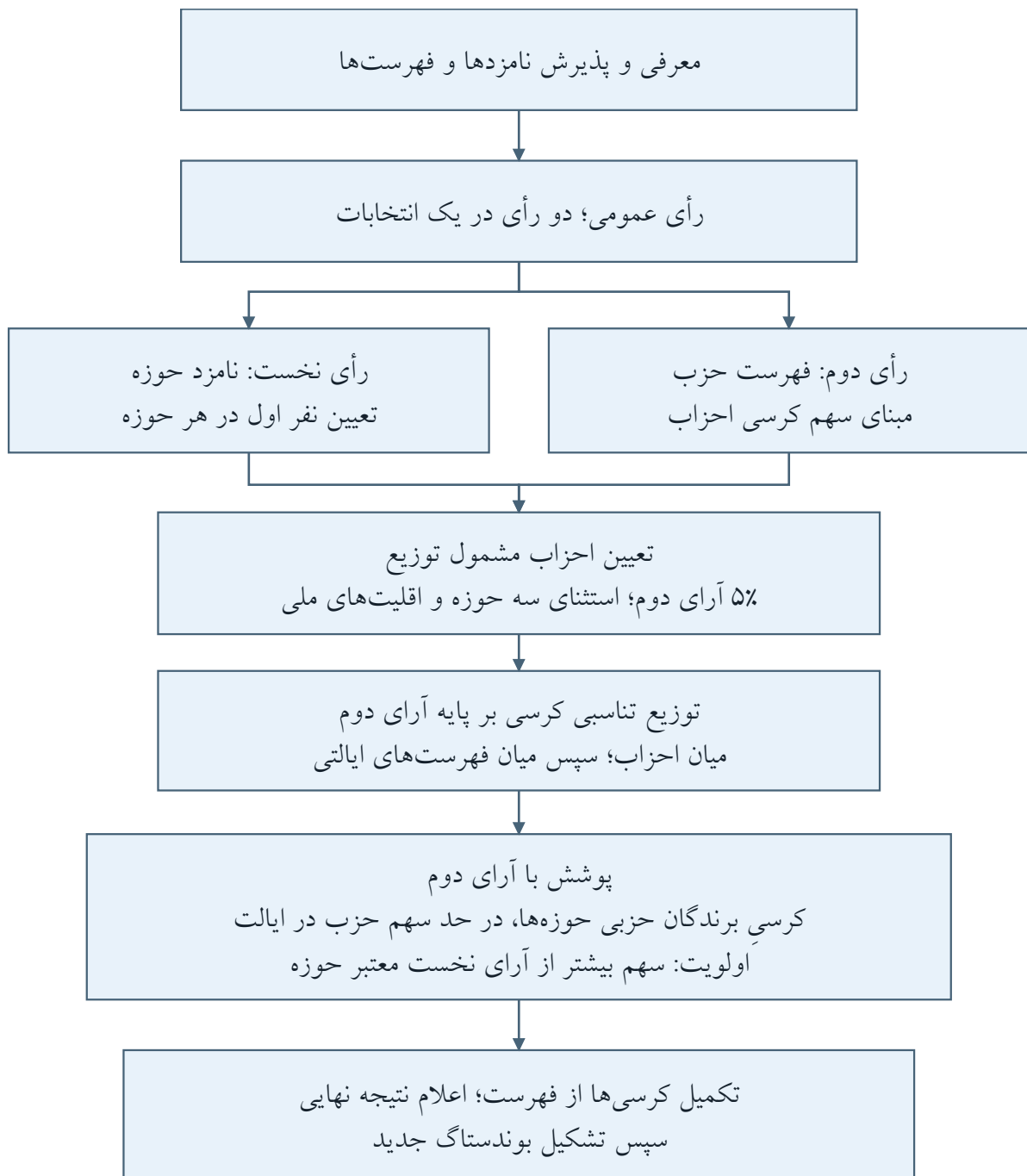
نمودار ۱۰ آلمان فرایند انتخاب رئیس جمهور فدرال



با انتخاب در دور نخست یا دوم، رأی گیری پایان می یابد. دور سوم الزاماً میان دو نامزد نیست؛ معرفی نامزد تازه در دورهای دوم و سوم ممکن است. انتخاب مجدد پیاپی فقط یک بار مجاز است.

مأخذ: قانون بنیادین، اصل ۵۴؛ بونداستگ، انتخاب رئیس جمهور.

نمودار ۱۱ آلمان فرایند انتخابات بوندستاگ



اول شدن نامزد حزبی در حوزه به‌تنهایی کرسی را تضمین نمی‌کند؛ نامزد مستقل پیروز مشمول این شرط نیست. «سه حوزه» یعنی کسب بیشترین رأی نخست در سه حوزه. شمار مقرر مجلس ۶۳۰ است، با استثنای قانونی حفظ اکثریت حزبی.

مأخذ: قانون انتخابات فدرال، مواد ۱، ۴ و ۶؛ مسئول انتخابات فدرال.

نمودار ۱۲ آلمان فرایند تعیین اعضای بوندسرات



بوندسرات انتخابات عمومی مستقلی ندارد. این مسیر، ارتباط رأی مردم با نمایندگی دولت های ایالتی را نشان می دهد. بوندسرات با مجمع فدرال انتخاب رئیس جمهور متفاوت است. اختیار آن در برابر قوانین، تابع نوع قانون است.

مأخذ: قانون بنیادین آلمان، اصول ۵۰ تا ۵۳ و ۷۷.

ساختار و سلسله مراتب محاکم حقوقی و کیفری

دادگستری آلمان پنج شاخه اصلی دارد: عادی، اداری، کار، اجتماعی و مالیاتی. شاخه عادی به عمده دعاوی مدنی و جرائم رسیدگی می‌کند؛ دادگاه‌های اجتماعی با حوزه‌هایی مانند بیمه و حمایت اجتماعی سروکار دارند و دادگاه‌های کار اختلاف‌های مقرر در روابط کار را بررسی می‌کنند. در رأس هر شاخه دادگاه عالی فدرال همان حوزه قرار دارد (اصل ۹۵ قانون بنیادین). بنابراین، دادگاه فدرال دادگستری مرجع نهایی همه انواع اختلاف نیست و تخصص موضوعی را باید پیش از بررسی درجه دادگاه شناخت.

تفاوت این شاخه‌ها را می‌توان با موضوع یک اختلاف تشخیص داد. مطالبه بهای کالا میان دو شخص معمولاً در شاخه عادی مطرح می‌شود؛ اعتراض کارگر به اخراج در حوزه دادگاه‌های کار قرار می‌گیرد و اختلاف بر سر مزایای بیمه اجتماعی ممکن است به دادگاه اجتماعی مربوط باشد. داشتن نام مشترک «دادگاه» این صلاحیت‌ها را قابل جایگزینی نمی‌کند. افزون بر صلاحیت موضوعی، باید صلاحیت محلی، یعنی ارتباط جغرافیایی پرونده با مرجع رسیدگی، نیز رعایت شود. این دو پرسش مقدم بر آن‌اند که رأی در کدام مرجع قابل اعتراض است.

در شاخه عادی چهار نام مهم وجود دارد: آمتس‌گریشت، یعنی دادگاه محلی؛ لاندگریشت، یعنی دادگاه منطقه‌ای؛ اوبرلاندس‌گریشت، یعنی دادگاه عالی منطقه‌ای؛ و بوندس‌گریشتس‌هوف، یعنی دادگاه فدرال دادگستری. وجود این چهار سطح به معنای عبور هر پرونده از هر چهار دادگاه نیست. نوع دعوا و مرجع آغاز رسیدگی، مسیر اعتراض را تعیین می‌کند. مبلغ خواسته در بخشی از دعاوی مدنی مؤثر است، اما بعضی موضوع‌ها بدون توجه به مبلغ، صلاحیت ویژه دارند.

در یک دعوای مدنی عادی که از دادگاه محلی آغاز شده است، تجدیدنظر اصولاً در دادگاه منطقه‌ای انجام می‌شود و در صورت فراهم بودن شرایط، بازبینی حقوقی در دادگاه فدرال دادگستری ممکن است. اگر رسیدگی بدوی از دادگاه منطقه‌ای آغاز شده باشد، تجدیدنظر در دادگاه عالی منطقه‌ای و بازبینی حقوقی بعدی در دادگاه فدرال دادگستری صورت می‌گیرد. در دعاوی خانواده، اعتراض به تصمیم دادگاه خانواده مستقر در دادگاه محلی عموماً مستقیماً به دادگاه عالی منطقه‌ای می‌رود. این استثنا نشان می‌دهد «دادگاه پایین‌تر» الزاماً همیشه زیر نظر نزدیک‌ترین عنوان بعدی قرار ندارد (قانون سازمان دادگاه‌ها، مواد ۷۲ و ۱۱۹).

مثلاً اگر یک اختلاف عادی مطالبه وجه در صلاحیت بدوی دادگاه محلی باشد، دادگاه منطقه‌ای در مرحله اعتراض نقش مرجع تجدیدنظر دارد؛ همان دادگاه منطقه‌ای در پرونده دیگری ممکن است نخستین مرجع رسیدگی باشد. در حالت اول، دادگاه عالی منطقه‌ای حلقه الزامی بعدی نیست و با فراهم شدن شرایط رویژن، پرونده به دادگاه فدرال دادگستری می‌رسد. در حالت دوم، دادگاه عالی منطقه‌ای مرجع تجدیدنظر است. از این‌رو، برای تعیین مسیر، دانستن نام دادگاه کافی نیست؛ باید معلوم باشد که آن دادگاه رأی بدوی داده یا رأی تجدیدنظر.

تجدیدنظر مدنی، موسوم به «بروفونگ»، بازبینی حقوقی و، در حدود مقررات، موضوعی را دربرمی‌گیرد؛ فرصت نامحدود برای ارائه مجدد همه ادعاها و ادله نیست. «رویژن» عمدتاً به اشتباه حقوقی می‌پردازد و پذیرش آن تابع شرایط قانونی، از جمله اهمیت بنیادی مسئله یا نیاز به وحدت و توسعه حقوق است. ترجمه هر دو

عنوان به «تجدیدنظر» تفاوت کارکردشان را از میان می‌برد. در صورت نقض رأی، ممکن است پرونده برای رسیدگی مجدد بازگردد یا در شرایط قانونی تصمیم نهایی اتخاذ شود.

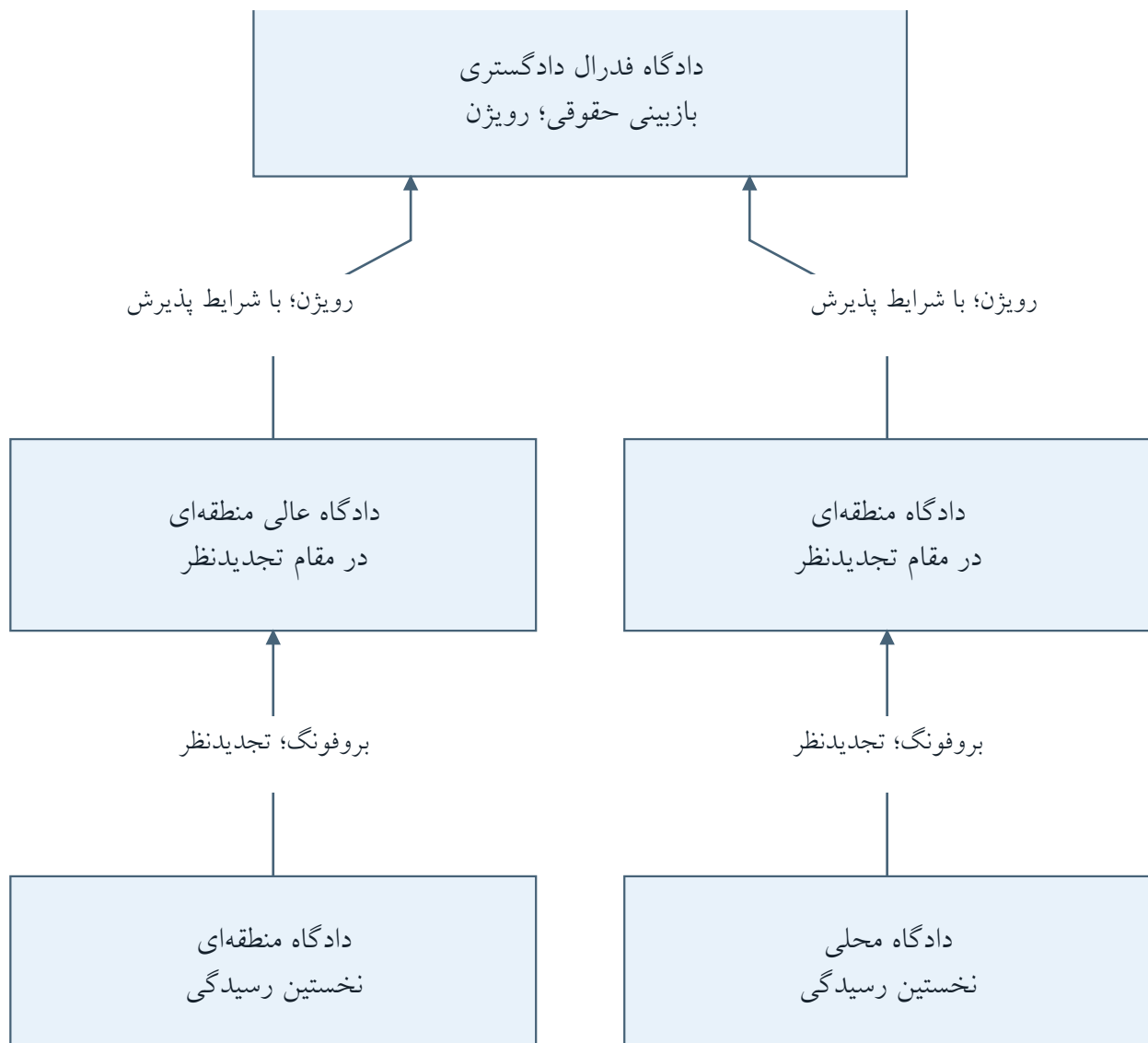
در امور کیفری، پرونده‌های سبک‌تر در دادگاه محلی و جرائم مهم‌تر در دادگاه منطقه‌ای آغاز می‌شوند. در موارد مقرر، قضات غیرحرفه‌ای منتخب، موسوم به «شوفن»، همراه قضات حرفه‌ای رسیدگی و در تصمیم شرکت می‌کنند. این ترکیب با هیئت منصفه‌ای که جدا از قاضی درباره واقعیت رأی می‌دهد یکسان نیست. برخی جرائم مربوط به امنیت دولت نیز در صلاحیت بدوی دادگاه عالی منطقه‌ای قرار می‌گیرند. شدت مجازات مورد انتظار، نوع جرم و مقررات خاص، در تعیین مرجع آغاز رسیدگی مؤثرند.

حکم کیفری دادگاه محلی اصولاً می‌تواند در دادگاه منطقه‌ای مورد تجدیدنظر قرار گیرد و سپس از حیث حقوقی در دادگاه عالی منطقه‌ای بازبینی شود. در شرایط قانونی، محکوم‌علیه یا دیگر صاحب حق اعتراض می‌تواند به‌جای تجدیدنظر ماهوی، مستقیماً بازبینی حقوقی حکم دادگاه محلی را از دادگاه عالی منطقه‌ای بخواهد؛ این راه «رویزن جهشی» نام دارد. در مقابل، حکم بدوی کیفری دادگاه منطقه‌ای معمولاً مستقیماً از راه رویژن در دادگاه فدرال دادگستری بررسی می‌شود؛ اگر رویژن علیه حکم بدوی دادگاه منطقه‌ای صرفاً بر نقض قاعده حقوق ایالتی استوار باشد، قانون صلاحیت دادگاه عالی منطقه‌ای را پیش‌بینی کرده است. احکام بدوی کیفری دادگاه عالی منطقه‌ای نیز در دادگاه فدرال دادگستری قابل بازبینی حقوقی‌اند. این مسیرها نشان می‌دهند که دادگاه فدرال لزوماً پس از دو رسیدگی کامل ماهوی وارد پرونده نمی‌شود (آیین دادرسی کیفری، مواد ۳۱۲ و ۳۳۵؛ قانون سازمان دادگاه‌ها، مواد ۷۴، ۱۲۱ و ۱۳۵).

در رویژن جهشی، مقصود از «جهش» حذف ضرورت عبور از تجدیدنظر ماهوی است، نه رسیدن مستقیم به دادگاه فدرال. همچنین رویژن، فرصت محاکمه دوباره همه شهود نیست. اگر اعتراض ناظر به نقض قواعد دادرسی، برداشت نادرست از عناصر جرم یا کاربرد اشتباه قانون باشد، موضوع از جنس بازبینی حقوقی است؛ اگر شخص خواهان ارزیابی دوباره روایت شهود و وقایع باشد، باید حدود و امکان تجدیدنظر ماهوی را بررسی کند. رسیدگی حقوقی می‌تواند اشکال قانونی استدلال درباره ادله را نیز دربرگیرد، اما خود به رسیدگی ماهوی آزاد تبدیل نمی‌شود.

دادگاه قانون اساسی در انتهای این زنجیره قرار ندارد. شکایت قانون اساسی اصولاً پس از استفاده از راه‌های عادی و با ادعای نقض حق بنیادین مطرح می‌شود و جایگزین اعتراض به هر اشتباه قانونی نیست. همچنین اگر دادگاه رسیدگی‌کننده، قانون پارلمانی مؤثر در نتیجه دعوا را خلاف قانون بنیادین بداند، موضوع را طبق اصل ۱۰۰ به مرجع قانون اساسی ارجاع می‌دهد. صلاحیت کنترل قانون با صلاحیت رسیدگی به ماهیت اختلاف خصوصی یا اتهام کیفری دو موضوع جداست.

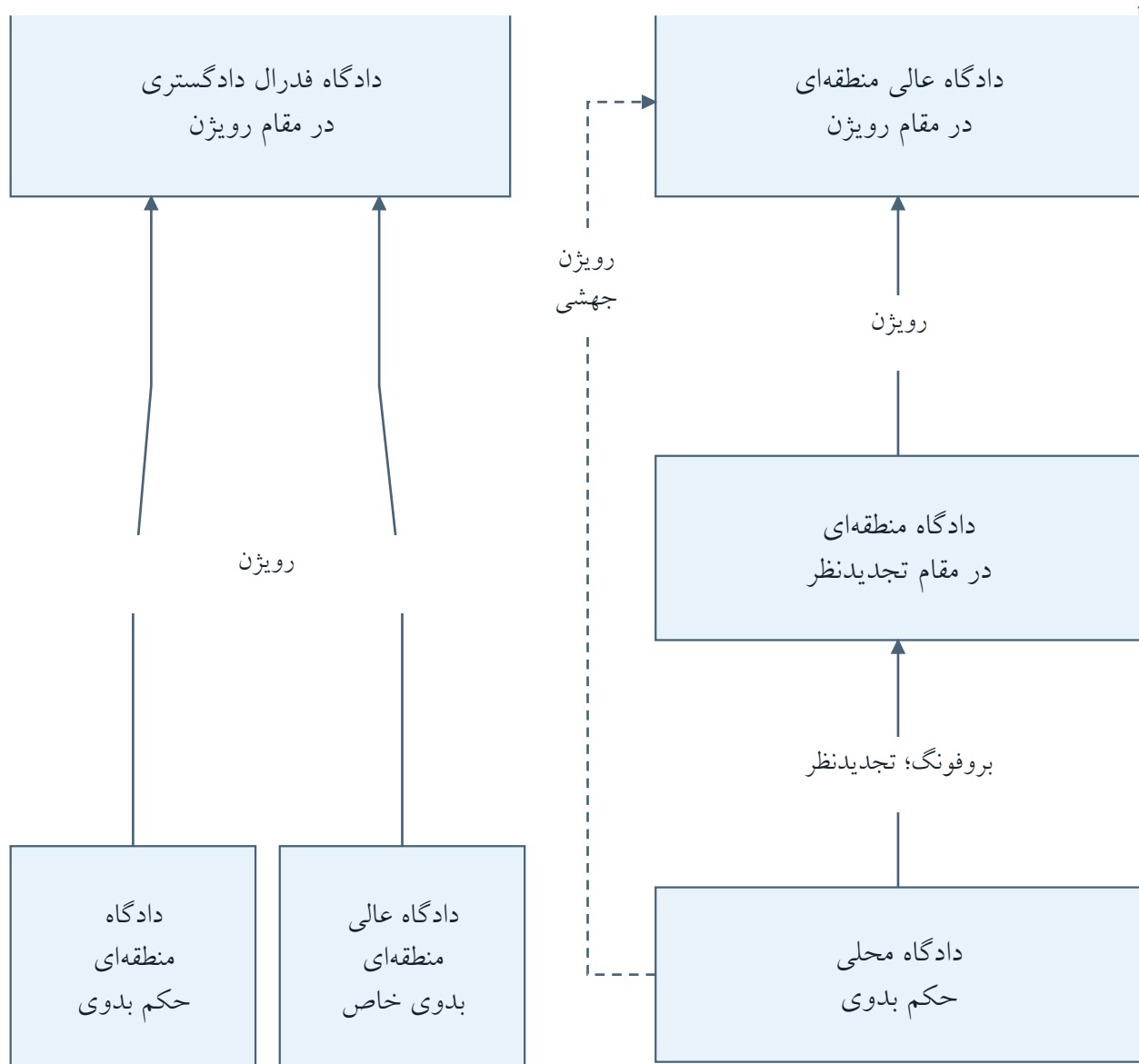
نمودار ۱۳ آلمان مسیرهای اصلی اعتراض در دعاوی مدنی



هر دعوا از هر چهار عنوان دادگاه عبور نمی‌کند. برهفونگ شامل بازبینی حقوقی و در حدود قانون بازبینی وقایع است؛ رویژن خودکار نیست. در امور خانواده، اعتراض از دادگاه خانواده در دادگاه محلی به دادگاه عالی منطقه‌ای و سپس، در شرایط قانونی، به دادگاه فدرال می‌رود؛ این مسیر تابع آیین ویژه است.

منبع: قانون سازمان قضایی، مواد ۷۲، ۱۱۹ و ۱۳۳؛ آیین مدنی، ماده ۵۴۳.

نمودار ۱۴ آلمان مسیرهای اصلی اعتراض به حکم کیفری



خط‌چین، رویتزن جهشی به‌جای بروفونگ است. از رویتزن دادگاه عالی منطقه‌ای، مسیر عادی عمومی به دادگاه فدرال وجود ندارد. استثناً: رویتزن حکم بدوی دادگاه منطقه‌ای که صرفاً به نقض حقوق ایالتی استناد کند، در دادگاه عالی منطقه‌ای مطرح می‌شود. پیکان‌ها تابع شرایط قانونی اعتراض‌اند.

منبع: آیین کیفری، مواد ۳۱۲ و ۳۳۵؛ سازمان قضایی، مواد ۷۴، ۱۲۱ و ۱۳۵.

منطق حقوقی و چگونگی اثبات

روش تحلیل حقوق خصوصی آلمان غالباً با یافتن «مبنای قانونی مطالبه» آغاز می‌شود: چه کسی، چه چیزی را، از چه کسی و براساس کدام حکم می‌خواهد؟ سپس شرایط ایجاد حق، موانع یا اسباب زوال آن و امکان اجرای مطالبه بررسی می‌شود. این نظم، استدلال را قابل پیگیری می‌کند. در دعوای مطالبه بهای کالا، نخست باید وجود قرارداد و تعهد پرداخت احراز شود؛ سپس دفاع‌هایی مانند پرداخت، بطلان یا حق خودداری از اجرا بررسی شوند. همین ترتیب روشن می‌کند کدام واقعه برای نتیجه دعوا اهمیت دارد.

برای روشن شدن تفاوت حق و دلیل، فروشنده‌ای را می‌توان در نظر گرفت که بهای کالای تحویل شده را مطالبه می‌کند و خریدار می‌گوید قبلاً پرداخته است. وجود قرارداد و تعهد پرداخت، مبنای مطالبه است؛ رسید بانکی ارائه شده از سوی خریدار، به دفاع پرداخت مربوط می‌شود. اگر پرداخت احراز شود، ممکن است حق ابتدا ایجاد شده، اما بعداً ساقط شده باشد. بنابراین، رد دعوای فروشنده همیشه به معنای بی‌اعتباری قرارداد از آغاز نیست. این تفکیک، هم انتخاب قاعده حقوقی و هم توزیع وظیفه اثبات را روشن می‌کند.

تفسیر قانون بر عبارت، جایگاه حکم در مجموعه، پیشینه تقنینی و هدف آن تکیه می‌کند. مفاهیم عمومی، ابزار رسیدن به پاسخ‌اند و نباید جانشین بررسی موضوع شوند. حسن نیت در ماده ۲۴۲ قانون مدنی می‌تواند در تکمیل تعهد و جلوگیری از سوءاستفاده مؤثر باشد، اما استناد کلی به انصاف، قاضی را از یافتن قاعده و توضیح دلیل حقوقی بی‌نیاز نمی‌کند. قواعد حقوق بنیادین نیز بر تفسیر اثر می‌گذارند؛ این اثر باید با حدود صلاحیت دادگاه و آزادی قانونی اشخاص هماهنگ باشد.

نمونه روشن نظم مفهومی، جدایی قرارداد فروش از انتقال مالکیت است. قرارداد بیع تعهد به انتقال مال و پرداخت ثمن ایجاد می‌کند، ولی انتقال مالکیت مال منقول اصولاً به توافق انتقالی و تحویل نیاز دارد. «اصل تفکیک» این دو عمل را جدا می‌کند و «اصل انتزاع» استقلال نسبی اعتبار انتقال از قرارداد پایه را بیان می‌کند. اگر فروش باطل باشد ولی انتقال معتبر بماند، استرداد ممکن است بر قواعد دارا شدن بلاجهت مبتنی شود. پس بطلان فروش، به‌تنهایی پاسخ نهایی پرسش مالکیت نیست (قانون مدنی آلمان، مواد ۴۳۳، ۹۲۹ و ۸۱۲).

در فروش یک دوچرخه، نخست توافق می‌شود که فروشنده آن را منتقل کند و خریدار بهایش راپردازد؛ سپس دوچرخه با توافق بر انتقال مالکیت تحویل داده می‌شود. تحلیل آلمانی این دو مرحله را دو عمل حقوقی متمایز می‌بیند، حتی اگر در چند لحظه و بدون گفت‌وگوی جداگانه انجام شوند. اگر قرارداد پایه به علتی بی‌اعتبار باشد، باید اعتبار عمل انتقال نیز جداگانه سنجیده شود. این مثال فرضی به معنای معتبر بودن همیشگی انتقال نیست؛ گاهی همان عیب بر هر دو عمل اثر می‌گذارد. اهمیت بحث در پرهیز از یکی دانستن تعهد به انتقال با خود انتقال است.

در رأی لوت ۱۹۵۸، دادگاه قانون اساسی نشان داد حقوق بنیادین چگونه بر روابط خصوصی اثر می‌گذارند. دادگاه مدنی، فراخوان تحریم یک فیلم را منع کرده بود؛ دادگاه قانون اساسی خواستار توجه به آزادی بیان در تفسیر قواعد خصوصی شد. مقصود آن نبود که هر فرد خصوصی مانند دولت مستقیماً مخاطب همه تکالیف قانون اساسی است. دادگاه، به‌عنوان مرجع قدرت عمومی، باید هنگام تفسیر مفاهیم باز قانون خصوصی، حقوق و

آزادی‌های طرفین را لحاظ کند. این اثر غیرمستقیم، میان استقلال حقوق خصوصی و برتری حقوق بنیادین پیوند برقرار می‌کند.

در اثبات مدنی، طرح وقایع اصولاً بر عهده طرفین است. آنان باید اظهارات خود را کامل و مطابق حقیقت بیان کنند و درباره ادعاهای طرف مقابل موضع بگیرند. قاضی طبق ماده ۱۳۹ آیین دادرسی مدنی برای روشن شدن ادعاهای ناقص و مسائل مؤثر، پرونده را هدایت می‌کند؛ اما مأمور تحقیق نامحدود درباره هر واقعه احتمالی نیست. طرفی که به ایجاد حقی استناد می‌کند، معمولاً وقایع سازنده آن را اثبات می‌کند و طرف مقابل، مبنای دفاع مستقل خود را؛ باین حال، قواعد خاص می‌توانند بار اثبات را جابه‌جا کنند.

برای مثال، در مطالبه خسارت ناشی از نقض تعهد، نباید گفت طلبکار همواره باید تقصیر متعهد را ثابت کند. بند نخست ماده ۲۸۰ قانون مدنی، پس از احراز شرایط مربوط، مسئول بودن متعهد نسبت به نقض را مفروض می‌گیرد و اثبات اینکه نقض به او قابل انتساب نیست، بر عهده او قرار می‌گیرد. مفهوم «مسئول بودن نسبت به نقض» ممکن است بر تقصیر یا مبنای قراردادی و قانونی دیگر استوار باشد. این نمونه نشان می‌دهد توزیع بار اثبات از ساختار دقیق قاعده ماهوی به دست می‌آید.

برای نمونه، اگر خسارتی به سبب اجرای معیوب یک تعهد مطالبه شود، دادگاه باید رابطه تعهدی، نقض و زیان مرتبط را بررسی کند؛ با احراز این عناصر، پرسش انتساب نقض نیز طبق ماده ۲۸۰ مطرح می‌شود. متعهدی که مدعی است نقض به او قابل انتساب نیست، نمی‌تواند صرفاً از طلبکار بخواهد تقصیر او را اثبات کند. البته بعضی مطالبات خسارت، مانند خسارت به‌جای اجرا یا خسارت تأخیر، شرایط تکمیلی دارند. یک قاعده کلی مسئولیت را نباید بی‌توجه به نوع خسارت و مواد مرتبط به همه دعوای تعمیم داد.

براساس ماده ۲۸۶ آیین دادرسی مدنی، دادگاه مجموعه رسیدگی و ادله را آزادانه ارزیابی می‌کند و باید دلایل اقناع خود را در رأی بیاورد. معیار عمومی، رسیدن به اطمینانی قضایی و عملی است؛ یقین ریاضی لازم نیست، اما صرف بیشتر بودن احتمال یک روایت را نباید همیشه کافی دانست. در موضوع‌هایی مانند تعیین میزان خسارت، ماده ۲۸۷ اختیار برآورد و ارزیابی متفاوتی پیش‌بینی می‌کند. شهادت، سند، کارشناسی و معاینه از ابزارهای اثبات‌اند و ارزش آنها باید در ارتباط با موضوع اختلاف سنجیده شود. آزادی ارزیابی، قواعد قانونی ویژه ادله را از میان نمی‌برد.

بار اثبات هنگامی اهمیت تعیین‌کننده پیدا می‌کند که پس از ارزیابی ادله، واقعیت مؤثر همچنان روشن نشده باشد. قاضی نمی‌تواند فقط به دلیل دشواری اثبات از تصمیم گرفتن خودداری کند؛ پیامد روشن نشدن موضوع را براساس قواعد بار اثبات تعیین می‌کند. در مقابل، اگر دلیل قانع‌کننده به دست آمده باشد، اینکه کدام طرف آن را ارائه کرده الزاماً نتیجه را تغییر نمی‌دهد. پس «چه کسی باید اثبات کند» با «کدام دلیل دادگاه را قانع کرده است» دو پرسش مرتبط اما متفاوت‌اند.

در دادرسی کیفری، دادستان باید اوضاع علیه و به سود متهم را بررسی کند و دادگاه نیز مسئول روشن کردن وقایع مؤثر است. ماده ۲۶۱ آیین دادرسی کیفری، تصمیم را بر اقناع آزاد حاصل از رسیدگی استوار می‌کند. این اقناع باید بر ادله قابل استفاده تکیه داشته باشد و با فرض برائت، حق سکوت و حق دفاع هماهنگ بماند. اگر

پس از بررسی لازم، تردید مؤثر درباره ارتکاب جرم باقی بماند، نمی‌توان آن را با الزام متهم به اثبات بی‌گناهی جبران کرد. فعال بودن دادگاه در کشف حقیقت، بار اثبات اتهام را به متهم منتقل نمی‌کند (مواد ۱۶۰، ۲۴۴ و ۲۶۱).

جایگاه و وظایف قاضی و حرفه وکیل

آموزش حقوقی آلمان برای بسیاری از حرفه‌ها پایه‌ای مشترک فراهم می‌کند. تحصیل دانشگاهی و آزمون نخست، سپس دوره آمادگی عملی و آزمون دولتی دوم، مسیر اصلی کسب صلاحیت حرفه‌ای کامل و صلاحیت قضاوت است. آموزش عملی در محیط‌های مختلف، آشنایی با نقش دادگاه، دادسرا، اداره و وکالت را ممکن می‌سازد. داشتن این صلاحیت به معنای انتصاب خودکار به قضاوت نیست؛ گزینش و شرایط استخدامی نیز لازم‌اند. این الگو، در مقایسه با تخصص‌یابی بسیار زود هنگام، بر زبان و مهارت مشترک حرفه‌های حقوقی تأکید می‌کند (قانون قضات آلمان، ماده ۵).

قاضی در تصمیم قضایی مستقل و تابع قانون است. تضمین‌های سمت، قواعد رد دادرس و الزام به استدلال از بی‌طرفی حمایت می‌کنند. ریاست دادگاه یا مقام اجرایی نمی‌تواند محتوای حکم پرونده مشخص را به قاضی تحمیل کند. قاضی مدنی باید موضوع‌های مؤثر را با طرفین روشن کند و زمینه سازش را، در حدود قانون، فراهم سازد؛ قاضی کیفری نیز در اخذ و ارزیابی دلیل نقش فعال دارد. این فعالیت زمانی مشروع است که به پیش‌داوری و محروم کردن طرفین از پاسخ منجر نشود.

دادستان از قاضی صادرکننده حکم متمایز است. دادسرا در سازمانی سلسله‌مراتبی قرار دارد و از همان استقلال شخصی قضات برخوردار نیست، اما وظیفه قانونی آن صرفاً کسب محکومیت نیست. بررسی ادله تبرئه‌کننده نیز جزء مأموریت اوست و تصمیم تعقیب باید در چارچوب قانون و استثنای آن اتخاذ شود. اختیارات قاضی تحقیق در صدور بعضی دستورهای محدودکننده آزادی نیز نباید با هدایت عمومی تحقیقات به وسیله دادستان اشتباه شود. بدین ترتیب، نقش تعقیب، نظارت قضایی و صدور حکم، هرچند مرتبط‌اند، وظایفی جدا باقی می‌مانند.

دادستان با ارائه اتهام یا درخواست قضایی با دادگاه ارتباط دارد و اختیار فرمان دادن به قاضی را ندارد. برای مثال، درخواست دادستان برای صدور دستور محدودکننده آزادی، جای تصمیم مستقل مرجع قضایی صالح را نمی‌گیرد. از سوی دیگر، وجود نظارت اداری و سلسله‌مراتب در دادسرا نباید با اطاعت قضات صادرکننده حکم از مقام اجرایی اشتباه شود. قانون سازمان دادگاه‌ها برای دادسرا قواعد نظارت و دستور اداری مقرر کرده، درحالی‌که استقلال تصمیم قاضی ضمانت قانون اساسی دارد (مواد ۱۴۶ و ۱۴۷؛ اصل ۹۷).

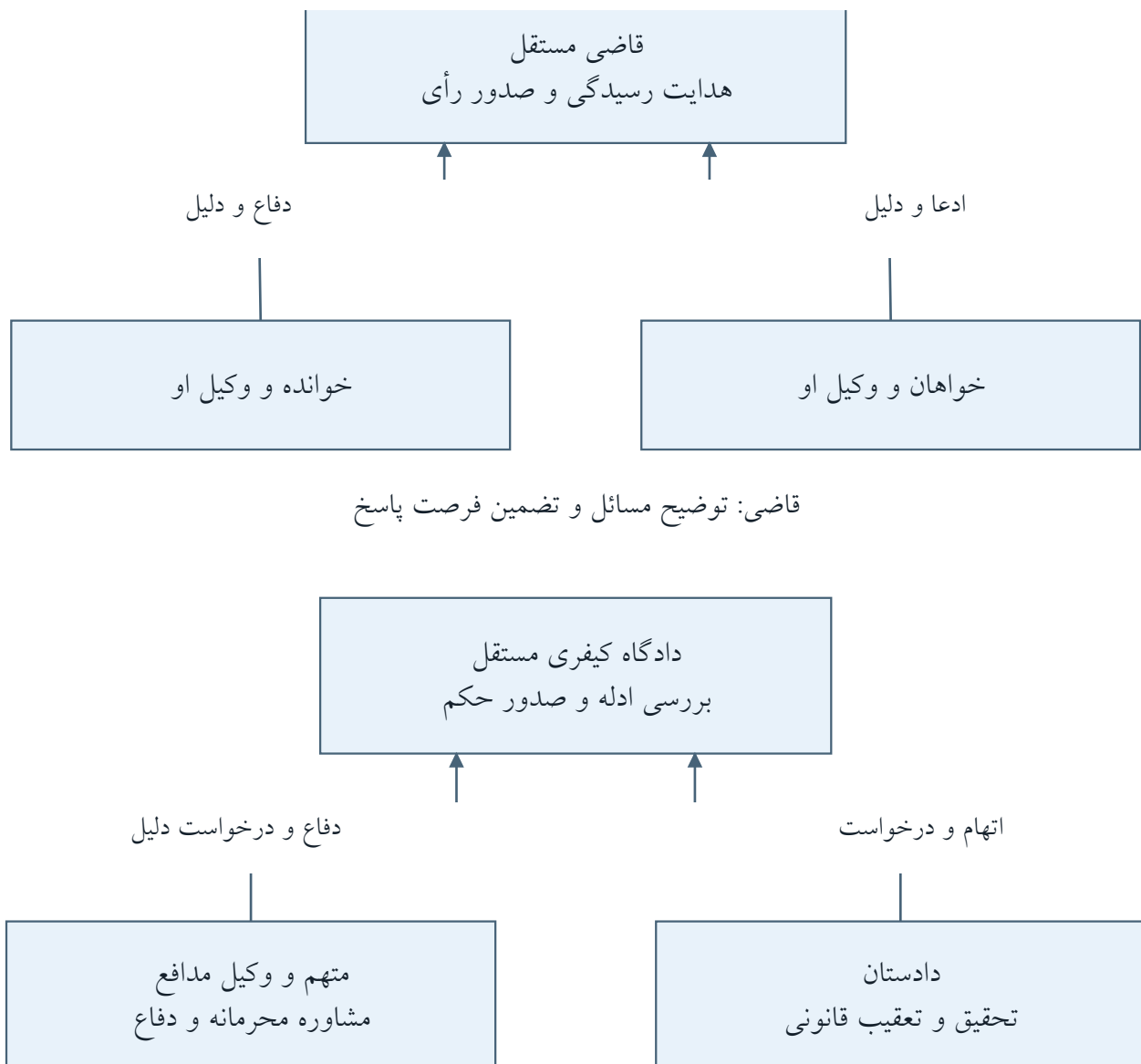
وکیل در قانون حرفه وکالت، رکن مستقل اجرای عدالت شناخته می‌شود. این تعبیر استقلال او را از دولت و دادگاه نفی نمی‌کند؛ وکیل از حقوق موکل دفاع می‌کند و هم‌زمان به الزامات حرفه‌ای ملتزم است. رازداری، استقلال، پرهیز از تعارض منافع و منع انتشار آگاهانه مطالب خلاف واقع، از تعهدات اساسی اوست. وکیل باید علاوه بر شناخت قواعد ماهوی، درباره ادله، هزینه و امکان سازش مشاوره دهد. در بسیاری از دعاوی مدنی دادگاه‌های بالاتر، حضور وکیل الزامی است؛ برای رسیدگی مدنی در دادگاه فدرال دادگستری نیز صلاحیت ویژه

وکالت مطرح می‌شود. کمک به هزینه دادرسی و دفاع ضروری، با شرایط مقرر، از دسترسی مؤثر به عدالت حمایت می‌کنند (قانون وکالت فدرال، مواد ۱ و ۴۳ الف؛ آیین دادرسی مدنی، ماده ۷۸).

«دفاع ضروری» نیز با کمک مالی به شخص کم‌درآمد یک مفهوم نیست. در بعضی پرونده‌ها، اهمیت اتهام، دشواری حقوقی یا ناتوانی متهم در دفاع، حضور مدافع را الزام‌آور می‌کند؛ این الزام صرفاً به وضعیت مالی وابسته نیست. بنابراین، ضرورت داشتن وکیل و شیوه پرداخت هزینه او دو مسئله جدا هستند (آیین دادرسی کیفری، ماده ۱۴۰).

رابطه قاضی و وکیل رابطه ریاست و مرئوسی نیست. قاضی جلسه را اداره می‌کند، رعایت مقررات را می‌خواهد و درباره دعوا تصمیم می‌گیرد؛ وکیل مستقلاً استدلال و درخواست موکل را عرضه می‌کند و می‌تواند به تصمیم قابل اعتراض ایراد بگیرد. در دعوای مدنی، وکلای دو طرف در برابر یک مرجع بی‌طرف قرار دارند. در پرونده کیفری، وکیل مدافع از متهم حمایت می‌کند و دادستان وظیفه تعقیب عمومی را دارد؛ این دو نقش، با وجود حضور در یک جلسه، مأموریت یکسانی ندارند. متهم نیز در هر مرحله از رسیدگی حق استفاده از مدافع دارد. استقلال وکیل به او اجازه دفاع مؤثر می‌دهد، اما مجوز جعل دلیل یا نقض تکالیف حرفه‌ای نیست (آیین دادرسی کیفری، ماده ۱۳۷).

نمودار ۱۵ آلمان استقلال نقش‌ها در رسیدگی مدنی و کیفری



پیکان‌ها عمل دادرسی را نشان می‌دهند. دادستان باید جهات اتهامی و تبرئه‌کننده را بررسی کند؛ سلسله‌مراتب دادرسی به معنای ریاست بر قاضی نیست. وکیل تابع اداری دادگاه نیست. قاضی مدنی جای طرفین را در طرح ادعا نمی‌گیرد؛ دادگاه کیفری در روشن کردن وقایع نقش فعال دارد.

منبع: قانون بنیادین، اصل ۹۷؛ آیین مدنی، ماده ۱۳۹؛ آیین کیفری، ماده ۱۶۰.

ارزیابی نهایی

نظام آلمان از تحلیل مرحله به مرحله، تقسیم تخصصی صلاحیت و حمایت قضایی نیرومند از حقوق بنیادین بهره می برد. این ویژگی ها امکان می دهند دلیل یک نتیجه حقوقی روشن و قابل نقد باشد. فدرالیسم نیز اداره و تصمیم گیری را میان سطوح مختلف تقسیم می کند، در حالی که قوانین مشترک و دادگاه های عالی به حفظ وحدت کمک می کنند. نقش فعال قاضی و آموزش مشترک حرفه ها می تواند از آشفتگی در طرح دعوا و هدر رفتن ظرفیت رسیدگی بکاهد.

در مقابل، همین نظم مفهومی و نهادی برای افراد نا آشنا پیچیده است. فهم یک حق ممکن است به ترکیب چند ماده، شناخت رویه و تشخیص مسیر قضایی نیاز داشته باشد. اقتدار دادگاه قانون اساسی، ضمن حمایت از حقوق، بحث درباره مرز قضاوت و تصمیم گیری دموکراتیک را زنده نگه می دارد. ارزش تطبیقی آلمان در نشان دادن این نکته است که انسجام علمی، استقلال دادرس و تضمین حقوق باید با دسترسی واقعی اشخاص به دادگستری و امکان فهم تصمیم ها همراه شوند.

فصل چهارم نظام حقوقی انگلستان

تاریخچه

حقوق انگلستان از سرچشمه‌های کامن‌لاست، اما با حقوق سراسر پادشاهی متحد یکسان نیست. انگلستان بخشی از پادشاهی متحد است و دولت، پارلمان ملی یا ریاست‌جمهوری جداگانه ندارد. شناخت حقوق آن به قواعد و دادگاه‌های فعال در انگلستان و نهادهای مشترک پادشاهی متحد نیاز دارد. صلاحیت برخی از این نهادها از مرز انگلستان فراتر می‌رود؛ پس عنوان نظام حقوقی انگلستان به معنای انحصار سرزمینی همه نهادهای مورد بحث نیست. قلمرو اجرای قاعده و سطح سازمان سیاسی باید از هم بازشناخته شوند.

از سده دوازدهم، گسترش دادگاه‌های شاهی به شکل‌گیری قواعدی انجامید که فراتر از عرف‌های محلی اعتبار داشتند. حقوق‌دان انگلیسی بیشتر با مسئله‌ای عینی، شیوه طرح دعوا و راه جبران زیان روبه‌رو بود تا با طرح یک قانون مدنی جامع. به همین سبب، رابطه میان حق و امکان حمایت قضایی در تحول این نظام نقشی بنیادی یافت. در کنار کامن‌لا، قواعد انصاف برای پاسخ به نارسایی بعضی ضمانت اجراها رشد کردند؛ تراست و دستور منع از نمونه‌های ماندگار این میراث‌اند.

مقصود از انصاف در اینجا مجموعه‌ای از قواعد و ضمانت اجراهای حقوقی است، نه اختیار قاضی برای کنار گذاشتن قانون به استناد احساس شخصی عدالت. برای نمونه، اگر انتشار قریب‌الوقوع اطلاعات محرمانه زیانی ایجاد کند که پرداخت پول بعدی به‌خوبی آن را جبران نمی‌کند، دعوا ممکن است افزون بر خسارت، متضمن درخواست دستور منع انتشار باشد. صدور چنین دستوری به تحقق شرایط حقوقی وابسته است و صرف ادعای زیان کافی نیست. این مثال تفاوت میان شناسایی حق و انتخاب شیوه حمایت از آن را نشان می‌دهد: گاهی جبران مالی مناسب است و گاهی جلوگیری از رفتار زیان‌بار اهمیت بیشتری دارد.

تحولات سیاسی سده هفدهم اقتدار سلطنت را محدود و موقعیت پارلمان را تقویت کرد. منشور حقوق ۱۶۸۹ بخشی از این تحول بود، نه یک قانون اساسی جامع به معنای امروزی. اصلاحات قضایی سده نوزدهم نیز اداره کامن‌لا و انصاف را در سازمانی مشترک قرار دادند، بی‌آنکه همه تفاوت‌های قواعد آنها از میان برود. در سده بیستم، توسعه دولت رفاه و تنظیم بازار، حجم قانون‌گذاری و رسیدگی‌های تخصصی را افزایش داد؛ ازاین‌رو، معرفی حقوق انگلیس به‌عنوان نظامی صرفاً عرفی یا فاقد قانون نوشته نادرست است.

قانون اصلاح قانون اساسی ۲۰۰۵ زمینه استقلال نهادی روشن‌تر قوه قضاییه و تشکیل دیوان عالی پادشاهی متحد را فراهم کرد. دیوان از سال ۲۰۰۹ وظیفه پیشین کمیته استینافی مجلس اعیان را بر عهده گرفت و در حدود قانون، مرجع نهایی پرونده‌های مدنی و کیفری برخاسته از انگلستان است. صلاحیت دیوان به انگلستان محدود نیست، اما هر قلمرو و نوع دعوا شرایط ورود خاص خود را دارد. خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نیز با خروج از شورای اروپا یا کنوانسیون اروپایی حقوق بشر یکسان نیست. تاریخ این نظام تداوم نهادها را همراه با اصلاح تدریجی نشان می‌دهد.

ویژگی‌ها و امتیازات و ساختار نظام حقوقی

قانون اساسی پادشاهی متحد غیرمدون است؛ یعنی قواعد بنیادین آن در یک سند واحد گرد نیامده‌اند. قوانین پارلمان، آرای قضایی، عرف‌های قانون اساسی و برخی متون معتبر، مجموع این قواعد را شکل می‌دهند. عرف قانون اساسی می‌تواند رفتار نهادهای سیاسی را الزام‌آور بداند، ولی ضمانت اجرای آن لزوماً حکم دادگاه نیست.

برای فهم این وضع، باید میان وجود یک قاعده و امکان مطالبه اجرای آن از دادگاه تفاوت گذاشت. نقض یک عرف ممکن است بحران سیاسی، انتقاد پارلمانی یا لزوم کناره‌گیری یک مقام را در پی داشته باشد، بی‌آنکه همان عرف مستقلاً مبنای صدور حکم قضایی باشد. در مقابل، تخلف از یک تکلیف قانونی قابل رسیدگی می‌تواند موجب مداخله دادگاه شود. بنابراین، «غیرمدون» بودن با فقدان قواعد روشن یا بی‌اعتباری حقوقی تمامی ترتیبات حکومتی ملازمه ندارد. برای مثال، بسیاری از ترتیبات تشکیل دولت بر عرف استوارند. انعطاف در اصلاح ترتیبات حکومتی امتیاز این ساختار است، اما پراکندگی منابع ممکن است شناخت حدود قدرت را دشوار کند.

در قوه مقننه، پارلمان پادشاهی متحد از مجلس عوام، مجلس اعیان و پادشاه در مقام جزء رسمی فرایند قانون‌گذاری تشکیل می‌شود. مجلس عوام منتخب است و در تأمین مالی دولت و بقای سیاسی آن نقش تعیین‌کننده دارد. مجلس اعیان عمدتاً به بازبینی و اصلاح قانون می‌پردازد و اقتدار آن هم‌سنگ مجلس عوام نیست. اصل حاکمیت پارلمان در بیان متعارف خود به این معناست که پارلمان می‌تواند قانون وضع یا لغو کند و دادگاه اصولاً قانون مصوب آن را به سبب مغایرت با قانون اساسی ابطال نمی‌کند. این اصل را باید از صلاحیت محدود نهادهای قانون‌گذاری واگذار شده جدا کرد.

قوه مجریه به‌وسیله نخست‌وزیر، هیئت وزیران و دستگاه اداری اداره می‌شود. پادشاه رئیس کشور است، اما بیشتر اختیارات رسمی سلطنت بر اساس قانون و عرف، با توصیه وزیران اعمال می‌شود. دولت باید اعتماد مجلس عوام را حفظ کند؛ از این رو، تفکیک قوا در اینجا به معنای جدایی کامل اشخاص و سازمان‌ها نیست. اعضای دولت معمولاً با پارلمان پیوند دارند و دولت در برنامه قانون‌گذاری نفوذ فراوان دارد. پرسش پارلمانی، کمیسیون‌ها، نظارت مالی و مسئولیت سیاسی وزیران از ابزارهای کنترل این قدرت‌اند.

قوه قضاییه باید مستقل و بی‌طرف باشد و قانونی بودن اعمال حکومت را در حدود صلاحیت خود بررسی کند. دادگاه می‌تواند تصمیم اداری خارج از اختیار یا مغایر تشریفات لازم را کنار بگذارد، اما صرف نامطلوب دانستن یک سیاست، جایگزینی نظر دادگاه با انتخاب قانونی دولت را توجیه نمی‌کند. «نظارت قضایی» در این معنا بیشتر بررسی قانونمندی تصمیم است تا تجدیدنظر کامل در مصلحت آن. دستگاه دادستانی نیز با دادگاه یکی نیست؛ تعقیب، دفاع و داوری نقش‌هایی متمایزند، حتی اگر همگی در اجرای عدالت سهم داشته باشند.

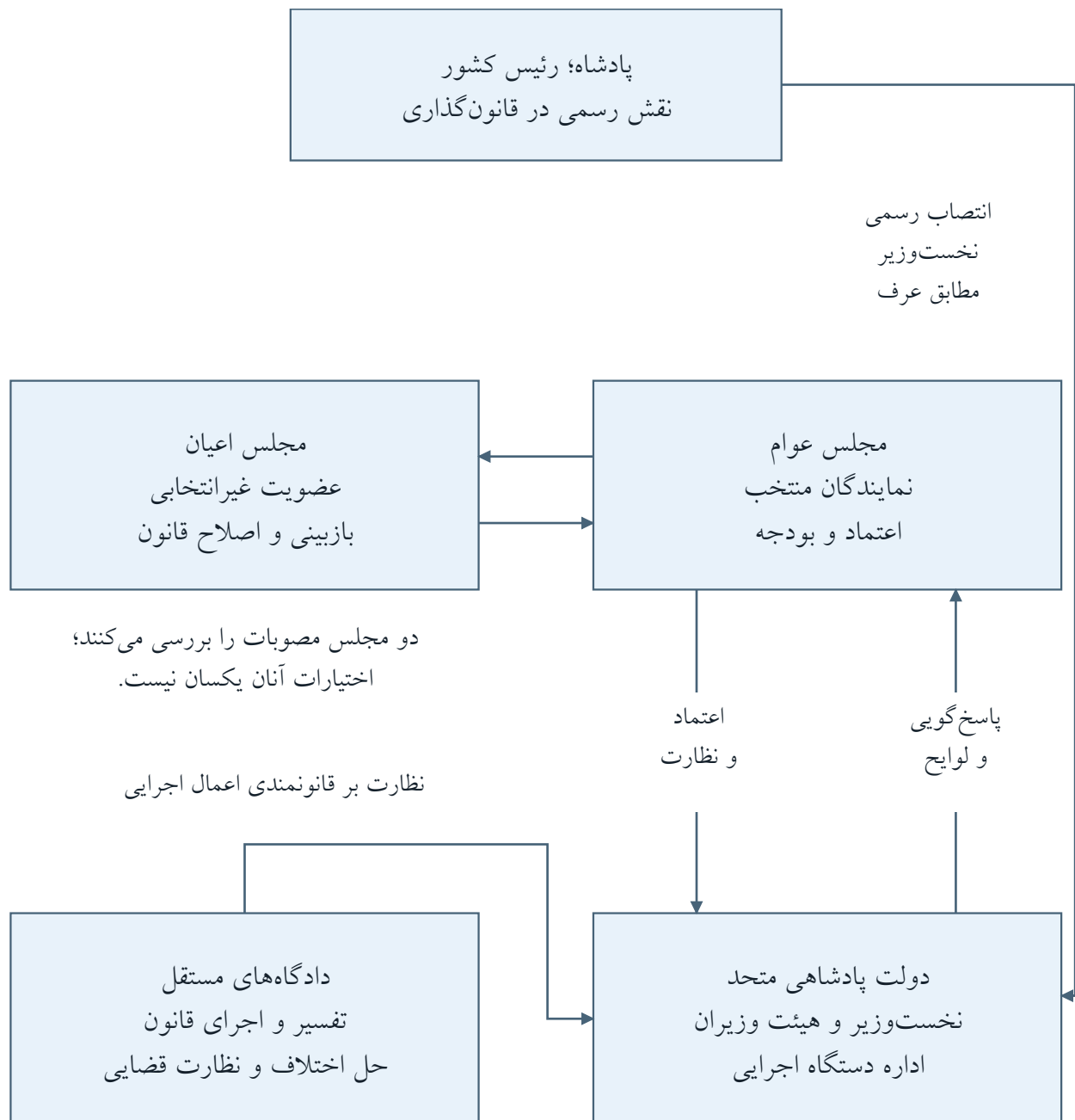
برای نمونه، اگر قانون پیش از لغو یک مجوز، شنیدن اظهارات دارنده آن را ضروری بداند و اداره بدون این فرصت تصمیم بگیرد، دادگاه می‌تواند رعایت تشریفات و حدود اختیار را بررسی کند. کنار گذاشتن تصمیم غیرقانونی لزوماً به معنای صدور مجوز به‌وسیله قاضی نیست؛ ممکن است اداره مکلف شود دوباره و با رعایت قانون تصمیم بگیرد. این تفاوت نشان می‌دهد نظارت قضایی چگونه از شهروند حمایت می‌کند، در حالی که مسئولیت اتخاذ تصمیم اداری همچنان بر عهده مرجع صلاحیت‌دار باقی می‌ماند.

حقوق بنیادین از راه کامن‌لا و قوانین، از جمله قانون حقوق بشر ۱۹۹۸، حمایت می‌شوند. دادگاه‌ها باید تا حد امکان قوانین را سازگار با حقوق کنوانسیون تفسیر کنند. اگر این کار درباره قانون اصلی ممکن نباشد، برخی دادگاه‌های عالی می‌توانند «اعلام ناسازگاری» صادر کنند؛ این اعلام به‌خودی‌خود اعتبار قانون یا اجرای آن را از میان نمی‌برد و اصلاح قانون در مسیر سیاسی و قانونی پیگیری می‌شود. پس این ابزار با اختیار ابطال قانون در آمریکا یکسان نیست (قانون حقوق بشر ۱۹۹۸، مواد ۳ و ۴).

یکی از امتیازات این نظام، پیوند قواعد کلی با تجربه انباشته پرونده‌هاست. انتشار آرای مستدل، تخصص قضات و امکان استفاده از سابقه، به پیش‌بینی نتیجه اختلاف کمک می‌کند. هم‌زمان، قانون موضوعه بر قواعد ناسازگار کامن‌لا مقدم است و قاضی در تفسیر آن به متن، زمینه و هدف قانون توجه می‌کند. فعالیت مراجع تخصصی و اختیارات قانونی نهادهای محلی نیز اهمیت دارند. برای مثال، اختلاف مالیاتی ممکن است از تریبونال تخصصی آغاز شود، در حالی که اعتراض به قانونی بودن یک تصمیم اداری در صلاحیت دادگاه اداری قرار گیرد. تشخیص موضوع دعوا مقدمه تشخیص مرجع صالح است.

در انگلستان، پارلمان و دولت مرکزی همان نهادهای پادشاهی متحدند. مجلس عوام از نمایندگان حوزه‌های انتخابیه سراسر پادشاهی متحد تشکیل می‌شود و رأی‌دهندگان حوزه‌های انگلستان نیز نمایندگان خود را به همین مجلس می‌فرستند. انگلستان پارلمان ملی جداگانه‌ای ندارد. شوراهای محلی و برخی مقامات منطقه‌ای در حدود صلاحیت قانونی خود تصمیم می‌گیرند، اما این اختیارات آنان را به دولت مستقل تبدیل نمی‌کند. از این رو، انتخابات مجلس عوام، تعیین نخست‌وزیر و روابط قوا در سطح پادشاهی متحد توضیح داده می‌شوند و بررسی قواعد و محاکم این فصل بر انگلستان تمرکز دارد.

نمودار ۱۶ انگلستان روابط نهادهای حاکم در چارچوب پادشاهی متحد



انگلستان رئیس جمهور یا پارلمان ملی جداگانه ندارد. این نهادهای سیاسی در سطح پادشاهی متحد فعالیت می کنند. دولت به اعتماد مجلس عوام وابسته است؛ دادگاه در رسیدگی به پرونده مستقل می ماند.

مأخذ: پارلمان پادشاهی متحد؛ پایگاه رسمی قوه قضاییه.

فرایندهای انتخاباتی انگلستان

انگلستان انتخابات مجلس عوام و تشکیل دولت پادشاهی متحد

انگلستان رئیس‌جمهور و انتخابات ریاست‌جمهوری ندارد؛ رئیس کشور پادشاه است و نخست‌وزیر ریاست دولت را بر عهده دارد. همچنین، مجلس عوام، پارلمان اختصاصی انگلستان نیست، بلکه یکی از دو مجلس پارلمان پادشاهی متحد است. رأی‌دهندگان حوزه‌های انگلستان در انتخابات همین مجلس شرکت می‌کنند. انتخابات عمومی پس از انحلال پارلمان برگزار می‌شود و در هر حوزه یک نماینده برگزیده می‌شود. نامزدها باید تشریفات قانونی نامزدی را طی کنند و رأی‌دهندگان نیز باید شرایط قانونی و ثبت‌نام انتخاباتی را داشته باشند.

شیوه انتخاب نماینده «اکثریت نسبی در حوزه تک‌نماینده‌ای» است: هر رأی‌دهنده یک نامزد را انتخاب می‌کند و نامزدی که بیشترین رأی را به دست آورد برنده می‌شود؛ کسب بیش از نصف آرا شرط پیروزی نیست. برای مثال، اگر سه نامزد به ترتیب ۴۲، ۳۵ و ۲۳ درصد آرا را کسب کنند، نامزد نخست نماینده حوزه خواهد شد و مرحله دوم رأی‌گیری وجود ندارد. نتیجه هر حوزه جداگانه به یک کرسی تبدیل می‌شود؛ از این رو، نسبت کرسی‌های یک حزب لزوماً برابر با نسبت مجموع آرای آن در سراسر کشور نیست.

پس از انتخابات، مسئله تشکیل دولت بر اساس توانایی جلب اعتماد مجلس عوام حل می‌شود. رهبر حزبی که اکثریت کرسی‌ها را به دست آورده است معمولاً به نخست‌وزیری منصوب می‌شود. اگر هیچ حزبی اکثریت نداشته باشد، ائتلاف یا توافق حمایت از دولت اقلیت می‌تواند امکان حکومت را فراهم کند. در این وضعیت، صرف پیشتازی یک حزب در تعداد کرسی‌ها حق بی‌قید و شرط تشکیل دولت ایجاد نمی‌کند. اگر نخست‌وزیر تغییر کند، پادشاه مطابق عرف قانون اساسی شخصی را منصوب می‌کند که بتواند اعتماد مجلس را جلب کند. نخست‌وزیر مستقر نیز در صورت حفظ اعتماد می‌تواند به کار ادامه دهد و پس از هر انتخابات نیازمند انتصاب مجدد نیست. بنابراین، برگه رأی انتخابات عمومی برای انتخاب نماینده است و رأی مستقیم به نخست‌وزیر محسوب نمی‌شود.

این انتخابات، انتخاب مستقیم نخست‌وزیر نیست؛ عضویت مجلس اعیان نیز از این رأی‌گیری به دست نمی‌آید. در نبود اکثریت، دولت مستقر تا روشن شدن جانشین و انتقال مسئولیت ادامه کار می‌دهد؛ انحلال پارلمان خودبه‌خود دولت را منحل نمی‌کند.

انگلستان انتصاب اعضای مادام‌العمر مجلس اعیان

مجلس اعیان از راه انتخابات عمومی شکل نمی‌گیرد و اعضای آن نمایندگان حوزه‌های انتخابیه نیستند. این مجلس در بازبینی مصوبات و نظارت بر دولت نقش دارد، اما جایگاه آن با مجلس عوام منتخب یکسان نیست. برای فهم شیوه تشکیل آن باید «عضویت مادام‌العمر» را از «عضویت به اعتبار سمت مذهبی» جدا کرد. عنوان مادام‌العمر به ارث نمی‌رسد و دریافت آن نیز به معنای الزام شخص به حضور تا پایان عمر

فرایندهای انتخاباتی انگلستان

نیست؛ مقررات مربوط به بازنشستگی، استعفا و پایان عضویت وجود دارند.

در مسیر اصلی انتصاب، نام‌ها ممکن است از فهرست‌های سیاسی، پیشنهاد‌های مربوط به نشان‌ها و افتخارات، یا پیشنهاد کمیسیون انتصابات مجلس اعیان برخیزند. این کمیسیون برای معرفی اعضای مستقل غیرحزبی نقش‌گزینی دارد و صلاحیت اخلاقی و شایستگی رفتاری نامزدهای معرفی‌شده برای عضویت را نیز بررسی می‌کند. بنابراین، نباید فرض کرد که کمیسیون درباره همه نامزدهای حزبی دقیقاً همان ارزیابی تخصصی نامزدهای مستقل را انجام می‌دهد. پیشنهاد نهایی از مسیر نخست‌وزیر به پادشاه می‌رسد و اعطای عنوان مادام‌العمر با اقدام رسمی سلطنت انجام می‌شود. انجام تشریفات ورود و سوگند یا تأکید رسمی وفاداری، زمینه مشارکت در کار مجلس را فراهم می‌کند.

برخی اسقف‌های ارشد کلیسای انگلستان به اعتبار سمت و مطابق قواعد قانونی، کرسی روحانی مجلس را در اختیار دارند؛ آنان مرحله‌ای از زنجیره انتصاب اعضای مادام‌العمر نیستند. همچنین، قانون مجلس اعیان درباره اعضای موروثی در سال ۲۰۲۶ حق عضویت ناشی از عنوان موروثی را پایان داد. اگر دارندۀ چنین عنوانی، جداگانه عنوان مادام‌العمر دریافت کند، مبنای حضور او عنوان جدید است. این تمایز مانع آن می‌شود که ترکیب تاریخی مجلس با ساختار جاری آن اشتباه شود.

این زنجیره انتصاب است و هیچ مرحله‌ای از آن انتخابات عمومی مجلس اعیان محسوب نمی‌شود. کرسی اسقف‌های واجد شرایط، مسیر جداگانه و وابسته به سمت مذهبی دارد؛ نباید به انتهای زنجیره انتصاب مادام‌العمر متصل شود. قانون ۲۰۲۶ حق عضویت ناشی از عنوان موروثی را پایان داده است؛ عضویت مادام‌العمر همچنان مبنایی مستقل دارد.

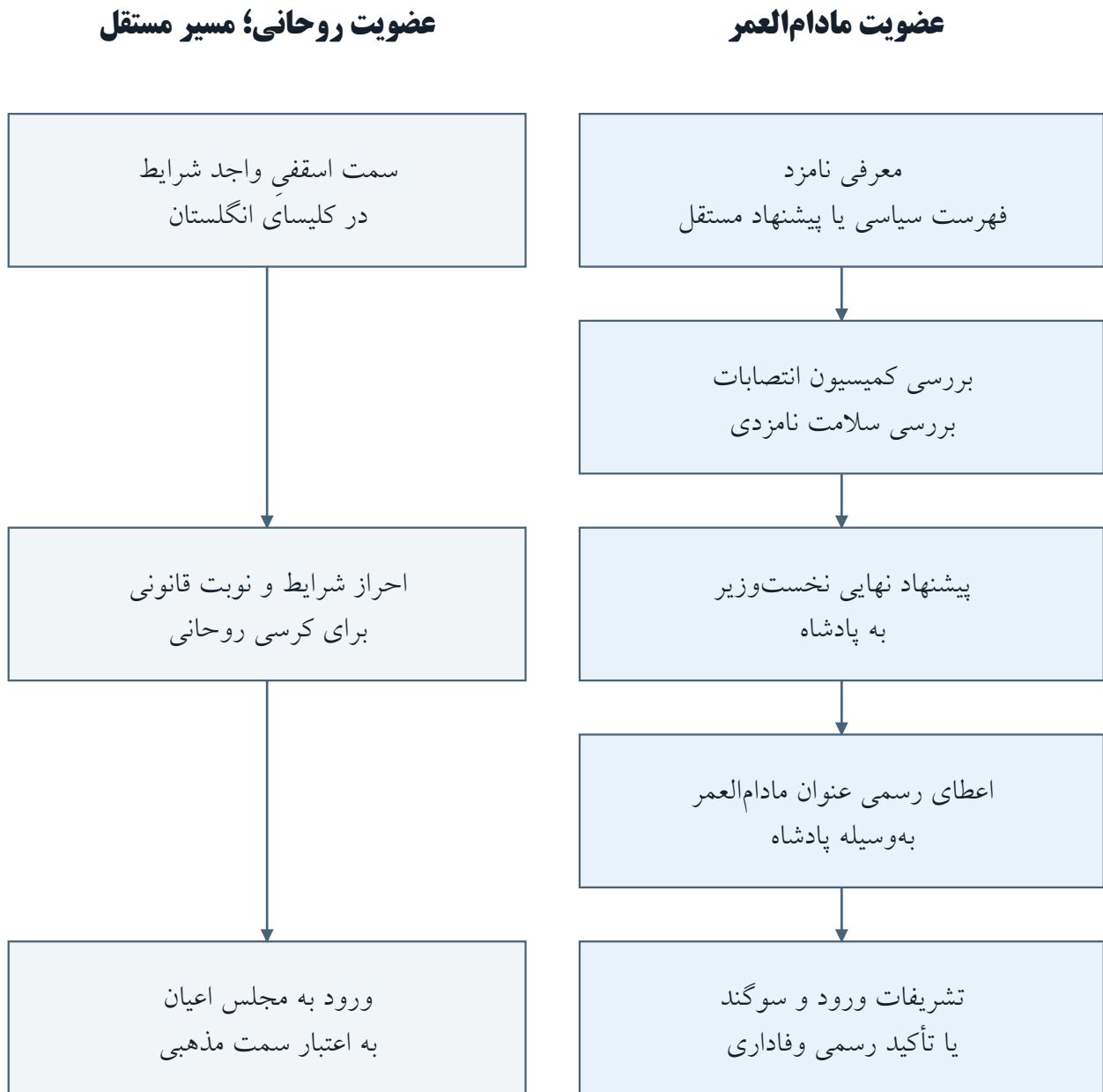
نمودار ۱۷ انگلستان انتخابات مجلس عوام و تشکیل دولت پادشاهی متحد



رأی دهنده نماینده حوزه را انتخاب می کند؛ نخست وزیر مستقیماً انتخاب نمی شود. در نبود اکثریت حزبی، ائتلاف یا حمایت از دولت اقلیت می تواند مبنای اعتماد باشد. انحلال پارلمان خودبه خود دولت را منحل نمی کند.

مأخذ: پارلمان پادشاهی متحد؛ انتخابات عمومی و تشکیل دولت.

نمودار ۱۸ انگلستان انتصاب اعضای مادام‌العمر مجلس اعیان



مجلس اعیان با انتخابات عمومی تشکیل نمی‌شود. قانون ۲۰۲۶ حق عضویت ناشی از عنوان موروثی را پایان داده است. بررسی عمومی سلامت نامزدی با گزینش تخصصی اعضای مستقل یکسان نیست.

مأخذ: پارلمان؛ کمیسیون انتصابات؛ قانون اعضای موروثی ۲۰۲۶.

ساختار و سلسله مراتب محاکم حقوقی و کیفری

در دعاوی مدنی، «دادگاه شهرستان» یا کانتی کورت مرجع اصلی بسیاری از اختلافات قرارداد، بدهی، خسارت و اموال است. نام آن به معنای وابستگی قضایی به حکومت محلی نیست. دعاوی مهم‌تر یا تخصصی‌تر ممکن است در «دادگاه عالی» یا های کورت آغاز شوند؛ این مرجع با دیوان عالی پادشاهی متحد، که در رأس رسیدگی‌های عالی قرار دارد، متفاوت است. های کورت سه بخش عمده دارد: کینگز بنچ، چنسری و خانواده. دادگاه خانواده نیز جداگانه به بخش بزرگی از دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند؛ پس تمام اختلافات غیرکیفری مسیر یکسانی ندارند.

مسیر تجدیدنظر مدنی به نوع تصمیم، دادگاه صادرکننده و مرتبه قاضی بستگی دارد. در دعاوی عادی مدنی، نخستین اعتراض به رأی قاضی ناحیه در کانتی کورت اصولاً نزد قاضی حوزه در همان ساختار مطرح می‌شود؛ نخستین اعتراض به رأی قاضی حوزه، اصولاً به قاضی های کورت می‌رود. اما هنگامی که رأی مورد اعتراض خود در مرحله تجدیدنظر صادر شده باشد، اعتراض دوم، در صورت احراز شرایط، نزد بخش مدنی دادگاه تجدیدنظر مطرح می‌شود. از این رو، رأی قاضی حوزه در مقام رسیدگی نخستین و رأی همان قاضی در مقام تجدیدنظر مسیر یکسانی ندارند. امور خانواده، ورشکستگی و برخی موضوعات ویژه نیز قواعد جداگانه دارند (دستورالعمل ۵۲A، بندهای ۳۳ تا ۳۵).

برای نمونه، در یک دعوای عادی مطالبه وجه، اگر قاضی ناحیه کانتی کورت حکم دهد، اعتراض نخست معمولاً نزد قاضی حوزه مطرح می‌شود. اگر آن قاضی رأی را در مقام تجدیدنظر تأیید کند، اعتراض دوم مستقیماً تابع شرایط ورود به دادگاه تجدیدنظر است؛ های کورت یک ایستگاه الزامی میان این دو مرحله نیست. ولی اگر رسیدگی نخستین همان دعوای بر عهده قاضی حوزه بوده باشد، مقصد عادی اعتراض نخست های کورت خواهد بود. پس در تشخیص مسیر، دانستن نام ساختمان دادگاه کافی نیست؛ مرتبه قاضی و نوع نقشی که هنگام صدور رأی داشته است نیز اهمیت دارد.

معمولاً اجازه تجدیدنظر لازم است و پذیرش اعتراض دوم شرایط سخت‌گیرانه‌تری دارد. اعتراض‌کننده باید ایراد قابل رسیدگی نشان دهد؛ صرف نارضایتی از نتیجه، مجوز تکرار دادرسی نیست. رسیدگی اصولاً بازبینی رأی است، نه شنیدن دوباره همه شاهدان؛ با این حال، قواعد در شرایط مقرر رسیدگی مجدد را نیز مجاز می‌شمارند. اگر مشکل به کاربرد قاعده حقوقی یا بی‌عدالتی ناشی از تخلف مهم آیینی مربوط باشد، مرجع اعتراض آن را در حدود صلاحیت و معیارهای قانونی بررسی می‌کند (قواعد آیین دادرسی مدنی، قواعد ۵۲۶، ۵۲۷ و ۵۲۸).

بخش مدنی دادگاه تجدیدنظر عمدتاً تصمیم‌های دادگاه‌های پایین‌تر را از حیث اشتباه حقوقی یا دیگر جهات پذیرفته‌شده بررسی می‌کند. پس از آن، دیوان عالی پادشاهی متحد در پرونده‌های واجد شرایط و با اجازه رسیدگی وارد می‌شود. اهمیت عمومی مسئله حقوقی در پذیرش پرونده نقشی اساسی دارد. دیوان عالی یک مرجع تضمین‌شده برای رسیدگی دوباره به تمام دعاوی نیست. همچنین، برخلاف الگوی متعارف فرجام در

فرانسه، رسیدگی‌های عالی انگلیسی را نباید صرفاً با یک قالب ثابت نقض و اعاده تعریف کرد؛ اختیارات مرجع اعتراض تابع قانون و نوع پرونده است.

در امور کیفری، بیشتر پرونده‌ها از دادگاه مجیستریت آغاز می‌شوند. جرایم کم‌اهمیت‌تر معمولاً در همین مرجع رسیدگی می‌شوند؛ جرایم مهمی که رسیدگی به آنها مستلزم کیفرخواست است به دادگاه کراون فرستاده می‌شوند. دسته‌ای میانی نیز، با توجه به نوع جرم، تصمیم دادگاه و حقوق قانونی متهم، ممکن است در یکی از این دو مرجع رسیدگی شود. در مجیستریت، قاضی حرفه‌ای یا هیئتی از قضات غیرحرفه‌ای آموزش‌دیده رأی می‌دهد و هیئت منصفه حضور ندارد. قضات غیرحرفه‌ای از مشاوره حقوقی مشاور دادگاه بهره می‌گیرند.

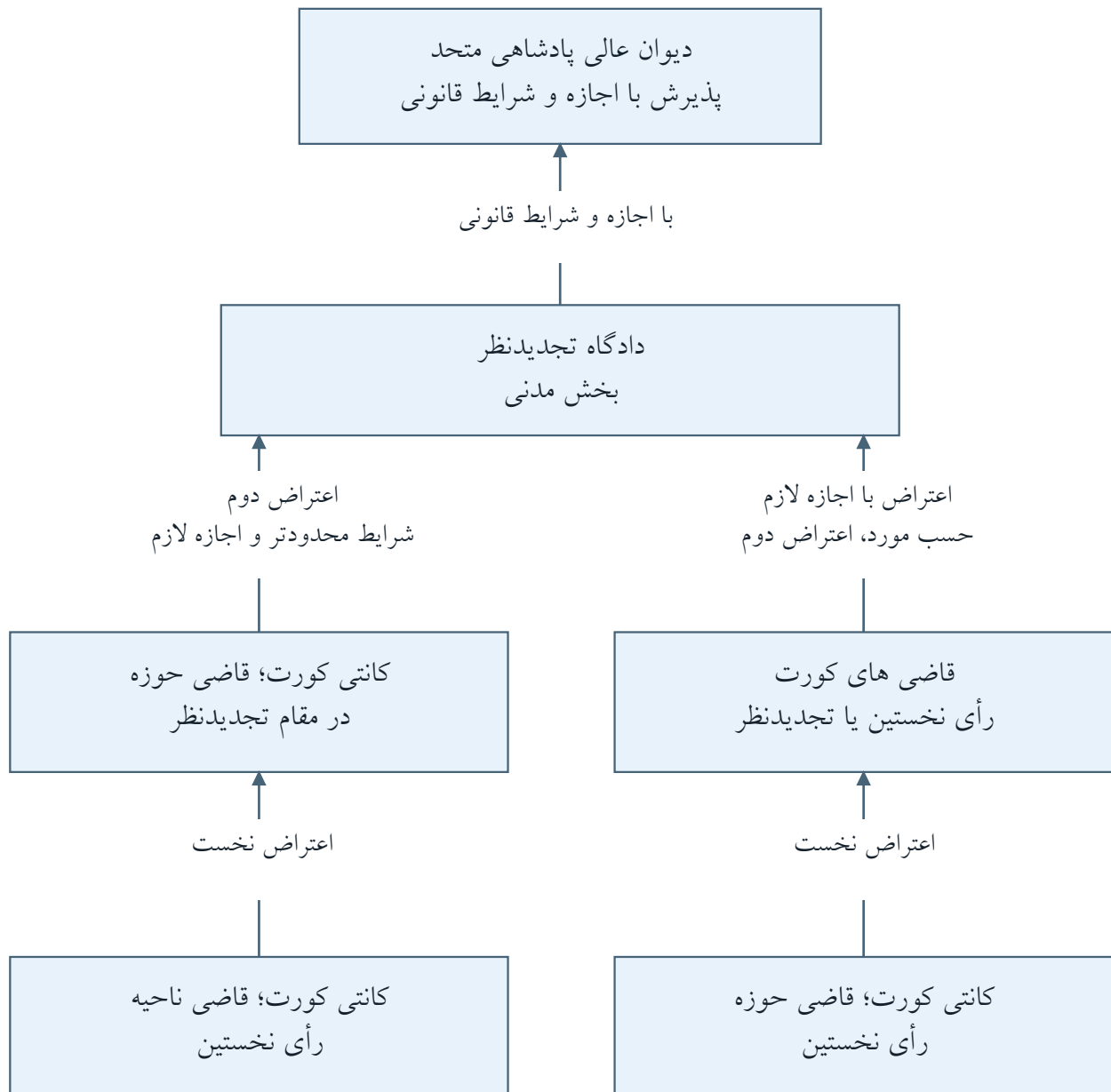
کراون کورت دو وظیفه متفاوت دارد: رسیدگی نخستین به پرونده‌های کیفری مهم و رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به محکومیت یا مجازات صادرشده در مجیستریت. در محاکمه نخستین معمول بر پایه کیفرخواست، هیئت منصفه درباره مجرم بودن تصمیم می‌گیرد و قاضی امور حقوقی و تعیین مجازات را بر عهده دارد. در رسیدگی تجدیدنظر از مجیستریت، هیئت منصفه تشکیل نمی‌شود؛ یک قاضی حرفه‌ای معمولاً همراه دو مجیستریت پرونده را بررسی می‌کند. اعتراض به محکومیت در این مسیر می‌تواند به بازبینیدن ادله و رسیدگی دوباره ماهوی بینجامد.

برای نمونه، متهمی که پس از انکار اتهام در مجیستریت محکوم شده است، می‌تواند در حدود قانون نسبت به محکومیت یا مجازات نزد کراون اعتراض کند. اگر موضوع اعتراض، خود محکومیت باشد، بررسی دوباره شاهدان در کراون ممکن است ضرورت پیدا کند، اما هیئت منصفه‌ای تشکیل نمی‌شود. این وضعیت با متهمی تفاوت دارد که پرونده او از ابتدا برای محاکمه بر پایه کیفرخواست به کراون فرستاده شده است. همچنین، فرستادن محکوم مجیستریت به کراون صرفاً برای تعیین مجازات، تجدیدنظرخواهی نیست؛ دادگاه نخست، رسیدگی به مرحله مجازات را به مرجع دارای اختیار مناسب واگذار می‌کند.

اعتراض به محکومیت ناشی از محاکمه با کیفرخواست در کراون، در شرایط قانونی به بخش کیفری دادگاه تجدیدنظر می‌رود؛ اعتراض به مجازات نیز تابع مقررات مربوط است. اما تصمیم کراون در مقام تجدیدنظر از مجیستریت، به‌طور معمول از همین مسیر به دادگاه تجدیدنظر کیفری نمی‌رود. ایراد حقوقی یا تجاوز از صلاحیت مجیستریت و بعضی تصمیم‌های کراون، از راه «طرح پرسش حقوقی بر مبنای وقایع احرازشده» یا نظارت قضایی نزد های کورت بررسی می‌شود. نظارت بر تصمیم‌های کراون مرتبط با محاکمه بر اساس کیفرخواست محدودیت ویژه دارد (قانون دادگاه‌های مجیستریت ۱۹۸۰، ماده ۱۱۱؛ قانون دادگاه‌های عالی ۱۹۸۱، مواد ۲۸ و ۲۹).

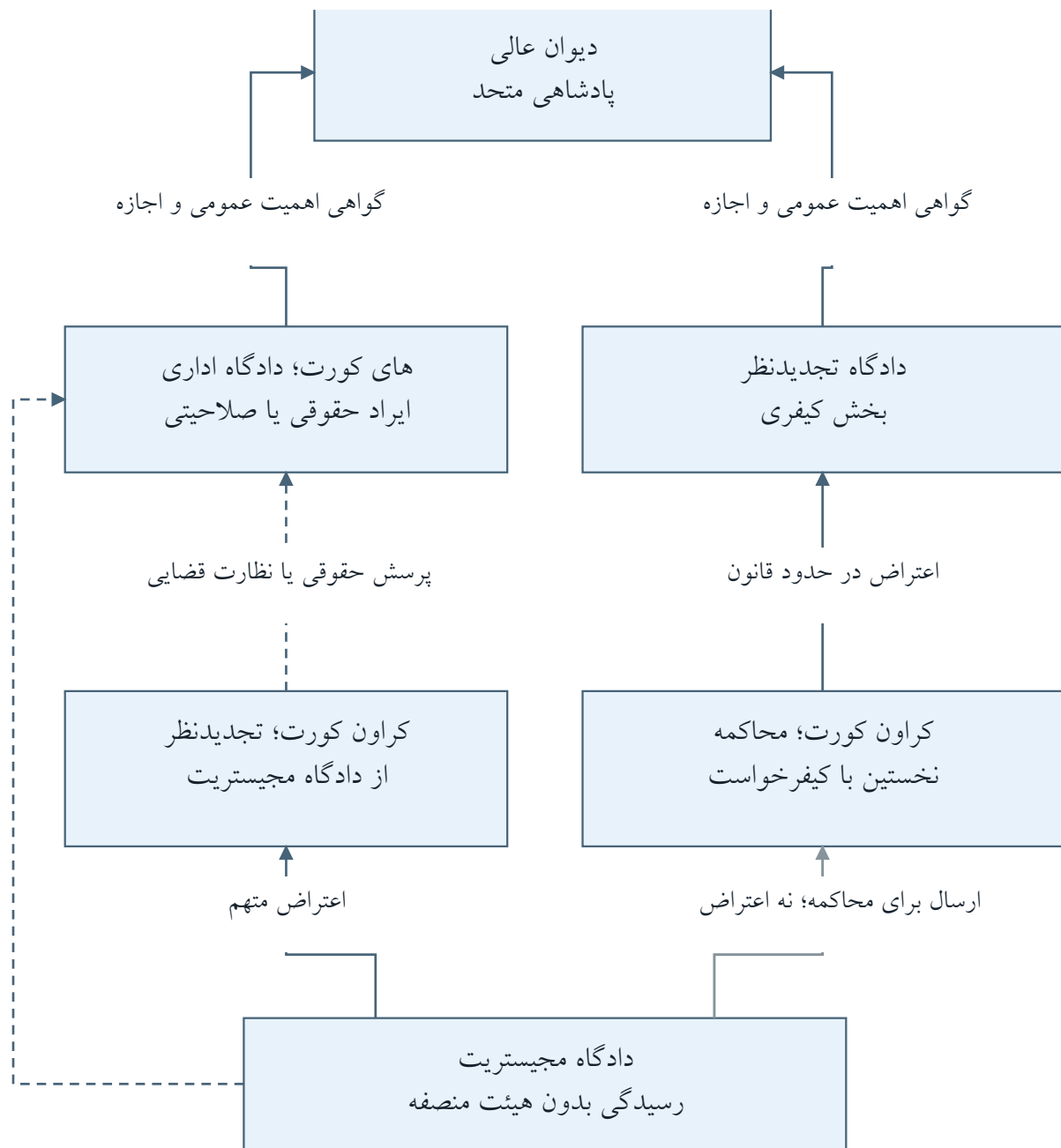
راه ورود پرونده کیفری به دیوان عالی محدودتر است: باید مسئله‌ای حقوقی با اهمیت عمومی گواهی و اجازه لازم صادر شود. در کنار دادگاه‌های عمومی، تریبونال‌ها به اختلافات تخصصی مانند مالیات، مهاجرت و مزایای اجتماعی رسیدگی می‌کنند و مسیر اعتراض خود را دارند. دادگاه اداری نیز بخشی تخصصی در کینگز بنچ است؛ بنابراین، انگلستان شبکه‌ای جدا و هم‌عرض با دادگستری، همانند نظم اداری فرانسه، ندارد. در نتیجه، شناخت مرجع اعتراض مستلزم توجه هم‌زمان به نوع دعوا، مرتبه قاضی و ماهیت تصمیم مورد اعتراض است.

نمودار ۱۹ انگلستان راه‌های اصلی اعتراض در دعاوی مدنی



مقصد اعتراض تابع مرتبه قاضی و نخستین یا تجدیدنظر بودن رأی است. رأی قاضی حوزه در مقام تجدیدنظر، به های کورت نمی‌رود. های کورت با دیوان عالی پادشاهی متحد متفاوت است. دعاوی خانواده، تریبونال‌ها و برخی موضوعات ویژه مسیرهای جدا دارند. مأخذ: دستورالعمل ۵۲A آیین دادرسی مدنی، جدول ۱؛ بخش ۵۲.

نمودار ۲۰ انگلستان مسیرهای کیفری و دو نقش کراون کورت



خط‌چین سمت چپ، پرسش حقوقی یا نظارت قضایی مستقیم بر تصمیم مجیستری است. ارسال به کراون با اعتراض تفاوت دارد و ممکن است صرفاً برای تعیین مجازات باشد. کراون در مقام تجدیدنظر هیئت منصفه ندارد و رأی آن عموماً به بخش کیفری دادگاه تجدیدنظر نمی‌رود.

مأخذ: پایگاه رسمی قوه قضاییه؛ دیوان عالی پادشاهی متحد.

منطق حقوقی و چگونگی اثبات

در رسیدگی قضایی دو پرسش جدا مطرح است: چه قاعده‌ای بر اختلاف حکومت می‌کند و چه وقایعی در پرونده ثابت شده است؟ پاسخ نخست به تفسیر قانون و سابقه نیاز دارد؛ پاسخ دوم به ادله. رأی پیشین ممکن است روشن کند تولیدکننده نسبت به مصرف‌کننده وظیفه مراقبت دارد، ولی وجود عیب و رابطه آن با زیان خواهان کنونی را ثابت نمی‌کند. آمیختن این دو مرحله، هم استدلال حقوقی را ناقص می‌سازد و هم ارزش واقعی یک سند یا شهادت را مبهم می‌کند.

در کار با سابقه، قاضی وقایع مؤثر، مسئله حقوقی و استدلال لازم برای نتیجه رأی پیشین را تشخیص می‌دهد. این استدلال ضروری، در حدود جایگاه دادگاه صادرکننده، قدرت الزام‌آور دارد؛ اظهارنظرهای فرعی همان اعتبار را ندارند. اگر تفاوتی مؤثر میان دو پرونده وجود داشته باشد، قاضی می‌تواند نشان دهد سابقه بر دعوای جدید منطبق نیست. این «تمایزگذاری» با نادیده گرفتن سابقه فرق دارد. دادگاه‌های پایین‌تر تابع آرای لازم‌الاتباع مراجع بالاترند؛ دیوان عالی نیز تنها با احتیاط و در موارد مناسب از سابقه خود عدول می‌کند.

الزام‌آور بودن سابقه بدین معنا نیست که هر جمله رأی قبلی در هر اختلاف بعدی اجرا شود. ابتدا باید روشن شود کدام ویژگی‌های واقعه برای پاسخ حقوقی آن دادگاه ضروری بوده‌اند. اختلافی که صرفاً در نام طرفین یا زمان وقوع رخداد متفاوت است، معمولاً با چنین تفاوتی از سابقه خارج نمی‌شود؛ اما تغییر در نوع رابطه حقوقی یا عنصر مؤثر مسئولیت می‌تواند مهم باشد. تمایزگذاری باید توضیح داده شود تا خواننده رأی دریابد چرا همان قاعده بر وضعیت تازه حکومت نمی‌کند. بدین ترتیب، سابقه هم قاضی را محدود می‌کند و هم برای استدلال دقیق به او چارچوب می‌دهد.

پرونده دونوهو علیه استیونسون در ۱۹۳۲، که از اسکاتلند نزد مجلس اعیان آمد و در حقوق انگلیس نیز اثری بنیادی گذاشت، جدایی قاعده و اثبات را نشان می‌دهد. خواهان مدعی بود از نوشیدن محصولی آلوده آسیب دیده، در حالی که طرف قرارداد خرید نبود. مسئله این بود که آیا بر مبنای وقایع ادعا شده، تکلیف مراقبت تولیدکننده قابل شناسایی است. رأی امکان این مسئولیت را پذیرفت؛ در آن مرحله، وقوع همه وقایع ادعایی و استحقاق نهایی خسارت احراز نشد. ارزش پرونده در گسترش مبنای حقوقی دعوا بود، نه بی‌نیاز ساختن خواهان از اثبات ادعا.

در دعوای مدنی، اصل بر آن است که شخص مدعی واقعه مؤثر باید آن را ثابت کند؛ معیار معمول «غلبه احتمال» است، یعنی وقوع آن امر از عدم وقوعش محتمل‌تر باشد. برای مثال، خواهان مطالبه دین باید منشأ تعهد را اثبات کند؛ خواننده‌ای که پرداخت را ادعا می‌کند معمولاً اثبات آن دفاع را بر عهده دارد. تساوی احتمال‌ها به سود دارنده بار اثبات تمام نمی‌شود.

برای نمونه، قرارداد امضاشده و رسید تحویل وجه ممکن است اصل بدهی را تأیید کنند؛ رسید بانکی بعدی می‌تواند برای بررسی ادعای پرداخت اهمیت داشته باشد. دادگاه باید بداند هر سند کدام واقعه را ثابت می‌کند و آیا پرداخت مربوط به همین بدهی است یا رابطه‌ای دیگر. فراوانی اسناد به‌تنهایی تعیین‌کننده نیست. حتی یک سند روشن ممکن است از چند اظهارنظر مبهم ارزش بیشتری داشته باشد. معیار غلبه احتمال نیز محاسبه

مکانیکی تعداد مدارک یا تعیین درصد ریاضی برای هر شاهد نیست؛ داورِ مستدل درباره مجموعه ادله و احتمال وقوع واقعه است. رأی مربوط به کودکان بی، تمایز بار و معیار اثبات و وحدت معیار عادی مدنی را روشن کرده است (۲۰۰۸، بندهای ۲ تا ۱۵).

در دعوای کیفری، اصل بر برائت است و دادستان باید عناصر جرم را فراتر از شک معقول ثابت کند. این معیار از غلبه احتمال سخت‌گیرانه‌تر است و در خطاب به هیئت منصفه معمولاً با لزوم اطمینان از مجرم بودن بیان می‌شود. متهم اصولاً مکلف نیست بی‌گناهی خود را ثابت کند. باین‌حال، بعضی دفاع‌ها یا احکام قانونی قواعد ویژه‌ای درباره بار ارائه دلیل یا بار اثبات دارند و باید جداگانه تفسیر شوند. رأی وولمینگتن علیه مدیر تعقیب عمومی، اصل مسئولیت اثباتی تعقیب را در سنت انگلیسی برجسته کرد (۱۹۳۵).

اسناد، شهادت، اظهارات طرفین، داده‌های الکترونیکی و کارشناسی می‌توانند وسیله اثبات باشند، اما ارتباط دلیل با موضوع، قابلیت پذیرش و قدرت اقناعی آن سه مسئله متفاوت‌اند. سندی ممکن است پذیرفتنی باشد ولی به دلیل ابهام یا تعارض با قرائن وزن اندکی داشته باشد. شهادت غیرمستقیم نیز در همه دعوای ممنوع نیست و قواعد مدنی و کیفری درباره آن تفاوت دارند. قاضی پیش از اتکا به دلیل باید محدودیت‌هایی مانند محرمانگی رابطه وکیل و موکل و مقررات حمایت از دادرسی منصفانه را رعایت کند.

دادرسی ماهیتی ترافعی دارد؛ یعنی طرفین اختلاف، زیر نظارت قاضی بی‌طرف، ادعا و دلیل خود را عرضه و ادعای یکدیگر را نقد می‌کنند. وکیل طرف مقابل با پرسش از شاهد، دقت مشاهده، حافظه یا ناسازگاری روایت او را می‌آزماید. قاضی نیز موضوع‌های اختلاف را مشخص می‌کند، بر زمان و هزینه نظارت دارد و از رفتار نامنصفانه جلوگیری می‌کند. در دادرسی مدنی، افشای اسناد مرتبط و اظهارات کتبی پیش از جلسه به روشن شدن اختلاف کمک می‌کند. محرمانگی قانونی و تناسب درخواست‌ها حدود این فرایند را تعیین می‌کنند.

بسیاری از دعوای مدنی با سازش پایان می‌یابند و بسیاری از پرونده‌های کیفری نیز به سبب پذیرش اتهام، به محاکمه کامل همراه با هیئت منصفه نمی‌رسند. در محکومیت پس از پذیرش اتهام، دادگاه همچنان باید اعتبار پذیرش و حدود قانونی مجازات را بررسی کند. در پرونده دارای هیئت منصفه، تشخیص قانون و قابلیت پذیرش دلیل بر عهده قاضی است و تصمیم درباره مجرم بودن، بر پایه دستور حقوقی او، با هیئت منصفه خواهد بود. این تقسیم کار را نباید به همه دادگاه‌ها و تمام مراحل رسیدگی تعمیم داد.

جایگاه و وظایف قاضی و حرفه وکیل

قاضی باید مستقل از دولت و طرفین، بی‌طرفانه رسیدگی کند، به هر طرف فرصت مؤثر ارائه نظر بدهد و تصمیم حقوقی خود را توضیح دهد. مدیریت جلسه، حل اختلاف درباره دلیل، تفسیر قانون، اعمال سابقه و تعیین ضمانت اجرا از وظایف اوست. در دعوای بدون هیئت منصفه، قاضی واقعیت‌ها را نیز احراز می‌کند. استقلال مانع پاسخ‌گویی حرفه‌ای نیست؛ قواعد رد دادرس، رسیدگی انتظامی و امکان اعتراض به رأی، هرکدام با هدفی متفاوت، از سلامت فرایند حمایت می‌کنند.

بخش مهمی از قضات حرفه‌ای پس از کسب تجربه حقوقی انتخاب می‌شوند. این ویژگی با الگوی ورود مستقیم به مسیر حرفه قضایی پس از آموزش دانشگاهی تفاوت دارد، اما نباید آن را به انحصار قضاوت در

وکالای یک گروه فروکاست. صلاحیت لازم با نوع سمت تفاوت دارد و سازوکارهای گزینش در حفظ شایستگی و استقلال مؤثرند. مجیستریتهای غیرحرفه‌ای نیز مسیر و وظایف خاص خود را دارند. حضور آنان مشارکت اجتماعی در عدالت را گسترش می‌دهد، در حالی که آموزش و مشاوره حقوقی برای کیفیت تصمیم‌هایشان ضروری است.

کمیسیون انتصابات قضایی در گزینش بسیاری از قضات دادگاه‌های مورد بحث نقش دارد و شایستگی معیار اساسی آن است؛ همه سمت‌ها، به‌ویژه عضویت دیوان عالی پادشاهی متحد، از مسیر واحدی پر نمی‌شوند. استقلال قاضی با استقلال وکیل تفاوت دارد. قاضی نسبت به طرفین وظیفه بی‌طرفی دارد، اما وکیل از منافع مشروع موکل حمایت می‌کند. وجه مشترک آنان تبعیت از قانون و مقاومت در برابر فشار نارواست، نه یکسان بودن نقششان در پرونده.

حرفه وکالت به‌طور سنتی میان سولیسیتور و باریستر تقسیم شده است. سولیسیتور معمولاً ارتباط مستمر با موکل، مشاوره، تنظیم اسناد و اداره مقدمات پرونده را بر عهده دارد؛ باریستر بیشتر با دفاع در دادگاه و اظهارنظر تخصصی شناخته می‌شود. این مرزبندی مطلق نیست: سولیسیتور دارای صلاحیت لازم می‌تواند در محاکم بالاتر دفاع کند و بعضی باریسترها نیز در چارچوب مقرر مستقیماً از موکل دستور می‌گیرند. بنابراین، عنوان حرفه به‌تنهایی همه اختیارات شخص را نشان نمی‌دهد.

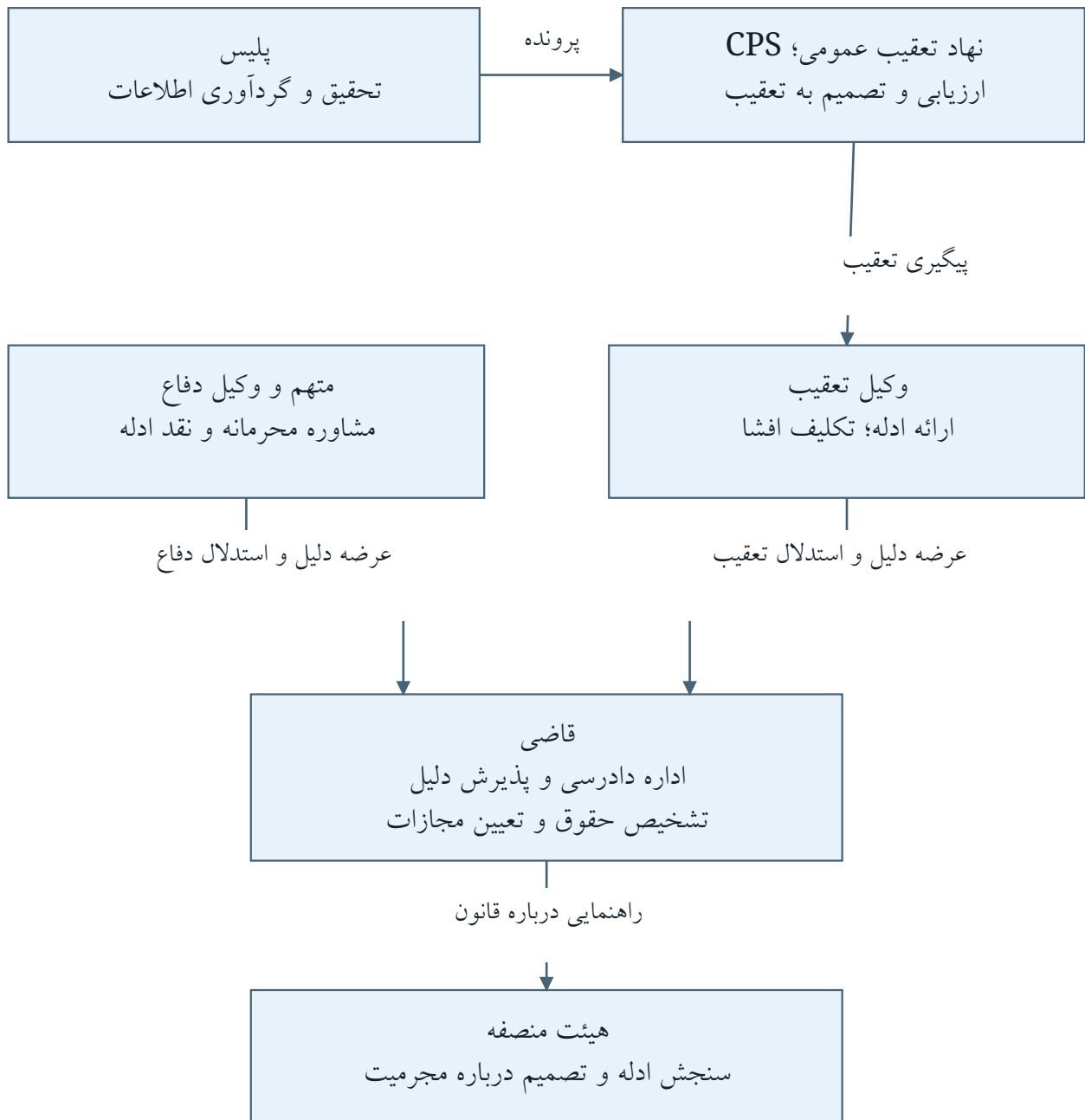
وکیل در عین دفاع از منافع مشروع موکل، نسبت به دادگاه و اجرای درست عدالت مسئولیت دارد. حفظ اسرار، پرهیز از تعارض منافع و صداقت از ارکان این مسئولیت‌اند. دفاع مؤثر مجوز ارائه آگاهانه دلیل دروغین یا گمراه کردن دادگاه نیست. این تعهد دوگانه، وکیل را از نمایندگی‌ای که صرفاً هر خواسته موکل را اجرا می‌کند متمایز می‌سازد (اصول نهاد تنظیم حرفه سولیسیتورها، اصول ۱ تا ۷).

برای نمونه، اگر موکل در گفت‌وگوی محرمانه وقوع رفتار مجرمانه را نزد وکیل خود بپذیرد، وکیل از همین راه مأمور اعلام آن به دادگاه نمی‌شود. او می‌تواند درباره پیامدهای پذیرش اتهام مشاوره دهد و، در حدود قواعد حرفه‌ای، کفایت ادله تعقیب را به چالش بکشد؛ اما نمی‌تواند آگاهانه روایت خلاف واقع بسازد یا شاهد دروغین معرفی کند. بدین ترتیب، حمایت از محرمانگی با مجاز دانستن فریب دادگاه یکی نیست. دادگاه نیز نباید وکیل دفاع را صرفاً به سبب دفاع از متهم، شریک ادعا یا رفتار او بداند (مقررات حرفه باریسترها، قواعد C3 تا C6). دسترسی به کمک حقوقی و تناسب حق‌الوکاله نیز بر امکان عملی استفاده از این حمایت اثر می‌گذارند.

دادستان نماینده تعقیب عمومی است و با وکیل شاکی خصوصی یا قاضی تفاوت دارد. نهاد تعقیب عمومی سلطنتی بسیاری از پرونده‌های تحقیق‌شده به‌وسیله پلیس را ارزیابی و تعقیب می‌کند. در آزمون کامل تصمیم به تعقیب، کفایت دلیل و منفعت عمومی جداگانه سنجیده می‌شوند. وجود احتمال واقع‌بینانه محکومیت برای شروع یا ادامه تعقیب با معیار اثبات جرم در دادگاه یکسان نیست؛ اولی ارزیابی پیشینی پرونده و دومی شرط صدور حکم محکومیت است. تکالیف افشای اطلاعات مؤثر نیز مانع تبدیل دادستان به طرفی صرفاً در پی پیروزی می‌شود (آیین‌نامه دادستان‌های سلطنتی، بخش ۴).

در رابطه نهادی، پلیس تحقیق می‌کند، تعقیب عمومی پرونده را مطابق صلاحیت قانونی ارزیابی می‌کند و دادگاه درباره اتهام تصمیم می‌گیرد. دادستان می‌تواند درباره نیازهای اثباتی با پلیس گفت‌وگو کند، اما این ارتباط، پلیس و دادستان را به دادگاه تبدیل نمی‌کند. در جلسه نیز وکیل تعقیب و وکیل دفاع دو نقش متفاوت دارند و هر دو زیر نظارت آیینی قاضی استدلال می‌کنند؛ هیچ‌یک از حیث حرفه‌ای کارمند یا تابع دستورات دفاعی قاضی نیست. قاضی نحوه قانونی رسیدگی را اداره می‌کند و نمی‌تواند به جای وکیل، راهبرد یکی از طرفین را بر عهده گیرد.

نمودار ۲۱ انگلستان نقش‌ها در محاکمه کیفری با هیئت منصفه



قاضی رأی مجرمیت را به هیئت منصفه تحمیل نمی‌کند. تصمیم به تعقیب، حکم محکومیت نیست. وکیل دفاع کارمند قاضی یا دادستان نیست و هر دو وکیل به صداقت در برابر دادگاه مقیدند. در دعوای مدنی، وکلای خواهان و خوانده نزد قاضی مستقل استدلال می‌کنند. مأخذ: کد دادستان‌های سلطنتی؛ اصول حرفه‌ای وکالت.

ارزیابی نهایی

توان اصلی این نظام در ترکیب تداوم و اصلاح است. سابقه به ثبات انتظارات کمک می‌کند و تمایزگذاری امکان پاسخ متناسب به وضعیت تازه را فراهم می‌سازد. تخصص حرفه‌ای و آرای مستدل، گفت‌وگوی حقوقی میان دادگاه‌ها و وکلا را تقویت می‌کنند. همچنین، نظارت قضایی بر اداره و دادرسی ترافیعی ابزارهایی برای مهار قدرت و آشکار شدن ضعف ادعاها فراهم می‌آورند. ارزش این امتیازها زمانی بیشتر می‌شود که انتشار رأی، دسترسی به مشاوره و استقلال قضایی در عمل تضمین شوند.

در مقابل، انباشت منابع و پیچیدگی راه‌های اعتراض، شناخت حقوق را برای غیرمتخصص دشوار می‌کند. هزینه و زمان رسیدگی می‌توانند فاصله میان حق قانونی و امکان احقاق آن را افزایش دهند. حاکمیت پارلمان نیز سبب می‌شود برخی منازعات حقوق بنیادین در نهایت به پاسخ سیاسی وابسته بمانند. بنابراین، کیفیت عدالت انگلیسی را نمی‌توان تنها از قدرت سابقه یا حضور هیئت منصفه نتیجه گرفت؛ باید سازمان دادگاه، قواعد اثبات، رفتار حرفه‌ای و دسترسی واقعی به دادگستری را در کنار یکدیگر سنجید.

فصل پنجم نظام حقوقی ایالات متحده

تاریخچه

حقوق ایالات متحده از میراث انگلیسی آغاز شد، اما با استقلال و تشکیل دولت فدرال مسیر متمایزی یافت. مستعمره‌ها بسیاری از قواعد کامن‌لا را دریافت کرده بودند، ولی شرایط اقتصادی، مذهبی و اجتماعی آنها یکسان نبود. استقلال سیاسی در ۱۷۷۶ به کنار گذاشتن کامل این میراث نینجامید؛ بخش بزرگی از حقوق خصوصی و روش استدلال قضایی استمرار یافت. تفاوت اساسی در ایجاد نظامی جمهوری، قانون اساسی نوشته و تقسیم اقتدار میان حکومت فدرال و ایالت‌ها پدید آمد.

قانون اساسی ۱۷۸۷ سازمان قوای فدرال را مشخص کرد و پس از تصویب لازم، از ۱۷۸۹ مبنای حکومت جدید شد. ده متمم نخست، موسوم به منشور حقوق، در ۱۷۹۱ به متن افزوده شدند. جنگ داخلی و متمم‌های سیزدهم تا پانزدهم نیز مسئله بردگی، شهروندی و حقوق برابر را دگرگون کردند. این تحولات نشان می‌دهند که قانون اساسی فقط نقشه توزیع قدرت نیست؛ چارچوبی برای منازعه بر سر حدود آزادی و برابری نیز هست. باین حال، فاصله میان اعلام حقوق و تحقق اجتماعی آنها گاه بسیار طولانی بوده است.

در سده بیستم، افزایش نقش دولت فدرال در اقتصاد، حقوق مدنی و تنظیم بازار، اهمیت قوانین کنگره و سازمان‌های اداری را بیشتر کرد. هم‌زمان، ایالت‌ها همچنان در قرارداد، مالکیت، خانواده، مسئولیت مدنی و بخش بزرگی از حقوق کیفری نقش اصلی دارند. از این رو، «حقوق آمریکا» نام یک قانون مدنی یا کیفری واحد برای همه کشور نیست. لوئیزیانا نیز در حقوق خصوصی، میراث برجسته قاره‌ای دارد و نمونه‌ای از تنوع درونی این کشور به شمار می‌رود؛ این ویژگی آن را از ساختار اساسی فدرال جدا نمی‌کند.

استمرار کامن‌لا در آمریکا بیش از آنکه به معنای تکرار نهادهای انگلیسی باشد، استمرار شیوه‌ای برای استدلال از پرونده‌های پیشین است. قاضی آمریکایی نیز سابقه را تحلیل می‌کند، اما این تحلیل در چارچوب قانون اساسی برتر و چندین نظام قانون‌گذاری انجام می‌شود. همین تفاوت توضیح می‌دهد که چرا دو کشور متعلق به یک خانواده حقوقی می‌توانند درباره جایگاه پارلمان، شیوه انتخاب قاضی و اعتبار قوانین پاسخ‌های متفاوتی داشته باشند. خانواده حقوقی، خاستگاه و روش‌های مشترک را نشان می‌دهد؛ سازمان قدرت را باید از قانون اساسی هر کشور شناخت.

ویژگی‌ها و امتیازات و ساختار نظام حقوقی

دو تقسیم قدرت در این نظام هم‌زمان عمل می‌کند: تقسیم افقی میان مقننه، مجریه و قضاییه و تقسیم عمودی میان فدراسیون و ایالت‌ها. صلاحیت دولت فدرال باید بر قانون اساسی استوار باشد و قدرت‌های واگذارنشده، در حدود متمم دهم، برای ایالت‌ها یا مردم باقی می‌مانند. در تعارض معتبر، قانون اساسی و حقوق فدرال دارای برتری مقدم‌اند؛ اما هر تصمیم مقام فدرال صرفاً به دلیل منشأ آن بر حقوق ایالتی غلبه نمی‌کند. اعتبار اختیار و قلمرو قاعده باید نخست احراز شود.

قوه مقننه فدرال، کنگره، از مجلس نمایندگان و سنا تشکیل می‌شود. نمایندگی جمعیت در مجلس نمایندگان و حضور برابر ایالت‌ها در سنا دو منطق متفاوت را ترکیب می‌کنند. تصویب قانون معمولاً به موافقت هر دو مجلس و طی مرحله مربوط به رئیس‌جمهور نیاز دارد. کنگره علاوه بر قانون‌گذاری، بودجه را تصویب و بر دستگاه اجرایی نظارت می‌کند. تصویب بسیاری از انتصاب‌های مهم در سنا و اختیار استیضاح و محاکمه سیاسی در دو مجلس، بخشی از سازوکار کنترل متقابل قواست (قانون اساسی، اصل اول).

برای مثال، تصویب یک مصوبه در هر دو مجلس همیشه پایان فرایند قانون‌گذاری نیست. رئیس‌جمهور می‌تواند آن را وتو کند و کنگره، با اکثریت مقرر دوسوم در هر دو مجلس، بر وتو غلبه کند. در انتصاب قاضی موضوع اصل سوم نیز رئیس‌جمهور نامزد را معرفی می‌کند و تأیید سنا لازم است. هیچ‌یک از این دو اختیار به معنای حق دستور دادن به قاضی درباره نتیجه پرونده پس از انتصاب نیست. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که «مهار و موازنه» به معنای وابستگی کامل یک قوه به دیگری نیست؛ هر قوه اختیار خاص خود را دارد و اعمال بعضی اختیارات به مشارکت قوه دیگر نیازمند است.

رئیس‌جمهور در رأس قوه مجریه فدرال قرار دارد و ریاست کشور و دولت را در یک مقام جمع می‌کند. وزیران برخلاف نظام پارلمانی، برای ادامه کار به رأی اعتماد مستمر مجلس نمایندگان وابسته نیستند. رئیس‌جمهور قوانین را اجرا می‌کند، اختیارات مقرر در سیاست خارجی دارد و در انتصاب قضات فدرال مشارکت می‌کند، ولی نمی‌تواند صرفاً با دستور اجرایی، قانون مصوب معتبر کنگره را تغییر دهد. سازمان‌های اداری نیز تنها در حدود اختیار قانونی خود می‌توانند مقرر و وضع کنند یا تصمیم الزام‌آور بگیرند (قانون اساسی، اصل دوم).

قوه قضاییه فدرال طبق اصل سوم شامل دیوان عالی و دادگاه‌های پایین‌تری است که کنگره ایجاد می‌کند. این دادگاه‌ها در اختلاف قابل رسیدگی می‌توانند اعتبار قانون یا اقدام حکومت را با قانون اساسی بسنجند. رأی ماربری علیه مدیسون در ۱۸۰۳ بیان کلاسیک این نظارت است: دیوان بخش ناسازگار قانون مربوط به صلاحیت خود را قابل اجرا ندانست و در همان حال، درخواست خواهان را نپذیرفت. نتیجه پرونده نشان می‌دهد که اعلام یک اصل مهم حقوقی لزوماً به پیروزی شخصی که آن را مطرح کرده نمی‌انجامد.

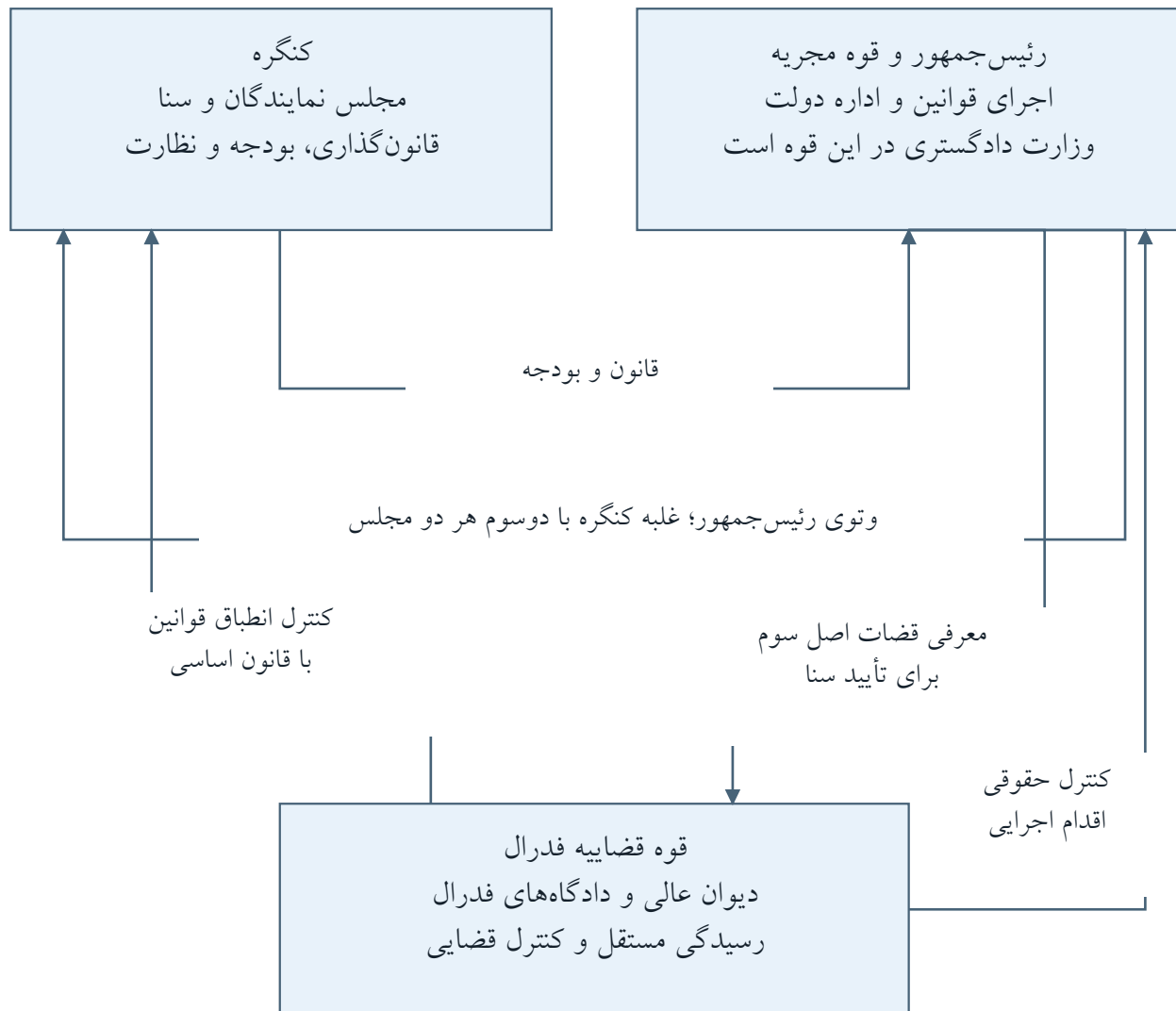
نظارت قضایی نیز در اینجا با نظر مشورتی آزاد درباره هر مسئله سیاسی تفاوت دارد. دادگاه فدرال باید با دعوایی مواجه باشد که شرایط رسیدگی قضایی، از جمله نفع و سمت لازم خواهان، در آن وجود دارد. همچنین، استیضاح در این ساختار همان رأی عدم اعتماد پارلمانی نیست: طرح اتهام بر عهده مجلس نمایندگان و محاکمه سیاسی بر عهده سناست و به شرایط قانون اساسی وابسته است. اختلاف سیاسی عادی میان رئیس‌جمهور و اکثریت مجلس، به‌خودی‌خود موجب پایان ریاست جمهوری نمی‌شود.

هر ایالت نیز قانون اساسی، قوای حکومتی و شبکه دادگاه‌های خود را دارد. معمولاً فرماندار ریاست قوه مجریه ایالتی را بر عهده دارد و مجلس ایالتی در حدود صلاحیت خویش قانون وضع می‌کند. این نهادها شعبه‌های اداری حکومت فدرال نیستند. در عین حال، حقوق بنیادین قابل اعمال بر ایالت‌ها و برتری حقوق

معتبر فدرال حدود استقلال آنها را مشخص می‌کنند. همین ترکیب، امکان تجربه راه‌حل‌های متنوع محلی را فراهم می‌سازد، اما تشخیص قانون و دادگاه صالح را نیز پیچیده می‌کند.

قانون‌گذاری نوشته و سابقه قضایی هر دو منابع اساسی‌اند. قوانین عمومی فدرال در مجموعه قوانین ایالات متحده و مقررات اداری در مجموعه مقررات فدرال سامان می‌یابند. در سطح ایالت نیز قانون و رویه حضور دارند. متون نمونه، مانند قانون متحدالشکل تجارت، فقط در حد تصویب هر ایالت اثر قانونی می‌یابند؛ نوشته‌های بازیان‌کننده کاملاً نیز به‌خودی‌خود قانون نیستند. امتیاز این تنوع آن است که قواعد می‌توانند در چند مسیر اصلاح شوند، ولی استفاده از یک منبع بدون تعیین قلمرو اعتبار آن ممکن است به نتیجه نادرست بینجامد.

نمودار ۲۲ ایالات متحده قوای فدرال و روابط نظارت متقابل



انتصاب قاضی رابطه فرماندهی ایجاد نمی کند. قضات مشمول اصل سوم قانون اساسی در صورت رفتار شایسته، مدت خدمت معین ندارند. استیضاح مقام های فدرال با مجلس نمایندگان آغاز می شود و رسیدگی به آن با سناست. ایالت ها نیز نهادهای حکومتی جداگانه دارند. مأخذ: قانون اساسی ایالات متحده، اصول اول تا سوم.

فرایندهای انتخاباتی ایالات متحده

فرایند انتخاب رئیس جمهور ایالات متحده

انتخاب رئیس جمهور آمریکا دو مرحله متمایز دارد: نخست، تعیین نامزدها و سپس انتخاب رئیس جمهور طبق سازوکار قانون اساسی. در مسیر معمول احزاب بزرگ، انتخابات مقدماتی و گردهمایی‌های حزبی به تعیین نمایندگان همایش ملی حزب می‌انجامد. این نمایندگان، نامزد حزب را برمی‌گزینند؛ آنان با «گزینندگان» کالج انتخاباتی تفاوت دارند. نامزدهای مستقل نیز مطابق مقررات دسترسی به برگه رأی در ایالت‌ها می‌توانند وارد رقابت شوند و الزاماً از مسیر همایش حزبی نمی‌گذرند.

در انتخابات عمومی نوامبر، رأی شهروندان هر ایالت مبنای تعیین گزینندگان آن ایالت است. تعداد آرای انتخاباتی هر ایالت برابر مجموع کرسی‌های آن در مجلس نمایندگان و سناست و ناحیه کلمبیا نیز سه رأی دارد. مجموع معمول، ۵۳۸ رأی است و در این حالت، پیروزی به دست کم ۲۷۰ رأی نیاز دارد. در بیشتر ایالت‌ها، برنده آرای مردمی ایالت همه آرای انتخاباتی آن را می‌گیرد؛ در مین و نبراسکا، دو رأی به برنده کل ایالت و یک رأی به برنده هر حوزه مجلس نمایندگان اختصاص می‌یابد. بنابراین، بیشترین رأی مردمی در سراسر کشور به‌تنهایی پیروزی را تضمین نمی‌کند.

گزینندگان در دسامبر در ایالت‌های خود به رئیس جمهور و معاون او جداگانه رأی می‌دهند. آرای آنان در نشست مشترک کنگره شمارش می‌شود و دوره ریاست جمهوری در بیستم ژانویه آغاز می‌گردد. برای نمونه، اگر نامزدی ۲۸۰ رأی انتخاباتی معتبر کسب کند، با فرض مجموع کامل ۵۳۸ رأی، اکثریت لازم را دارد؛ کم‌بودن آرای مردمی سراسری او نسبت به رقیب، به‌خودی‌خود این نتیجه را تغییر نمی‌دهد. این نمونه نشان می‌دهد که واحد اصلی تخصیص آرا، ایالت است و نباید رأی مردمی را با رأی انتخاباتی یکسان دانست.

مسیر مقدماتی و همایش، الگوی معمول احزاب بزرگ است؛ ورود نامزد مستقل مسیر جداگانه دارد. اگر هیچ نامزد ریاست جمهوری اکثریت لازم نیاورد، مجلس نمایندگان از میان حداکثر سه نفر نخست انتخاب می‌کند؛ هر هیئت ایالتی یک رأی دارد و اکثریت ایالت‌ها لازم است. اگر نامزد معاونت نیز اکثریت لازم نیاورد، سنا از میان دو نفر نخست انتخاب می‌کند؛ هر سناتور یک رأی دارد و اکثریت کل سناتورها لازم است.

فرایند انتخابات مجلس نمایندگان ایالات متحده

مجلس نمایندگان یکی از دو مجلس کنگره فدرال است و انتخابات آن با انتخابات ریاست جمهوری یکی نیست. هر دو سال، تمام ۴۳۵ کرسی دارای حق رأی کامل در معرض انتخاب قرار می‌گیرند؛ بنابراین، دوره نمایندگی دو سال است. انتخابات دوسالانه گاهی هم‌زمان با انتخابات ریاست جمهوری و گاهی در میانه دوره رئیس جمهور برگزار می‌شود. تغییر اکثریت مجلس در انتخابات میان‌دوره‌ای می‌تواند تصویب برنامه‌ها و بودجه را برای رئیس جمهور دشوار کند، اما خودبه‌خود دوره ریاست جمهوری را پایان نمی‌دهد.

فرایندهای انتخاباتی ایالات متحده

کرسی‌های ایالت‌ها بر پایه جمعیت توزیع می‌شوند و نماینده هر حوزه با رأی مردم همان حوزه انتخاب می‌شود. از این رو، انتخابات مجلس نمایندگان یک رقابت سراسری برای تقسیم متناسب کرسی‌ها میان احزاب نیست. برای مثال، پیروزی یک حزب در یک حوزه، یک کرسی به آن حزب می‌دهد؛ زیاده‌بودن فاصله رأی در همان حوزه به ایجاد کرسی اضافی نمی‌انجامد. این ساختار توضیح می‌دهد که چرا نسبت مجموع آرای حزبی در کشور الزاماً با نسبت کرسی‌های آن حزب برابر نیست.

نامزد باید شرایط قانون اساسی، از جمله حداقل ۲۵ سال سن، هفت سال تابعیت آمریکا و سکونت در ایالت مربوط را داشته باشد. راه ورود به برگه رأی، انتخابات مقدماتی، مهلت‌ها و تشریفات اجرایی تابع قواعد قابل اعمال در هر ایالت است. انتخابات با شمارش و تصدیق رسمی نتایج دنبال می‌شود و دوره جدید نمایندگان در سوم ژانویه آغاز می‌گردد. در الگوی رایج اکثریت نسبی، نامزد دارای بیشترین رأی برنده است و کسب بیش از نصف آرا ضرورت ندارد؛ با این حال، برخی انتخابات دارای دور دوم یا سازوکار رأی ترجیحی‌اند و قاعده هر ایالت باید جداگانه بررسی شود. در هر حال، کالج انتخاباتی در انتخاب اعضای این مجلس نقشی ندارد.

«کنگره» نام مجموع مجلس نمایندگان و سناست؛ این نمودار فقط مجلس نمایندگان فدرال را نشان می‌دهد. ۴۳۵، تعداد کرسی‌های دارای حق رأی کامل است؛ نمایندگان قلمروها و ناحیه کلمبیا وضعیت حقوقی متفاوتی دارند. ترسیم مجدد حوزه‌ها مرحله هر انتخابات دوسالانه نیست؛ توزیع و مرزبندی حوزه‌ها در چارچوب قواعد سرشماری و قوانین مربوط انجام می‌شود.

فرایند انتخابات سنای ایالات متحده

سنای فدرال از ۱۰۰ سناتور تشکیل می‌شود؛ هر ایالت، مستقل از جمعیت خود، دو سناتور دارد. به این ترتیب، مجلس نمایندگان منطق نمایندگی جمعیت و سنا منطق برابری ایالت‌ها را منعکس می‌کند. دو سناتور یک ایالت نماینده دو حوزه جداگانه درون آن ایالت نیستند؛ حوزه انتخاباتی هر یک، سراسر ایالت است. برای مثال، یک ایالت کم جمعیت همان دو کرسی سنایی را دارد که یک ایالت پرجمعیت، هر چند شمار نمایندگان آنها در مجلس نمایندگان متفاوت باشد.

دوره سناتورها شش سال است، اما انتخابات تمام کرسی‌ها هم‌زمان برگزار نمی‌شود. کرسی‌ها در سه گروه قرار گرفته‌اند و هر دو سال تقریباً یک‌سوم آنها تجدید می‌شود. بنابراین، تغییر ترکیب سنا تدریجی‌تر از مجلس نمایندگان است. انتخابات ویژه برای کرسی خالی ممکن است علاوه بر انتخابات عادی برگزار شود و نباید آن را با آغاز دوره شش‌ساله عادی همه کرسی‌ها اشتباه گرفت.

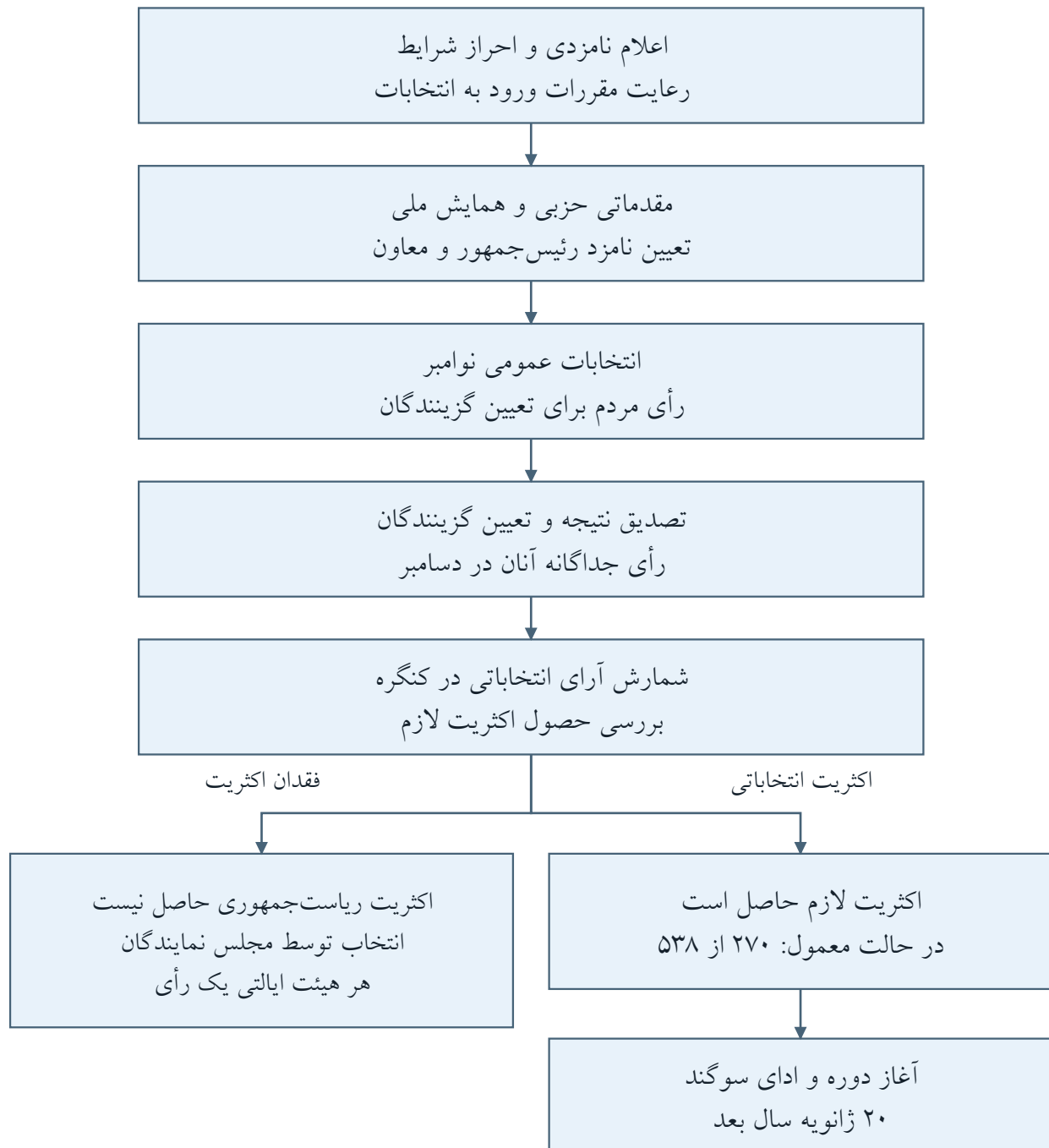
از زمان متمم هفدهم در ۱۹۱۳، قاعده، انتخاب مستقیم سناتورها به دست مردم ایالت است؛ مجالس ایالتی دیگر مرجع عادی انتخاب آنان نیستند. نامزد باید دست‌کم ۳۰ سال سن، نه سال تابعیت آمریکا و سکونت در ایالت مربوط داشته باشد. پس از ورود قانونی به برگه رأی، رقابت در سطح ایالت برگزار و

فرایندهای انتخاباتی ایالات متحده

نتیجه طبق مقررات تصدیق می‌شود. در الگوی رایج اکثریت نسبی، بیشترین رأی برای پیروزی کافی است و لزوماً بیش از نصف آرا لازم نیست؛ با این حال، قواعد انتخابات مقدماتی و تعیین برنده، از جمله لزوم دور دوم یا رأی ترجیحی در موارد مقرر، در ایالت‌ها یکسان نیست. خالی شدن کرسی نیز مسیر جداگانه‌ای دارد: اگر قانون ایالت اجازه دهد، فرماندار می‌تواند تا زمان انتخاب جانشین به دست مردم، انتصاب موقت انجام دهد. این استثنا، اصل انتخابی بودن سنا را از میان نمی‌برد.

دو کرسی عادی یک ایالت در گروه‌های انتخاباتی متفاوت قرار دارند؛ معمولاً هم‌زمان تجدید نمی‌شوند. کرسی خالی ممکن است مشمول انتصاب موقت مجاز و انتخابات ویژه باشد؛ نمودار، مسیر انتخابات عادی را نشان می‌دهد. سناتور منتخب مردم ایالت است؛ این شیوه با عضویت نمایندگان دولت‌های ایالتی در بوندسرات آلمان تفاوت دارد.

نمودار ۲۳ فرایند انتخاب رئیس جمهور ایالات متحده



مسیر حزبی، الگوی معمول احزاب بزرگ است؛ نامزد مستقل مسیر جداگانه دارد. در فقدان اکثریت معاونت، سنا از میان دو نفر نخست انتخاب می کند.

مأخذ: آرشیو ملی آمریکا و USA.gov؛ متمم های دوازدهم و بیستم.

نمودار ۲۴ فرایند انتخابات مجلس نمایندگان ایالات متحده



روش تعیین برنده در بعضی ایالت‌ها شامل دور دوم یا رأی ترجیحی است. تعیین یا بازترسیم حوزه‌ها در هر انتخابات دوسالانه تکرار نمی‌شود.
 مأخذ: مجلس نمایندگان، [USA.gov](https://www.usa.gov) و کمیسیون انتخابات فدرال.

نمودار ۲۵ فرایند انتخابات سنای ایالات متحده



نمودار، انتخابات عادی را نشان می‌دهد؛ کرسی خالی می‌تواند مسیر انتصاب موقت مجاز و انتخابات ویژه داشته باشد. برخی ایالت‌ها قواعد دور دوم یا رأی ترجیحی دارند. مأخذ: سنای آمریکا، [USA.gov](https://www.usa.gov) و متمرک‌های هفدهم و بیستم.

ساختار و سلسله مراتب محاکم حقوقی و کیفری

نخستین گام در شناخت سازمان قضایی آمریکا، جدا کردن شبکه فدرال از شبکه‌های ایالتی است. دادگاه ایالتی درجه پایین دادگاه فدرال نیست و دعوای عادی پس از طی مراحل ایالتی، به دادگاه ناحیه فدرال فرجام برده نمی‌شود. بیشتر اختلافات روزمره و جرایم ایالتی در محاکم ایالتی طرح می‌شوند. صلاحیت دادگاه فدرال محدود است و باید مبنایی در قانون اساسی و قانون داشته باشد؛ وجود موضوع حقوقی مهم یا نارضایتی از دادگاه محلی به‌تنهایی چنین صلاحیتی ایجاد نمی‌کند.

در شبکه فدرال، دادگاه‌های ناحیه‌ای مرجع اصلی رسیدگی نخستین به دعوای مدنی و کیفری‌اند. اعتراض به آرای نهایی آنها اصولاً نزد دادگاه تجدیدنظر حوزه مربوط مطرح می‌شود. دوازده حوزه تجدیدنظر جغرافیایی وجود دارد و دادگاه تجدیدنظر حوزه فدرال نیز در موضوعات معین، از جمله بخشی از دعوای ثبت اختراع، صلاحیت سراسری دارد. دادگاه‌های تخصصی دیگری مانند دادگاه ورشکستگی نیز وظایف مقرر خود را انجام می‌دهند. دیوان عالی در رأس رسیدگی به مسائل حقوق فدرال قرار دارد و بیشتر پرونده‌ها را به‌صورت گزینشی می‌پذیرد.

دو مبنای مهم صلاحیت مدنی فدرال، «مسئله فدرال» و «تفاوت وابستگی ایالتی طرفین» است. اولی ناظر به دعوایی است که از قانون اساسی، قانون یا معاهده فدرال ناشی می‌شود. در شکل متعارف دومی، هیچ خواهان نباید با هیچ خوانده تابعیت ایالتی مشترک داشته باشد و ارزش مورد اختلاف باید از حد قانونی فراتر رود. اینجا تابعیت ایالتی به وابستگی حقوقی شخص به یک ایالت اشاره دارد، نه تفاوت تابعیت ملی؛ برای اشخاص حقیقی، اقامتگاه و برای شرکت‌ها قواعد خاص ملاک‌اند. افزون بر صلاحیت موضوعی، صلاحیت نسبت به شخص خوانده و محل مناسب اقامه دعوا باید بررسی شود (مجموعه قوانین ایالات متحده، عنوان ۲۸، مواد ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲).

برای مثال، در اختلاف قراردادی میان دو شهروند آمریکایی که یکی اقامتگاه حقوقی در ایالت الف و دیگری در ایالت ب دارد، تفاوت وابستگی ایالتی ممکن است یکی از مبانی ورود به دادگاه فدرال باشد؛ به شرط آنکه سایر شرایط قانونی، از جمله نصاب مالی، فراهم باشد. اما متفاوت بودن محل تولد یا حضور موقت یکی از طرفین در ایالت دیگر کافی نیست. در چنین پرونده‌ای، ممکن است دادگاه فدرال همان قواعد ماهوی قرارداد ایالت مربوط را اجرا کند. بنابراین، سه پرسش «کدام دادگاه؟»، «کدام قانون؟» و «دعوای چه کسی علیه چه کسی؟» باید جداگانه پاسخ داده شوند.

در دعوای کیفری فدرال، تعقیب باید مربوط به جرم مقرر در حقوق فدرال باشد. پس از رأی دادگاه ناحیه، محکوم‌علیه می‌تواند در حدود قواعد به دادگاه تجدیدنظر مراجعه کند. این دادگاه معمولاً شاهدان را دوباره نمی‌شنود و بر پرونده ثبت‌شده، ایرادهای حقوقی و معیارهای مقرر بازبینی تکیه دارد. مسائل حقوقی ممکن است مستقل بررسی شوند، در حالی که یافته‌های واقعی و تصمیم‌های اختیاری با معیارهای محدودتری کنترل می‌شوند. در نتیجه، تجدیدنظر آمریکایی را نباید محاکمه دوم و کامل همان واقعه تلقی کرد.

برای مثال، اگر محکوم علیه ادعا کند قاضی تعریف قانونی جرم را نادرست برای هیئت منصفه بیان کرده است، اعتراض او متوجه یک خطای حقوقی است. اگر فقط بگوید شاهد طرف مقابل قابل اعتماد نبوده، مرجع تجدیدنظر معمولاً جای هیئت منصفه نمی‌نشیند تا اعتبار شاهد را از ابتدا بسنجد. وجود خطا نیز در همه موارد به نقض رأی نمی‌انجامد؛ اهمیت خطا، اثر آن بر نتیجه و رعایت قواعد طرح اعتراض بررسی می‌شود. این محدودیت‌ها علت اهمیت ثبت دقیق اعتراض‌های وکیل و محتویات جلسه محاکمه را روشن می‌کنند.

حق اعتراض دولت در امور کیفری با حق اعتراض محکوم علیه یکسان نیست. منع محاکمه یا مجازات دوباره برای همان جرم، معمولاً مانع آن است که دادستان رأی برائت را صرفاً برای برگزاری دوباره محاکمه به چالش بکشد؛ باین حال، بعضی تصمیم‌های مقدماتی، رد اتهام یا مسائل مجازات قواعد جدا دارند. پس از تجدیدنظر، درخواست بررسی در دیوان عالی ممکن است مطرح شود، اما پذیرش آن حق خودکار نیست. رسیدگی‌های پس از محکومیت، مانند درخواست حمایت قضایی از آزادی شخص، نیز مسیرهای ویژه و محدودیت‌های خاص دارند و جای تجدیدنظر عادی را نمی‌گیرند.

در سطح ایالتی، الگوی رایج شامل دادگاه بدوی، دادگاه تجدیدنظر میانی و عالی‌ترین دادگاه ایالت است؛ همه ایالت‌ها دقیقاً همین سازمان را ندارند. بعضی محاکم بدوی صلاحیت عام دارند و برخی به خانواده، نوجوانان، امور ترکه یا دعاوی کم‌مقدار اختصاص یافته‌اند. نام دادگاه نیز همیشه رتبه آن را آشکار نمی‌کند؛ برای نمونه، نام «دادگاه عالی» در یک ایالت ممکن است بر دادگاه بدوی اطلاق شود. مسیر اعتراض مدنی و کیفری و وجود رسیدگی مستقیم در بعضی موضوعات باید از قانون همان ایالت شناخته شود.

عالی‌ترین دادگاه ایالت در تفسیر حقوق همان ایالت مرجع نهایی است. دیوان عالی فدرال می‌تواند رأی نهایی ایالتی را در شرایط قانونی، هنگامی که مسئله فدرال مطرح است، بررسی کند. اگر نتیجه رأی بر مبنایی مستقل و کافی در حقوق ایالتی استوار باشد، معمولاً جایی برای این بررسی باقی نمی‌ماند. برای مثال، اختلاف صرفاً قراردادی بر سر معنای قانون محلی، خودبه‌خود راه ورود به دیوان عالی فدرال ایجاد نمی‌کند؛ اما نقض ادعایی حق مقرر در قانون اساسی فدرال می‌تواند مسئله‌ای از نوع دیگر باشد (عنوان ۲۸، ماده ۱۲۵۷).

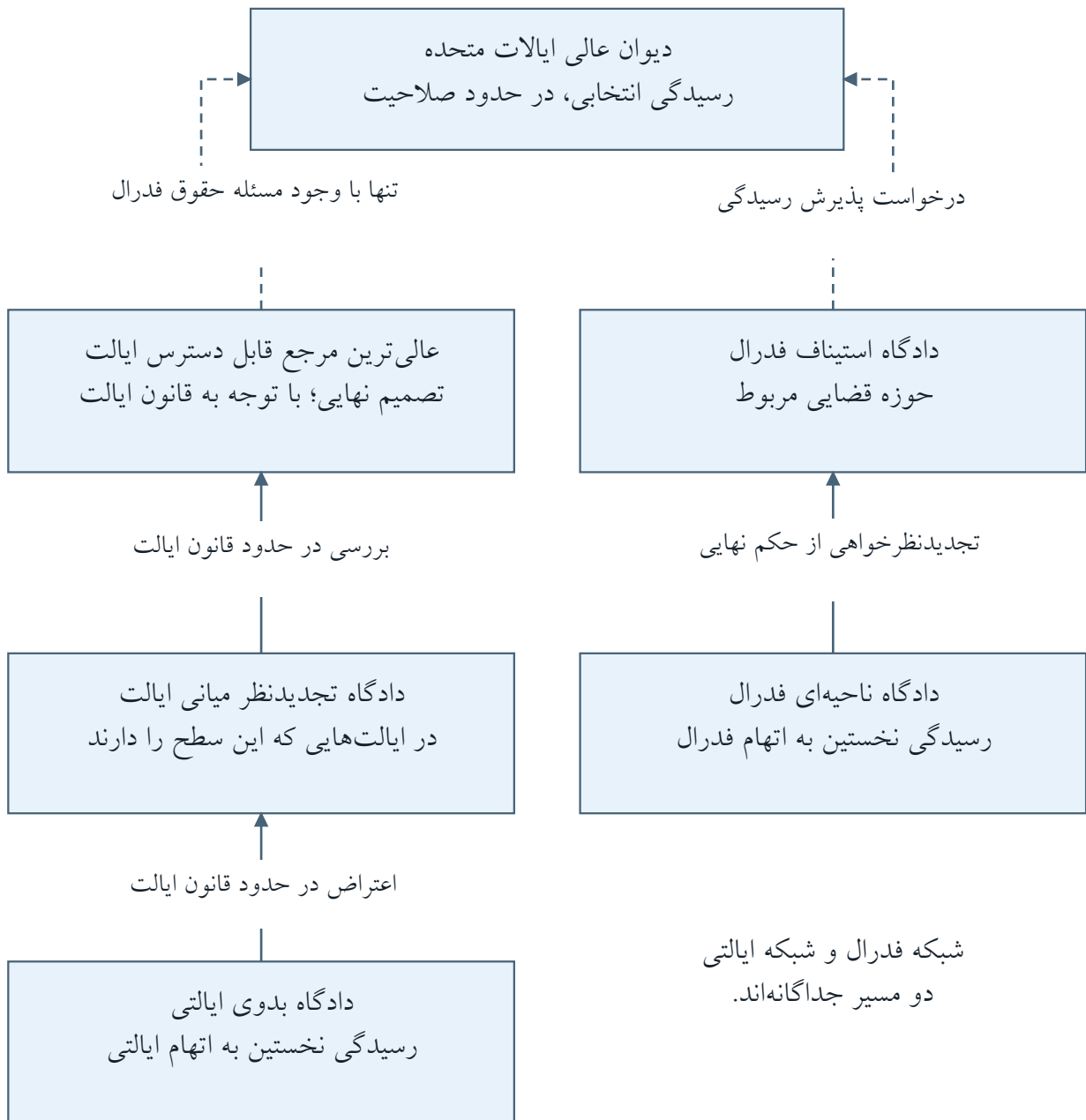
از نظر فنی، ملاک ماده ۱۲۵۷ رأی نهایی بالاترین دادگاه ایالتی است که تصمیم در آن قابل حصول بوده است؛ لازم نیست در همه پرونده‌ها عالی‌ترین دادگاه ایالت شخصاً وارد ماهیت شده باشد. هنگامی که این شرط و دیگر شرایط قانونی فراهم است، درخواست مستقیماً متوجه دیوان عالی ایالات متحده می‌شود و از دادگاه تجدیدنظر فدرال عبور نمی‌کند. رسیدگی استثنایی پس از محکومیت به اعتبار بازداشت نیز تابع قواعدی جداست. وجود آن نباید به شکل پله‌ای تازه در مسیر عادی اعتراض به آرای ایالتی نمایش داده شود.

نمودار ۲۶ ایالات متحده مسیرهای مستقل دادگاه‌های مدنی



در ایالت فاقد مرجع میانی، اعتراض طبق قانون همان ایالت مستقیماً به مرجع بالاتر می‌رود. دیوان عالی فدرال دادگاه تجدیدنظر عمومی حقوق ایالت نیست؛ خط‌چین به معنای پذیرش الزامی پرونده نیست. مأخذ: دادگستری فدرال آمریکا؛ ماده ۱۲۵۷ قانون قضایی فدرال.

نمودار ۲۷ ایالات متحده مسیرهای مستقل دادگاه‌های کیفری



پیکان‌ها مسیر عادی اعتراض محکوم را نشان می‌دهند. اختیار دادستان برای اعتراض محدود است؛ تبریئه را نمی‌توان مانند محکومیت به‌طور عادی به زیان متهم بازگشود. رسیدگی فدرال به حبس غیرقانونی مسیری استثنایی و جدا از این نمودار است. مأخذ: دادگستری فدرال آمریکا؛ ماده ۱۲۵۷ قانون قضایی فدرال.

منطق حقوقی و چگونگی اثبات

استدلال قضایی در آمریکا با تعیین سطح حاکمیت و منبع معتبر آغاز می‌شود. قاضی باید بداند مسئله از حقوق فدرال ناشی شده یا از حقوق ایالت و کدام سابقه برای او الزام‌آور است. تفسیر دیوان عالی درباره حقوق فدرال همه دادگاه‌های کشور را در حدود موضوع مقید می‌کند. سابقه دادگاه تجدیدنظر فدرال اصولاً بر دادگاه‌های ناحیه همان حوزه حاکم است، ولی برای حوزه دیگر معمولاً ارزش اقناعی دارد. در مسئله صرفاً ایالتی، تفسیر عالی‌ترین دادگاه همان ایالت مرجع نهایی است.

پرونده ایری علیه تامپکینز در ۱۹۳۸ روشن کرد که رسیدگی در دادگاه فدرال لزوماً به معنای اجرای حقوق ماهوی فدرال نیست. شخص آسیب‌دیده از قطار در دادگاه فدرال دعوا اقامه کرده بود و اختلاف بر سر قاعده مسئولیت شرکت مطرح شد. دیوان عالی «کامن‌لای عمومی فدرال» را در این قلمرو نپذیرفت. دادگاه فدرالی که بر پایه تفاوت تابعیت ایالتی رسیدگی می‌کند، اصولاً حقوق ماهوی ایالت مربوط و قواعد معتبر آیین دادرسی فدرال را اعمال می‌کند. تفکیک حق ماهوی از شیوه رسیدگی گاه دشوار است، اما نمی‌توان صرف انتخاب دادگاه را منشأ حق متفاوت دانست.

منظور از حقوق ماهوی، قواعد تعیین‌کننده حق، تکلیف و مسئولیت است؛ برای نمونه اینکه فروشنده چه تعهدی دارد یا چه رفتاری تقصیر محسوب می‌شود. آیین دادرسی بیشتر به شیوه طرح، اداره و رسیدگی به اختلاف مربوط است. این تفکیک صرفاً با نامی که قانون‌گذار بر یک قاعده گذاشته حل نمی‌شود و در پرونده‌های دشوار به تحلیل نیاز دارد. همچنین، رد «کامن‌لای عمومی فدرال» به معنای انکار هر نوع قاعده قضایی فدرال نیست؛ در قلمروهای محدود و پذیرفته‌شده، قواعد کامن‌لای فدرال همچنان وجود دارند.

در استنباط از سابقه، نتیجه رأی باید همراه با استدلال لازم و وقایع مؤثر فهمیده شود. نظر مخالف یک قاضی سابقه الزام‌آور نیست و موافقت چند قاضی فقط با نتیجه نیز لزوماً به معنای پذیرش استدلال واحد نیست. دادگاه می‌تواند پرونده جدید را از سابقه متمایز کند و دیوان عالی در شرایط خاص از سابقه خویش عدول نماید. رأی براون علیه هیئت آموزش در ۱۹۵۴، جداسازی نژادی اجباری در مدارس دولتی را با حمایت برابر ناسازگار دانست و نمونه‌ای از اصلاح بنیادین رویه در پرتو قانون اساسی است.

تفسیر قانون موضوعه نیز تنها جست‌وجوی سابقه نیست؛ متن، ساختار، معنای اصطلاحات و دیگر ابزارهای پذیرفته‌شده تفسیر اهمیت دارند. در رأی لوپر برایت در ۲۰۲۴، دیوان عالی اعلام کرد دادگاه در نظارت مقرر به وسیله قانون آیین اداری باید معنای قانون را با داور مستقل تعیین کند؛ ابهام متن به تنهایی الزام به پذیرش تفسیر معقول سازمان اداری نمی‌آورد. تخصص اداره همچنان می‌تواند ارزش اقناعی داشته باشد و اختیار قانونی واگذار شده به آن نیز باید محترم شمرده شود. این بحث به تعیین قاعده حقوقی مربوط است، نه اثبات وقوع یک رفتار در پرونده.

در اثبات مدنی، معیار معمول «برتری وزن ادله» است: مرجع رسیدگی باید وقوع ادعای مورد نظر را محتمل‌تر از عدم وقوع آن بداند. بار اثبات عناصر دعوا اصولاً بر عهده خواهان است، ولی اثبات دفاع مستقل ممکن است بر عهده خواننده قرار گیرد. در برخی موضوعات، مانند بعضی ادعاهای متضمن تعرض شدید به منافع مهم

شخص، قانون یا رویه معیار میانی «دلیل روشن و قانع کننده» را مقرر می کند. این معیار از برتری ساده احتمال سخت گیرانه تر و از معیار کیفری سبک تر است؛ کاربرد آن باید برای همان موضوع احراز شود.

در پرونده کیفری، دادستان باید هر عنصر جرم را فراتر از شک معقول ثابت کند. این الزام با اصل برائت پیوند دارد و متهم اصولاً مجبور نیست بی گناهی خود را اثبات کند. نوع مسئولیت اثباتی درباره دفاع های خاص ممکن است تابع قانون و محدودیت های قانون اساسی باشد. یک واقعه می تواند هم دعوای کیفری و هم مطالبه خسارت ایجاد کند و به دلیل تفاوت عناصر و معیار اثبات، نتایج متفاوتی به بار آورد. بنابراین، برائت کیفری همیشه به تنهایی به معنای ناممکن بودن هرگونه مسئولیت مدنی ناشی از همان رفتار نیست.

برای نمونه، در یک درگیری خیابانی ممکن است هویت واردکننده ضربه با چنان تردیدی روبه رو باشد که معیار سخت گیرانه محکومیت کیفری فراهم نشود. در دعوای مستقل خسارت، همان مجموعه ادله ممکن است، با توجه به عناصر مسئولیت و قواعد معتبر آن دعوا، غلبه احتمال را ایجاد کند. این مثال اختلاف معیارها را توضیح می دهد و نتیجه قطعی هیچ پرونده خاصی را تعیین نمی کند؛ قواعد اعتبار امر قضاوت شده و سایر محدودیت های قانونی نیز باید بررسی شوند. معیار اثبات دستور ساختن یک درصد عددی برای اطمینان قاضی یا هیئت منصفه نیست.

در دعوای مدنی فدرال، مرحله «کشف دلیل» پیش از محاکمه به طرفین اجازه می دهد در حدود مقرر، اسناد و داده ها را مطالبه کنند، پرسش کتبی بپرسند و اظهارات تحت سوگند بگیرند. موضوع باید مرتبط و درخواست با نیاز پرونده متناسب باشد؛ اسرار مورد حمایت حقوقی نیز حدود مهمی ایجاد می کنند. اگر درباره واقعیت اساسی اختلاف واقعی وجود نداشته باشد و قانون به سود یکی از طرفین باشد، حکم اختصاری ممکن است صادر شود. این حکم به معنای ترجیح شتاب زده روایت یک شاهد بر دیگری نیست؛ شرط آن نبود اختلاف واقعی نیازمند محاکمه است. افشای اطلاعات در پرونده کیفری قواعد جداگانه دارد (قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی، قواعد ۲۶ و ۵۶).

نمونه روشن کشف دلیل، مطالبه مکاتبات مربوط به تحویل کالا در دعوای نقض قرارداد است؛ طرفی که اسناد در اختیارش نیست، از این راه می تواند به اطلاعات مرتبط دسترسی یابد. با این حال، ارتباط با اختلاف به معنای مجاز بودن مطالبه همه مکاتبات شرکت در هر موضوعی نیست. قاضی می تواند بر تناسب درخواست و حمایت از اطلاعات محرمانه نظارت کند. دسترسی به سند نیز هنوز مساوی با پذیرفته شدن آن در محاکمه یا اثبات درستی محتوایش نیست؛ این سه مرحله آثار متفاوت دارند.

در محاکمه، قاضی قابلیت پذیرش دلیل را بررسی می کند و هیئت منصفه، هرگاه حضور داشته باشد، معمولاً وقایع مورد اختلاف را احراز می کند. مرتبط بودن دلیل برای پذیرش آن لازم است، اما همیشه کافی نیست؛ خطر گمراهی شدید، قواعد شهادت غیرمستقیم، محرمانگی یا بی اعتباری روش کارشناسی ممکن است مانع پذیرش شوند. هیئت منصفه نیز حق ندارد هر مطلب شنیده شده بیرون از دادگاه را مبنای رأی قرار دهد. در رسیدگی بدون هیئت منصفه، خود قاضی هم قانون را اعمال می کند و هم واقعیت را می سنجد (قواعد فدرال ادله، قواعد ۴۰۱، ۴۰۳ و ۷۰۲).

جایگاه و وظایف قاضی و حرفه وکیل

قضات موضوع اصل سوم قانون اساسی با معرفی رئیس‌جمهور و تأیید سنا منصوب می‌شوند و، با شرط رفتار شایسته، دوره تصدی دارای پایان زمانی معین ندارند؛ سمت آنان اصولاً تا استعفا، بازنشستگی، فوت یا عزل قانونی ادامه دارد. تضمین استمرار سمت و منع کاهش حقوق در دوران خدمت از ابزارهای استقلال آنان است. همه قضات فدرال مشمول همین الگو نیستند؛ قضات ورشکستگی و مجیستریتهای فدرال ترتیبات انتصاب و مدت خدمت متفاوت دارند. در ایالت‌ها نیز روش‌ها متنوع‌اند و انتخاب عمومی، انتصاب و نظام‌های ترکیبی دیده می‌شود. استقلال را باید با توجه به این تفاوت‌ها ارزیابی کرد.

قاضی اصل سوم پس از انتصاب، کارمند فرمان‌پذیر رئیس‌جمهور یا سناتورهای حامی خود نیست. در مقابل، استقلال او مانع الزام به رعایت قانون، قواعد رفتار قضایی و جهات رد دادرسی نمی‌شود. درباره قضات ایالتی نیز نمی‌توان از الگوی واحد انتصاب مادام‌العمر سخن گفت؛ حتی دو ایالت همسایه ممکن است در مدت تصدی و روش ابقا تفاوت داشته باشند. مرحله انتخاب و انتصاب قضات از تصمیم مستقل آنان در پرونده‌ها متمایز است.

قاضی پرونده را مدیریت می‌کند، درباره ایرادهای صلاحیت و ادله تصمیم می‌گیرد، قانون را برای هیئت منصفه توضیح می‌دهد و در حدود اختیار حکم و مجازات تعیین می‌کند. او نمی‌تواند نقش دادستان یا وکیل یکی از طرفین را به عهده گیرد، اما بی‌طرفی به معنای انفعال در برابر اطاله یا سوءاستفاده از فرایند نیست. استدلال مکتوب، قواعد رد دادرسی و بازبینی قضایی از تضمین‌های مهم‌اند. در پرونده کیفری، قاضی باید درباره اعتبار پذیرش اتهام و رعایت حقوق متهم نیز مراقبت کند.

هیئت منصفه محاکمه با «هیئت منصفه بزرگ» یکسان نیست. اولی، در پرونده‌های مشمول، پس از شنیدن ادله در محاکمه درباره وقایع و مسئولیت تصمیم می‌گیرد. دومی در بخشی از تعقیب‌های کیفری، به‌ویژه جرایم مهم فدرال، درباره وجود مبنای کافی برای صدور کیفرخواست نقش دارد و حکم محکومیت صادر نمی‌کند. متمم ششم حق هیئت منصفه را در قلمرو کیفری تضمین می‌کند و متمم هفتم ناظر به بخشی از دعاوی مدنی در دادگاه‌های فدرال است؛ دامنه آنها یکسان نیست و همه اختلافات الزاماً با هیئت منصفه رسیدگی نمی‌شوند.

حرفه وکالت آمریکا تقسیم رسمی انگلیسی میان سولیسیتور و باریستر را ندارد. وکیل پس از احراز شرایط حرفه‌ای در حوزه مربوط، می‌تواند در حدود مجوز خود مشاوره و دفاع کند، هرچند تخصص عملی میان وکلای معاملاتی، دعاوی و حوزه‌های گوناگون شکل می‌گیرد. مجوز یک ایالت به معنای حق خودکار فعالیت بی‌قید در تمام محاکم کشور نیست. محرمانگی، پرهیز از تعارض منافع، شایستگی و صداقت نسبت به دادگاه از تکالیف حرفه‌ای‌اند. در دعاوی مدنی، هر طرف اصولاً حق‌الوکاله خود را می‌پردازد، مگر قانون یا قرارداد ترتیب دیگری مقرر کند.

نسبت قاضی و وکیل، رابطه رئیس و زیردست در تصمیم‌گیری درباره دعوا نیست. قاضی جلسه و فرایند رسیدگی را اداره می‌کند و وکیل در چارچوب قانون، مستقل از خواست قاضی درباره نتیجه، از موکل دفاع می‌کند. اطاعت از دستور معتبر قضایی و رعایت احترام دادگاه با پذیرش استدلال حقوقی قاضی یکسان نیست؛

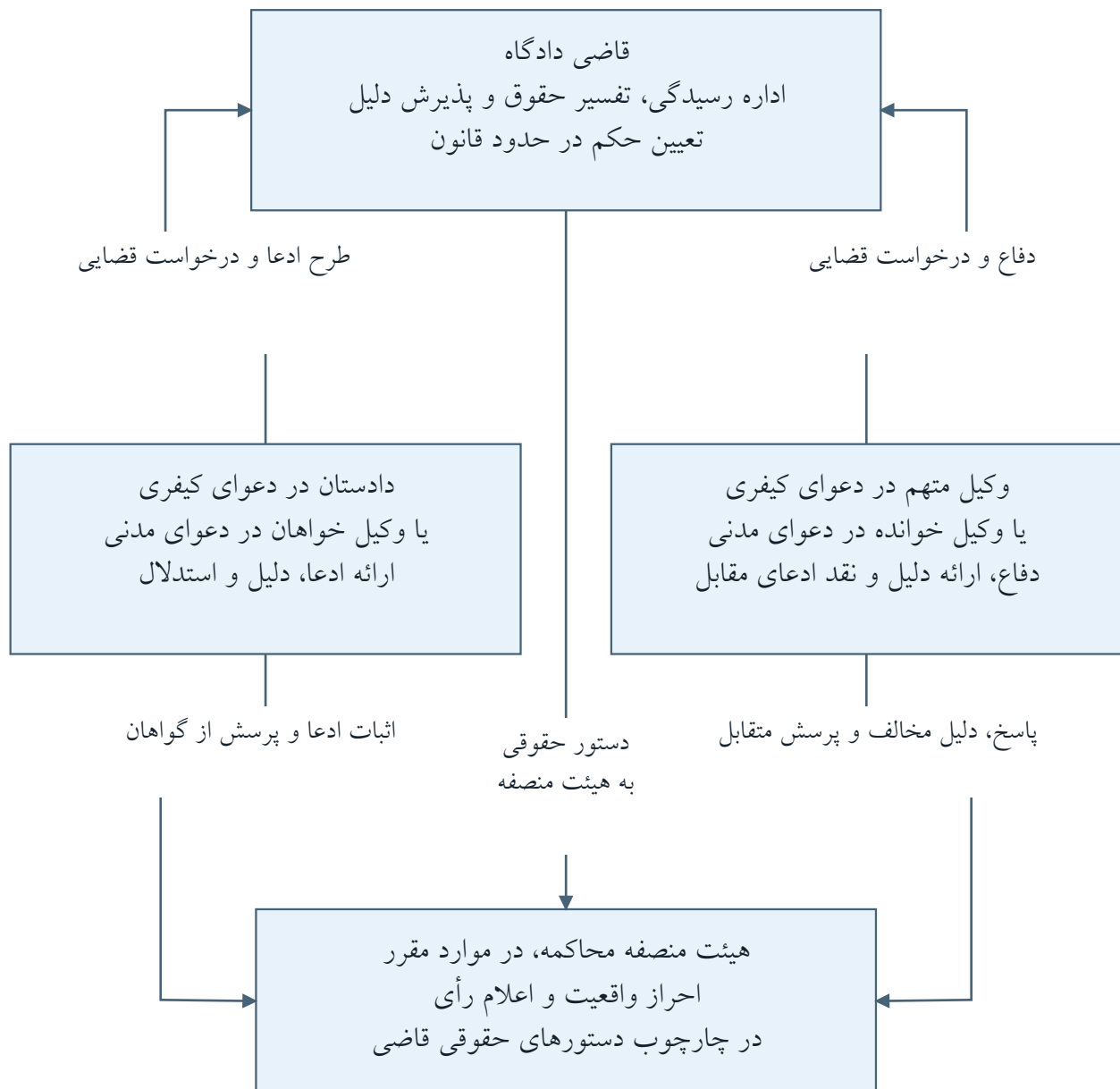
وکیل می‌تواند اعتراض خود را ثبت و از راه قانونی پیگیری کند. در مقابل، وفاداری به موکل نیز مجوز ارائه آگاهانه دلیل دروغ یا گمراه کردن دادگاه نیست.

در پرونده کیفری، وکیل دفاع از حقوق متهم حمایت می‌کند و دادستان به نمایندگی از حاکمیت تعقیب را پیش می‌برد. دادستان‌های فدرال در ساختار وزارت دادگستری فعالیت دارند؛ سازمان و گزینش دادستان‌های ایالتی و محلی متفاوت است. وظیفه دادستان فقط کسب محکومیت نیست و باید اطلاعات تبرئه‌کننده و دیگر موارد مشمول الزام افشا را مطابق قانون ارائه کند. برای متهم فاقد توان مالی، حق برخورداری از وکیل در قلمرو مقرر قانون اساسی اهمیت بنیادین دارد؛ رأی گیدیون علیه وین‌رایت در ۱۹۶۳ این حمایت را در جرایم مهم ایالتی تثبیت کرد.

وکیل منصوب برای متهم کم‌بضاعت نیز نماینده منافع قانونی همان متهم است؛ پرداخت هزینه از منابع عمومی او را به همکار دادستان در اثبات اتهام تبدیل نمی‌کند. به همین ترتیب، دادستان وکیل خصوصی شاکی نیست و باید وظایف عمومی خود را مستقل از خواست شخصی او انجام دهد. اگر اطلاعاتی به‌طور مؤثر اعتبار شاهد اصلی تعقیب را تضعیف کند، تکلیف افشا می‌تواند آن اطلاعات را نیز دربرگیرد، حتی اگر مستقیماً بی‌گناهی متهم را ثابت نکند. این تکلیف با راهبرد دفاعی وکیل متهم، که اصولاً بار اثبات اتهام بر عهده او نیست، تفاوت دارد.

پذیرش اتهام و توافق‌های مربوط به آن سهم بزرگی در پایان دادن به پرونده‌های کیفری دارند. دادستان و دفاع ممکن است درباره اتهام یا پیشنهاد مجازات مذاکره کنند، ولی حدود توافق، نقش قاضی و الزام‌آور بودن پیشنهاد تابع قواعد است. در دادگاه فدرال، قاضی در مذاکرات توافق شرکت نمی‌کند و هنگام بررسی پذیرش باید داوطلبانه و آگاهانه بودن آن و وجود مبنای واقعی را احراز کند. این سازوکار زمان رسیدگی را کاهش می‌دهد، اما تفاوت قدرت طرفین و فشار ناشی از خطر مجازات سنگین را نیز برجسته می‌سازد (قواعد فدرال آیین دادرسی کیفری، قاعده ۱۱).

نمودار ۲۸ ایالات متحده نقش قاضی، هیئت منصفه و وکلای طرفین



این نمودار رابطه وظایف را نشان می‌دهد. وکیل تابع قاضی یا دادستان نیست؛ مدافع عمومی نیز باید دفاع مستقل داشته باشد. در محاکمه بدون هیئت منصفه، قاضی واقعیت را هم احراز می‌کند. هیئت منصفه بزرگ در صدور کیفرخواست نقش دارد و با هیئت محاکمه متفاوت است. مأخذ: دادگستری فدرال آمریکا؛ قواعد دادرسی فدرال.

ارزیابی نهایی

نظام آمریکا ظرفیت چشمگیری برای مهار متقابل قدرت و طرح مطالبات حقوقی فراهم می‌کند. قانون اساسی نوشته، نظارت قضایی، سابقه منتشرشده و استقلال قضاوت فدرال، به استدلال حقوقی قابل نقد جایگاه می‌دهند. تنوع ایالت‌ها نیز امکان مقایسه و تجربه راه‌حل‌های متفاوت را افزایش می‌دهد. کشف دلیل می‌تواند اطلاعاتی را آشکار کند که در اختیار طرف قدرتمندتر است و دعوای گروهی، در صورت تحقق شرایط قانونی، امکان پیگیری بعضی مطالبات پراکنده را فراهم می‌آورد.

این ظرفیت‌ها با هزینه‌هایی همراه‌اند. تعدد قوانین و محاکم، اختلاف بر سر صلاحیت و هزینه بالای کشف دلیل می‌تواند دعوا را طولانی و پرهزینه کنند. شیوه‌گزینش قضاوت و اختلاف درباره تفسیر قانون اساسی نیز دادگستری را در معرض منازعات سیاسی قرار می‌دهد. هیئت منصفه و حق وکیل، بدون دسترسی مؤثر به دفاع و اطلاعات، به تنهایی برابری عملی ایجاد نمی‌کنند. ارزیابی این نظام مستلزم آن است که تضمین‌های رسمی همراه با امکان استفاده واقعی از آنها سنجیده شوند؛ همان نهادی که در یک پرونده وسیله حمایت است، در وضعیت دیگر ممکن است منشأ هزینه یا فشار نامتوازن شود.

فصل ششم سنجش تطبیقی و جمع‌بندی

قانون و سابقه قضایی

توصیف یک خانواده به قانون‌محوری و خانواده دیگر به قاضی‌محوری، بدون توضیح جایگاه واقعی منابع، تصویری ناقص به دست می‌دهد. در فرانسه و آلمان، قانون مدون چارچوب عمومی مسئله را فراهم می‌کند، اما رویه قضایی در تعیین معنای آن اثرگذار است. در انگلستان و آمریکا نیز قانون‌گذاری دامن‌های وسیع دارد و دادگاه نمی‌تواند قانون معتبر را صرفاً به سبب ترجیح یک قاعده کامن لا کنار بگذارد. تفاوت بیشتر در جایگاه سابقه، روش صورت‌بندی مسئله و شیوه توجیه نتیجه دیده می‌شود.

حقوق فرانسه از مفاهیم و مواد نسبتاً عمومی بهره می‌گیرد و رویه آنها را در موقعیت‌های گوناگون گسترش می‌دهد. در آلمان، تعیین دقیق مبنای مطالبه و نسبت بخش عمومی و قواعد خاص برجسته‌تر است. در انگلستان، تحلیل وقایع مؤثر و مبنای آرای پیشین اهمیت ویژه دارد. در آمریکا، پیش از این تحلیل، غالباً باید روشن شود مسئله فدرال است یا ایالتی و کدام دادگاه صلاحیت دارد. هیچ‌یک از این روش‌ها صرفاً قیاس یا استقرا نیست؛ هر یک ترکیبی از متن، هدف، سابقه و انسجام حقوقی را به کار می‌گیرد.

سازمان قدرت و حمایت قضایی

تعلق به یک خانواده حقوقی، ساخت واحد یا فدرال دولت را به‌تنهایی تعیین نمی‌کند. فرانسه و پادشاهی متحد ساخت فدرال ندارند، اما آلمان و آمریکا فدرال‌اند. فدرالیسم نیز در دو کشور اخیر یکسان عمل نمی‌کند. در آلمان، بخش مهمی از قوانین فدرال در دادگاه‌ها و اداره‌های ایالتی اجرا می‌شود؛ در آمریکا، شبکه دادگاه‌های فدرال در کنار شبکه‌های ایالتی قرار دارد و صلاحیت و قانون حاکم باید جداگانه تعیین شوند. به همین دلیل، وجود قانون فدرال لزوماً به معنای رسیدگی انحصاری در دادگاه فدرال نیست.

نظارت قانون اساسی نیز چهار صورت متفاوت دارد. شورای قانون اساسی فرانسه از طریق سازوکارهای مقرر، اعتبار قانون را بررسی می‌کند؛ دادگاه قانون اساسی آلمان مرجعی تخصصی با صلاحیت‌های گسترده است؛ در آمریکا دادگاه‌های رسیدگی‌کننده می‌توانند در دعوی واقعی به تعارض با قانون اساسی بپردازند و دیوان عالی در مسائل فدرال نقش نهایی دارد. در انگلستان، اعلام ناسازگاری بر پایه قانون حقوق بشر، به‌خودی‌خود قانون پارلمان را باطل نمی‌کند. پس نام «دادگاه عالی» یا تعلق به یک خانواده برای شناخت قدرت ابطال قانون کافی نیست.

اثبات و تقسیم مسئولیت در دادرسی

تفاوت در شیوه استدلال درباره قانون را نباید با تفاوت در اثبات وقایع یکی گرفت. یک نظام ممکن است در تفسیر قانون بر مفاهیم منظم تکیه کند، اما در ارزیابی بخشی از دلایل به اقتناع آزاد دادرس اهمیت بدهد. آزادی ارزیابی نیز به معنای بی‌قاعده بودن نیست؛ رأی باید بر دلیل قابل استفاده، فرصت پاسخ طرف مقابل و استدلال قابل کنترل استوار شود. برعکس، وجود قواعد تفصیلی پذیرش دلیل به این معنا نیست که دادرس یا هیئت منصفه پس از پذیرش، ناچار به باور کردن آن هستند.

در دعاوی مدنی انگلستان و آمریکا، برتری احتمال غالباً معیار معمول اثبات است، در حالی که تعقیب کیفری به معیار سخت‌گیرانه‌تری نیاز دارد. همین بیان را نمی‌توان بی‌واسطه جایگزین قواعد فرانسه یا آلمان کرد. در همه چهار کشور، نوع دعوا، موضوع دلیل و مقررات خاص اهمیت دارند. همچنین اصل برائت را نباید با ممنوعیت تحقیق درباره اتهام اشتباه گرفت: نهاد تعقیب می‌تواند در حدود قانون تحقیق کند، اما محکومیت محتاج اثبات معتبر است و سکوت یا ناتوانی متهم در توضیح یک وضعیت، خودبه‌خود همه عناصر جرم را ثابت نمی‌کند.

نقش قاضی و وکیل نیز در هر دو خانواده مکمل است. قاضی باید بی‌طرف بماند، قانون را به‌درستی اجرا کند و فرصت دفاع را حفظ نماید. وکیل از منافع قانونی موکل دفاع می‌کند، اما مجاز به فریب دادگاه یا ساختن دلیل نیست. دادستان وظیفه تعقیب عمومی دارد و با وکیل خصوصی یا قاضی حکم تفاوت دارد. در نظام دارای هیئت منصفه، تفکیک وظایف قاضی و شهروندان تصمیم‌گیر نیز افزوده می‌شود. کیفیت عدالت به مهارت هر یک و به امکان واقعی نظارت بر کار آنان وابسته است.

ارزیابی مقایسه‌ای

قانون مدون می‌تواند دسترسی به قواعد عمومی و انسجام مفهومی را تقویت کند، اما اگر تفسیرهای قضایی پراکنده یا متن پیچیده باشند، پیش‌بینی نتیجه همچنان دشوار می‌شود. سابقه قضایی امکان توجه دقیق به موقعیت‌های واقعی را فراهم می‌کند، ولی انباشت آرا و اختلاف در تعیین مبنای حکم، هزینه شناخت حقوق را بالا می‌برد. تخصص محاکم می‌تواند کیفیت رسیدگی را افزایش دهد، اما اگر مرز صلاحیت‌ها مبهم باشد، مراجعه‌کننده میان مراجع سرگردان می‌شود. مزیت هر سازوکار باید همراه با هزینه و شرط موفقیت آن بیان شود.

نتیجه مقایسه، ترجیح مطلق یکی از دو خانواده نیست. فرانسه اهمیت پیوند قانون و حقوق اداری را نشان می‌دهد؛ آلمان نمونه برجسته نظم مفهومی و حمایت قضایی از حقوق بنیادین است؛ انگلستان نقش سابقه، استقلال قضایی و کنترل قانونی قدرت را آشکار می‌کند؛ و آمریکا مسئله توزیع اقتدار و اجرای حقوق در یک ساخت فدرال متکثر را برجسته می‌سازد. شناخت هر نظام زمانی کامل‌تر است که تاریخ آن با ساخت حکومت، سازمان محاکم، روش اثبات و حرفه‌های حقوقی پیوند بخورد.

برای استفاده از تجربه خارجی در حقوق ایران، نخست باید مسئله داخلی و علت دشواری آن روشن شود. سپس می‌توان سنجید راه‌حل خارجی بر چه منابع، نهادها و امکاناتی تکیه دارد و انتقال آن چه تغییراتی می‌طلبد. خانواده حقوقی جهت مطالعه را نشان می‌دهد؛ دآوری نهایی باید بر بررسی قاعده معین، دادگاه صالح، تضمین دفاع و قابلیت اجرای تصمیم استوار باشد.

منابع و مآخذ

کتابها

- Zweigert, Konrad, and Hein Kötz. *An Introduction to Comparative Law*. 3rd ed. Oxford: Clarendon Press, 1998.
- Siems, Mathias. *Comparative Law*. 3rd ed. Cambridge University Press, 2022.
- Baker, John. *An Introduction to English Legal History*. 5th ed. Oxford University Press, 2019.
- Duxbury, Neil. *The Nature and Authority of Precedent*. Cambridge University Press, 2008.
- Steiner, Eva. *French Law: A Comparative Approach*. 2nd ed. Oxford University Press, 2018.
- Reimann, Mathias, and Reinhard Zimmermann, eds. *The Oxford Handbook of Comparative Law*. 2nd ed. Oxford University Press, 2019.

قوانین و مقررات

- فرانسه: قانون اساسی ۱۹۵۸؛ قانون مدنی؛ قانون آیین دادرسی مدنی؛ قانون آیین دادرسی کیفری؛ قانون سازمان قضایی؛ مقررات حرفه وکالت. متن رسمی قوانین در پایگاه *Légifrance* و توضیح ساختار مراجع در پایگاه وزارت دادگستری فرانسه.
- آلمان: قانون بنیادین؛ قانون مدنی؛ قانون آیین دادرسی مدنی؛ قانون آیین دادرسی کیفری؛ قانون سازمان دادگاهها؛ قانون قضات؛ قانون فدرال وکالت و قانون دادگاه قانون اساسی فدرال. متن رسمی در پایگاه *Gesetze im Internet*.
- انگلستان: قانون حقوق بشر ۱۹۹۸؛ قانون اصلاحات قانون اساسی ۲۰۰۵؛ قواعد آیین دادرسی مدنی و کیفری؛ قوانین دادگاهها و ادله. متن قوانین در پایگاه رسمی قوانین پادشاهی متحد و راهنماهای محاکم، انتصابات قضایی و تعقیب عمومی در پایگاههای رسمی مربوط.
- ایالات متحده: قانون اساسی و متممها؛ مجموعه قوانین ایالات متحده، به ویژه عنوان ۲۸ درباره دادگاهها؛ قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی و کیفری و ادله؛ قوانین ایالتی در قلمرو خود. توضیح ساختار و وظایف محاکم در پایگاه *U.S. Courts*.

آرا و پایگاه‌های رسمی

Blanco, Tribunal des conflits, 8 February 1873, no. 00012.
Nicolo, Conseil d'État, Assemblée, 20 October 1989, no. 108243.
Jand'heur, Cour de cassation, Chambres réunies, 13 February 1930.
Lüth, BVerfGE 7, 198, 15 January 1958, 1 BvR 400/51.
Donoghue v Stevenson [1932] AC 562.
Woolmington v Director of Public Prosecutions [1935] AC 462.
In re B (Children) (FC) [2008] UKHL 35.
Marbury v Madison, 5 U.S. (1 Cranch) 137 (1803).
Erie Railroad Co v Tompkins, 304 U.S. 64 (1938).
Brown v Board of Education, 347 U.S. 483 (1954).
Loper Bright Enterprises v Raimondo, 603 U.S. 369 (2024).
Gideon v Wainwright, 372 U.S. 335 (1963).

نشانی منابع رسمی

<https://www.legifrance.gouv.fr/>
<https://www.service-public.gouv.fr/particuliers/vosdroits/F1487>
<https://www.conseil-constitutionnel.fr/la-constitution>
<https://www.gesetze-im-internet.de/>
<https://www.bundesverfassungsgericht.de/>
<https://www.judiciary.uk/structure-of-courts-and-tribunals-system/>
<https://www.legislation.gov.uk/>
https://www.justice.gov.uk/courts/procedure-rules/civil/rules/part52/pd_part52
<https://www.cps.gov.uk/publication/code-crown-prosecutors>
<https://www.sra.org.uk/solicitors/standards-regulations/principles/>
<https://www.uscourts.gov/about-federal-courts>
<https://constitution.congress.gov/>
https://www.gesetze-im-internet.de/englisch_gvg/englisch_gvg.html
<https://www.uscourts.gov/about-federal-courts/court-role-and-structure>

منابع رسمی فرایندهای انتخاباتی

فرانسه

قانون اساسی فرانسه، اصول ۶، ۷، ۲۴، ۵۸ و ۵۹

<https://www.legifrance.gouv.fr/loda/id/JORFTEXT000000571356/>

قانون ۶ نوامبر ۱۹۶۲ درباره انتخابات ریاست جمهوری، ماده ۳

<https://www.legifrance.gouv.fr/loda/id/JORFTEXT000000684037/>

وزارت کشور فرانسه؛ شیوه انتخاب رئیس جمهور

<https://www.elections.interieur.gouv.fr/scrutins/lelection-presidentielle/election-presidentielle-je-suis-electeur>

وزارت کشور فرانسه؛ شیوه انتخاب نمایندگان مجلس ملی

<https://www.elections.interieur.gouv.fr/scrutins/elections-legislatives/elections-legislatives-je-suis-electeur>

قانون انتخابات فرانسه، مواد L۱۲۳ تا L۱۲۶

https://www.legifrance.gouv.fr/codes/section_lc/LEGITEXT000006070239/LEGISCTA000006148464/

وزارت کشور فرانسه؛ راهنمای نامزدهای مجلس ملی، بخش ۱۳ و بخش‌های ۱۰ و ۱۱

<https://www.elections.interieur.gouv.fr/sites/elections/files/2024-06/Memento-candidat%20le%CC%81gislatives-2024.pdf>

وزارت کشور فرانسه؛ انتخابات سنا و هیئت انتخاب‌کنندگان

<https://www.elections.interieur.gouv.fr/scrutins/elections-senatoriales/elections-senatoriales-je-suis-electeur>

سنای فرانسه؛ قواعد انتخابات سنا

<https://senatoriales2026.senat.fr/>

آلمان

قانون بنیادین آلمان، اصل ۵۴

https://www.gesetze-im-internet.de/gg/art_54.html

بوندستاگ؛ انتخاب رئیس جمهور فدرال

https://www.bundestag.de/en/parliament/function/federal_convention

قانون انتخابات فدرال، مواد ۱، ۴ و ۶

https://www.gesetze-im-internet.de/bwahlg/_1.html

قانون انتخابات فدرال، ماده ۴ و حکم دادگاه قانون اساسی

https://www.gesetze-im-internet.de/bwahlg/_4.html

قانون انتخابات فدرال، ماده ۶؛ تخصیص کرسی به نامزدها

https://www.gesetze-im-internet.de/bwahlg/_6.html

مسئول انتخابات فدرال؛ نظام انتخابات و تعیین نتایج

<https://www.bundeswahlleiterin.de/en/bundestagswahlen/2025/informationen-waehler/wahlsystem.html>

قانون بنیادین آلمان، اصول ۳۸، ۳۹ و ۶۳

https://www.gesetze-im-internet.de/englisch_gg/englisch_gg.html

منابع رسمی فرایندهای انتخاباتی

قانون بنیادین آلمان، اصل ۵۱؛ اعضا و آرای بوندسرات

https://www.gesetze-im-internet.de/gg/art_51.html

انگلستان

پارلمان پادشاهی متحد؛ انتخابات عمومی

<https://www.parliament.uk/about/how/elections-and-voting/general/>

پارلمان پادشاهی متحد؛ نظام‌های رأی‌گیری

<https://www.parliament.uk/about/how/elections-and-voting/voting-systems/>

پارلمان پادشاهی متحد؛ وضعیت نبود اکثریت حزبی

<https://www.parliament.uk/about/how/elections-and-voting/general/hung-parliament/>

پارلمان پادشاهی متحد؛ انحلال پارلمان

<https://www.parliament.uk/about/how/elections-and-voting/general/dissolution/>

پارلمان پادشاهی متحد؛ شیوه ورود به مجلس اعیان

<https://www.parliament.uk/about/mps-and-lords/about-lords/lords-appointment/>

کمیسیون انتصابات مجلس اعیان؛ وظایف

<https://lordsappointments.independent.gov.uk/>

کتابخانه مجلس عوام؛ قانون اعضای موروثی ۲۰۲۶

<https://commonslibrary.parliament.uk/research-briefings/cbp-10219/>

پارلمان پادشاهی متحد؛ سوگند و آغاز عضویت

<https://www.parliament.uk/about/how/elections-and-voting/swearingin/>

ایالات متحده

USA.gov؛ مراحل انتخابات ریاست جمهوری

<https://www.usa.gov/presidential-election-process>

USA.gov؛ انتخابات مقدماتی و گردهمایی‌های حزبی

<https://www.usa.gov/primaries-caucuses>

National Archives؛ کالج انتخاباتی

<https://www.archives.gov/electoral-college/about>

National Archives؛ تخصیص آرای انتخاباتی

<https://www.archives.gov/electoral-college/allocation>

National Archives؛ فقدان اکثریت انتخاباتی

<https://www.archives.gov/electoral-college/faq>

USA.gov؛ انتخابات کنگره و انتخابات میان‌دوره‌ای

<https://www.usa.gov/midterm-elections>

مجلس نمایندگان؛ ترکیب و وظایف مجلس

<https://www.house.gov/the-house-explained>

منابع رسمی فرایندهای انتخاباتی

FEC؛ مقررات و اداره انتخابات

<https://www.fec.gov/introduction-campaign-finance/election-results-and-voting-information/>

National Archives؛ متمم بیستم قانون اساسی

<https://www.archives.gov/founding-docs/amendments-11-27>

دبیرخانه ایالت مین؛ رأی ترجیحی

<https://www.maine.gov/sos/elections-voting/resources-for-ranked-choice-voting>

FEC؛ نتایج رسمی انتخابات کنگره و تفاوت روش‌های انتخاباتی

<https://www.fec.gov/resources/cms-content/documents/federaelections2022.pdf>

سنای آمریکا؛ متمم هفدهم و انتخاب مستقیم

<https://www.senate.gov/about/origins-foundations/senate-and-constitution/seventeenth-amendment.htm>